



نگاهی تاریخی به

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# سانسور

روبرتس

ترجمه فریدون فاطمی

# سانسور

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



نشر مرکز

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

نگاهی تاریخی

به

سانسور

تبرستان

www.tabarestan.info

روبرتس

ترجمه فریدون فاطمی



نشر مرکز

Robert Netz  
*Histoire de la censure  
dans l'édition*  
PUF / Paris 1997  
traduit en Persan par  
Fereidoon Fātemi

تبرستان  
www.tabarestan.info

نفس روبر  
نگاهی تاریخی به سانسور / روبرنتس؛ ترجمه فریدون فاطمی - تهران:  
نشرمرکز، ۱۳۷۷.  
۱۳۸ ص. - (نشرمرکز؛ شماره نشر ۴۱۳)

ISBN : 964-305-425-X

Histoire de la censure

عنوان اصلی:

۱. سانسور - تاریخ. الف. فاطمی، فریدون، ۱۳۲۹ - مترجم. ب. عنوان.  
ج. عنوان: سانسور.

۳۶۳/۳۱

ن / ۲۸۶ ن

۱۳۷۷

Z ۶۵۷

ن ۲۸ / ن ۸

۱۳۷۷



نگاهی تاریخی به سانسور

نوشته روبرنتس

ترجمه فریدون فاطمی

طرح جلد از ابراهیم حقیقی

چاپ اول ۱۳۷۷، شماره نشر ۴۱۳

چاپخانه سعدی، ۳۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق برای نشرمرکز محفوظ است

نشرمرکز، تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱

شابک: ۹۶۴-۳۰۵-۴۲۵-X ISBN : 964-305-425-X

## فهرست

پیشدرآمد..... ۷

تبرستان

www.tabarestan.info

### فصل یک: سده‌ی پانزدهم

- ۱۸ ..... آغازی در ابهام
- ۱۸ ..... سانسور کتاب پیش از صنعت چاپ.
- ۱۹ ..... انقلاب صنعت چاپ.
- ۲۰ ..... اشتیاقها و ناآرامیها

### فصل دو: سده‌ی شانزدهم

- ۲۴ ..... سانسور بین دوره‌ی سوزاندن مخالفان و جنگ داخلی
- ۲۴ ..... تولد سانسور در فرانسه.
- ۲۹ ..... کتاب آموزشگاه مخفی‌کاری
- ۳۳ ..... سانسور در دست شاه.
- ۳۶ ..... پیشرفت سانسور سلطنتی

### فصل سه: سده‌ی هفدهم

- ۴۰ ..... سختگیریها و سرکوبها
- ۴۰ ..... قانونگذاری از ۱۶۱۰ تا ۱۷۱۵
- ۴۶ ..... از هانری چهارم تا ریشلیو، دردسرها و مباحثه‌ها
- ۴۹ ..... فروند و مازارناد.
- ۵۲ ..... لویی چهاردهم و کتاب.
- ۵۶ ..... ماجراهای کتاب

فصل چهارم: سده‌ی هجدهم

- روشنگری و «مَدّ فلسفی» ..... ۶۸  
 سانسور نزد مالزرب ..... ۶۸  
 اداره‌ی امور کتاب: آدمها و ساختارها ..... ۷۰  
 قحطی کتابهای نو ..... ۷۹

فصل پنجم: سده‌ی نوزدهم

- آزادی انقلابی و واکنش ناپلئونی ..... ۹۶  
 انقلاب: ۱۷۸۹-۱۷۹۹ ..... ۹۶  
 حکومت کنسولی و امپراتوری (۱۸۱۴-۱۷۹۹) ..... ۱۰۲

فصل ششم: سده‌ی نوزدهم

- بین لیبرالیسم و پاکدینی ..... ۱۰۸  
 قانونگذاری تا ۱۸۸۱ ..... ۱۰۸  
 اخلاق عامه و اخلاق حسنه ..... ۱۱۲  
 کتابهای ممنوع، روند امور و مقاومتها ..... ۱۱۷  
 نویسندگان سده‌ی نوزدهم و سانسور ..... ۱۲۰  
 جمهوری سوم و قانون ۱۸۸۱ ..... ۱۲۱

فصل هفتم: سده‌ی بیستم

- کتاب و آزادی نظارت شده ..... ۱۲۸  
 اخلاق‌گرایان علیه کتاب ..... ۱۲۹  
 کتاب در جنگهای سده‌ی بیستم ..... ۱۳۰  
 استدلالی پاسخ‌ناپذیر: حفاظت نسل جوان ..... ۱۳۹  
 دوره‌ی سانسور افراطی؟ ..... ۱۴۱  
 سانسور در فرانسه‌ی امروز ..... ۱۴۶  
 نتیجه‌گیری ..... ۱۵۱  
 کتابنامه ..... ۱۵۵

## پیشدرآمد

در سال ۱۶۶۷، بنا به فرمان پادشاه جوان، لویی چهاردهم، شارل پتن پزشک، فرزندگی پتن معروف، به فلاندر و هلند گسیل شد «تا کلیشه‌ها و نسخه‌های هجونامه‌های ممنوع فراوانی» را که از این سرزمینها صادر میشد از میان ببرد، و او این کار را با زحمت بسیار انجام داد. اما پیش از آن که باز رهسپار فرانسه شود شخص مطمئنی را مأمور کرد تا نسخه‌هایی را که از جستجوهای او جان سالم به در برده بودند همراه کتابهایی دیگر، برای او به فرانسه بفرستد. کاری که محتاج همکاری کالسکه‌رانان و فروشندگان هجونامه‌های خارجی ممنوعه بود. بنابراین احتمال دارد که پتن آنجا به حساب خودش عمل می‌کرد. همینکه محموله‌ی اوراق (کتابها را صحافی نشده حمل کرده بودند) به پاریس رسید نمایندگان چاپخانه‌ها و کتابفروشیها، دشمنان پنهان او به علت کتابهای بسیاری که به چاپ رسانده بود، آن را ضبط کردند و قضیه را به دادستان شاتله لو دادند. شارل پتن به پادوا گریخت. در ۲۸ فوریه‌ی ۱۶۶۸ غیاباً به پاروژنی در کشتی تا ابد محکوم شد. تا ۱۶۸۱ از گرفتاری خلاص نشد «و حسن شهرت و اعتبار خود را بازیافت».

تاریخ سانسور را همیشه نمیتوان به آسانی درک کرد. پادشاه مستبدی را میبینیم که به جای آن که به ضبط هجونامه‌ها در مرز قناعت کند کسی را برای معدوم کردن آنها به مأموریت خارج میفرستد.

بورژوازی پاریسی بزرگی را میبینیم که، پس از اجرای مأموریت



«کتابسوزان» خویش وسیله‌ای پیدا میکند تا خود را به خاطر شش نسخه کتاب، که بدون تردید قرار بوده کتابخانه‌ی خانوادگی را غنی کنند، به خطر اندازد. راست است که در سده‌ی هجدهم حاکمان برای آن که نسخه‌های اصلی ممنوع شده را برای خود حفظ کنند کتابهای دیگری را به جای آنها میسوزاندند.

و سرانجام عدالتی را میبینیم که به خاطر مشتکی‌کتاب مردی را برای تمام عمر به پاروزدن محکوم میکند. آیا در این باید سختگیری «معمول» عصری را دید که در آن سرکوب کتابهای ممنوع میتوانسته تا مجازات مرگ جلو برود؟ نه کاملاً. پتن دشمنی قدرتمند داشت: کُلبِر.

میبینیم که سانسور ما را به نقطه‌ی تقاطع تاریخ قانون و تاریخ کتاب، تاریخ رویدادها و تاریخ ذهنیها، داستان و ابدیت انسانی، میرساند. نباید تاریخ آن را از تاریخ اجتماعی و فرهنگی فرانسه و زبان فرانسوی جدا کنیم.

## مسایل زبان

می‌کشیم گزارش سانسور نشر در فرانسه را از سده‌ی پانزدهم تا زمان حال\* نقل کنیم. سانسور در نمایش و نیز در تصاویر را، که ویژگی‌هایی خاص خود دارند، کنار می‌گذاریم و به سانسور گاهنامه‌ها هم فقط غیرمستقیم اشاره میکنیم.

تاریخ آزادی مطبوعات دیر زمانی با آزادی کتاب خلط شده است. فقط از پایان سلطنت لویی شانزدهم و آغاز انقلاب است که عبارت

\* کتاب در سال ۱۹۹۷ نوشته شده است.م

«آزادی مطبوعات» مرادف آزادی اطلاع‌رسانی و بحث از طریق گاهنامه‌ها نیز میشود.

کتاب، هجونامه، جزوه کتابهایی که ممنوع یا توقیف میشوند در همه‌ی قطعها، از رحلی بزرگ (دیکسیونر بیل، دانشنامه‌ی دیدرو و دالامبر) تا ورقه‌های بزرگ ۳۲ صفحه‌ای (در سده‌ی نوزدهم) بوده‌اند. از آنها با نامهای «هجونامه»، «جزوه» یا حتی «کتاب ممنوعه، مخفی»، یا «کتاب ضاله، کتب بد» سخن گفته میشود. برای هجونامه‌های دوره‌ی فروند\* واژه‌ی ویژه‌ای ابداع میشود: «مازارناد»\*\*. در سده‌ی هجدهم کتابفروشان و کتابخانه‌ها برای اینها نام ملایمی گذاشته بودند: مقالات فلسفی، فورتیر در فرهنگ خویش، هجونامه را «نوشته‌ای که در بردارنده‌ی اهانت، نکوهش و اتهام علیه آبرو و شهرت کسی باشد» معرفی می‌کند. ولتر در فرهنگ فلسفی خویش کوتاه بودن را به ویژگیهای یاد شده در تعریف فوق اضافه میکند. در مورد «جزوه»، بیل در دیکسیونر خود این واژه را برای متنی مباحثه‌ای (پلمیکی) که چند صفحه‌ای بیش نباشد به کار میبرد. ولتر آن را مرادف بروشور میگیرد.

هر کتاب مخفی لزوماً چراغ دمِ آزادی نیست. ای بسا که نسخه‌ی بدل هلندی یا سویسی اثری باشد که در پاریس به طور مجاز منتشر شده است. آن را همان قدر «سانسور شده» میتوان دانست که یک نشانه‌ی بزرگ تقلبی که جهانگردی از سفر آسیای خویش همراه آورده باشد.

---

\* به معنی فلاخن، نامی است که به شورش علیه مازارن و لویی سیزدهم فرانسه که در آن طبقه‌ی متوسط و برخی از اشراف همراه بودند داده شد.  
\*\* یعنی علیه مازارن صدراعظم فرانسه در زمان لویی سیزدهم.

سانسور و سانسور بنابر فرهنگ رویر، سانسور (censeur) نزد رومیان «مقامی بود عهده‌دار تعیین مالیات (cens) که حق نظارت بر اخلاقیات شهروندان را نیز داشت». در نیمه‌ی دوم سده‌ی هفدهم بود که به معنی کسی شد که «مراقب مطابقت گفتار و انتشار است». فورتییر (۱۶۹۰) که سانسور رومی را مطرح کرد افزود واژه‌ی سانسور (censure) به ویژه آثاری را شامل میشد که به دین می‌پرداختند. در دانشگاه سوربون برای چنین کتابی سانسور وجود داشته است.

با این که عبارت کتاب سانسور شده از ۱۶۲۳ در یک حکم سلطنتی دیده شده، فقط در سده‌ی هجدهم است که فرهنگ ریشه (ویراست ۱۷۵۹) کتاب و سانسور را بدون فحوا‌ی مذهبی به هم ربط می‌دهد: «سانسور کتابها». مدرسان و دیگر اهل ادب برای بررسی کتابها و قضاوت درباره‌ی آنها تعیین میشدند. اما بر عهده‌ی فورتییر ماند که برای نخستین بار به فعل سانسور کردن (Censurer) تعریف امروزی آن را بیخشد: «کتابی را مضر به دین یا دولت تشخیص دادن».

دیده میشود که در ریشه‌شناسی واژه‌های سانسور و سانسور چیزی که دال بر بازیابی پیش از انتشار باشد نیست. اما از آن واژه تا زمان ما، به این مفهوم سخن گفته میشود. پس اینجا باید تأثیر کاربرد کلیسایی واژه را دید. برای کلیسا، سانسور «رنجی است معنوی و درمانی، که از نیروی وجدان برمیخیزد، و کلیسا با آن انسانی تعمیدیافته، گنه‌کار و مطرود را از کاربرد برخی کالاها‌ی معنوی محروم می‌سازد». درمانی است یعنی «پیش از هر چیز خواهان اصلاح بدکاران است»، و نه تلافی‌جویانه یعنی «به قصد کیفر دادن جرمهای انجام شده». اما این سانسور کلیسایی که جلوگیری از جرم هم جزو علت وجودی آن بود، همان است که الاهیان دانشگاه پاریس در تمام قرون وسطا روی دستنویسهای کتاب اعمال میکردند. از

آنجا که قدرت سلطنتی (در بیش از نیم قرن) بر این امتیاز ویژه‌ی دانشکده‌ی الاهیات چنگ انداخت، طبیعتاً همین معنا را به آن داد.

سانسوری نقاب‌پوش ناپلئون، که در ۱۸۰۶ اعلام کرد: «کمترین سانسوری در فرانسه وجود ندارد»، به سانسور پیش از انتشار رژیم سابق می‌اندیشید، اما سانسوری را که پلیس خود او هر روز، روی کتب چاپ شده، اعمال میکرد از یاد برد! اکثر فرهنگها، از لیتره تا روبر به استثنای فورتیر، تایید کرده‌اند که اقدام علیه کتابها (یا گاهنامه‌ها) ی چاپ شده «سانسور» نامیده نمیشده است.

با این همه در ۱۸۶۸ پیر لاروس خصلت ساختگی این نقاب معنایی را دریافته بود. فرهنگ تاریخی زبان فرانسه‌ی آلن ری امروز سانسور را «نظارت و سرکوب نوشته‌ها به دلایل سیاسی و پلیسی» تعریف میکند. و اما تاریخ‌نویسان، ه. ژ. مارتن در کتابها، قدرتها و جامعه در پاریس سده‌ی هفدهم عبارتهای «سانسور بازدارنده [پیش از نشر]» و «سانسور سرکوب‌کننده [پس از نشر]» را به صورت دوشق متفاوت به کار میبرد.

ژان ژاک پوور، که از سانسور آگاهی‌یی نزدیک داشته، «استدلالی را که با تردستیهای لغوی وجود خود امر را نفی کند» محکوم میکند. ژان ژاک بروشیه، میگوید سانسور نیز مانند شیطان وجود خود را از راه تلاش برای اقناع ما به وجود نداشتنش ثابت میکند. از نظر م. پوور، «کاربرد جاری» عامه است که دلیلی دارد، چراکه «منظورش از سانسور به سادگی عبارت است از عمل محکوم کردن و ممنوعیت کلی یا جزئی انتشارات و اعلانها و فیلمها و غیره، خواه قبل و خواه بعد از انجام عملی که قابل سانسور دانسته شده به هر شیوه‌ای و به هر انگیزه‌ای». کاربرد ما همین خواهد بود.

## له یا علیه سانسور

در سده‌های شانزدهم و هفدهم سانسور نزد اکثریت عظیم فرانسویان همان‌قدر مشروع می‌نمود که سلطنت. باید به انتظار نیمه‌ی دوم سده‌ی هجدهم میماندی تا شاهد آن باشی که این مشروعیت به طور جدی به بحث کشیده میشود. یادداشت درباری کتابخانه و آزادی مطبوعات اثر مالزرب در پایان ۱۷۸۸ نوشته شد و تا ۱۸۰۹ منتشر نشد؛ درباره‌ی آزادی مطبوعات میرابو در ۱۷۸۸ و در محکومیت تفتیش‌کنندگان عقاید ماری ژوزف شنیه در ۱۷۸۹ درآمد...

در سده‌ی نوزدهم بحثی تأخیرافتاده درباره‌ی سانسور پیش از نشر، سلطنت‌طلبانِ محافظه‌کار را در برابر جمهوریخواهانِ لیبرال قرار داد. اما خیلی زود بحث دیگری خود را روی بحث نخست تحمیل کرد که در آن کسانی که از اصل لغو کامل هرگونه ممنوعیت در مورد هرگونه کتاب دفاع میکردند و چندان پرشمار نبودند در برابر هواداران سانسور پس از انتشار قرار داشتند که گاه آن را حفاظتی علیه بی‌اخلاقی یا بی‌نظمی میدیدند و گاه چون یک شر ضروری (علیه هرزه‌نگاری، تبلیغ استبداد یا نژادپرستی، دفاع از خشونت، افراط‌گرایی دینی، و غیره). این ایستار دوم اندک‌اندک در سده‌ی بیستم غالب شد.

ژان ژاک بروشیه که در ۱۹۶۷ در نشریه‌ی کمونیکاسیون، استدلال‌های علیه سانسور را بررسی میکند یادآور میشود «محکوم کردن تام سانسور در عمل جفت بود با طغیان تام، یعنی این خواست که بتوان همه چیز گفت، و معلوم شد کمتر ناقدی جرأت این خطرکردن را داشت». به یقین در پایان سده‌ی بیستم چنین مینماید که در فرانسه اجماعی در این که سانسور شر بی‌مصرف دانسته شود پدید آمده است. اما آیا این یقین کامل هست؟

## معنای سانسور

سانسور آلت قتاله‌ی جنگهای داخلی و دینی سده‌ی شانزدهم است؛ در قلب کارکرد اجتماعی و سیاسی «رژیم سابق» [پیش از انقلاب فرانسه] مستقر شد، در میانه‌ی کشتزار فرهنگی و اجتماعی سده‌های نوزدهم و بیستم مرزی قرار داد که زد و خوردهایی تماشاخانه‌ای، مانند آنچه در قضیه‌ی **گل‌های بدی**\* دیده می‌شود، بر آن رخ داد. اما این نیز راجعیت است که در این زمان سانسور دنباله‌ی پنج سده فعالیت صنعت چاپ و برگی عمده در نبردی بود که فرد همیشه علیه قدرتها پیش برده تا از این حق برخوردار باشد که اندیشه‌هایی را که با طرحهای مسلط سازگاری ندارند به وسیله‌ی کتاب (و روزنامه، تصویر، صحنه) انتقال دهد.

روبر استیوال در اشاره به نظریه‌ی الگوها مینویسد «سانسور یک کنش منجر به گسست ارتباط است»، مانعی است که شاید بسیار فیزیکی باشد (بخش پارازیت روی امواج رادیویی در زمان جنگ) و به وسیله‌ی آن یک مدار ارتباطی مختل می‌شود، و این گاه تا انقطاع کامل آن پیش می‌رود: این حالتی است که انهدام کامل همه‌ی نسخه‌های یک اثر چیزی از خود متن باقی نمی‌گذارد. در مورد نشر، این قطع ممکن است در همان آغاز کار، در سرچشمه، از طریق سانسور دست‌نوشته، یا در آخر کار از طریق اقدام پلیسی انجام شود و در عمل ارتباط مداخله کند.

اما نباید این گسست عینی ارتباط را مستقل از زمینه‌ی آن در نظر بگیریم. خواه یک جزوه‌ی هوگنو\*\* در سده‌ی شانزدهم، خواه جزوه‌ای

\* اثر شارل بودلر که کار آن به دادگاه کشید و در همین کتاب درباره‌ی آن گفتگو خواهد شد. م

\*\* پرستانها در فرانسه در سده‌ی شانزدهم که دستخوش سرکوب و آزار بودند به این نام

علیه دربار در سده‌ی هجدهم، یک بیانیه‌ی جمهوریخواهانه در زمان ناپلئون سوم، یا کتابی هرزه‌نگارانه در سالهای پنجاه سده‌ی بیستم، یا کتابچه‌ای منکر سوزانده‌شدن یهودیان به وسیله‌ی نازیها در ۱۹۹۰، در مورد همه‌ی اینها سانسور فقط به این دلیل میتواند در مدار ارتباطی مداخله کند که یک عامل سوم، برحسب مورد یک قدرت سیاسی یا همتای قضایی آن، چنین تصمیم گرفته باشد. پس قطع مدار سیاسی - اجتماعی از طریق سانسور همیشه خشوتی است که قدرتی که به نام اکثریت سخن میگوید در مورد یک فرد یا یک اقلیت اعمال میکند.

این خشونت به نام هیأت اجتماعی و مجموعه‌ای از ارزشهای کم و بیش برخوردار از وفاق اجتماعی اعمال میشود. در سده‌ی شانزدهم، پیگرد جزوه‌های اصلاح‌طلبان دین و نویسندگانشان قویاً مورد تأیید افکار عمومی کاتولیکها است. در زمان جمهوری سوم فرانسه ممنوعیت آثار هرزه‌نگارانه از حمایت بخش وسیعی از مردم برخوردار است.

مخالفت با «همه‌ی انواع سانسور» یعنی انکار و نفی حق دخالت در مدارهایی ارتباطی که گردش و انتقال کتاب، تصویر و غیره را امکانپذیر میسازند، برای هر قدرتی، هرچه میخواهد باشد. این انکار میتواند با استدلالهای مبتنی بر شعور عادی «سانسور هیچ فایده‌ای ندارد»، اخلاقی «سانسور غیراخلاقی است»، اقتصادی، فلسفی و غیره پرورده شود. اما باید دانست که این استدلالها همیشه مستعد آن هستند که به نفع سانسور برگردند... اما درواقع طرفداری یا مخالفت با سانسور در بیشتر موارد بستگی به روحیه و مشرب شخص دارد. مانند دیگر انتخابهای شخصی، تمامی شخصیت فرد، ظرفیت بازاندیشی او، تصمیمهایش برای آینده،

در این موضع‌گیری مطرح است دربردارنده‌ی خطرپذیری اجتماعی یا فرهنگی است. سانسور (مانند انتخاب بین قبول رنج مرگ یا تن‌دادن به قطع حیات) آزادی ما را مخاطب قرار می‌دهد. کدام را می‌خواهیم، و چرا؟

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

www.tabarestan.info

## فصل یک

### سدهی پانزدهم

## آغازی در ابهام

تبرستان

www.tabarestan.info

### سانسور کتاب پیش از صنعت چاپ

در قرون وسطا، کتاب «دانه‌دانه، با دست» ساخته میشد، این یکی از شرایط زندگی فکری، و یکی از شرایط گردش و انتقال اندیشه‌ها از طریق نوشتن بود. کارکنان حرفه‌ی کتاب، نسخه‌برداران و کتابفروشان، گماشتگان دانشگاه، و در سطح اداری و قضایی تابع آن بودند. آنان از امتیازهایی از قبیل معافیت از مالیات و کشیک برخوردار، اما مطیع نظارتی سختگیرانه بودند که پیشاپیش، از طریق تحقیقی که پیش از ورودشان به حرفه انجام میگرفت اعمال میشد. کتابفروش پس از ادای سوگند و سپردن تضمین، که باعث میشد کتابفروش «ثابت» شناخته شود، خود را در مرکز یک نظام کرایه‌دادن نسخه‌ها مییافت که از یک نسخه‌ی مرجع آغاز میشود که نسخه‌ی اصل نامیده میشد و دانشگاه اختیاردار اصلی آن بود. در این نظام، که بعد از سده‌ی هشتم قاعده‌ی عام زمان کتب دانشگاهی و غیردینی شد نظارت روی کیفیت متن از نظارت روی اندیشه‌هایی که متن حامل آنها است جدایی‌ناپذیر است. به همین نحو، دانشگاه برای کتابفروشان ثابت و برای نسخه‌برداران آنها کاغذ موردنیاز را که مصرف آن برای کتاب روزبه‌روز بیشتر معمول میشد علاوه بر پوست سنتی فراهم میکرد و اینها را از کاغذفروشان [سوگندخورده] میخرید که آنان

نیز از امتیازهایی بهره میبردند که آنان را به این نظام وابسته میساخت. آنچه دشوارتر است نظارت بر دستنویسی است که نویسنده‌ای به دوستانش می‌دهد و آنان از آن نسخه برداری میکنند و میان خود دست به دست می‌چرخانند. برخی آثار را خود نویسنده، به صورت دو یا سه نسخه‌ی جداگانه که در کارگاهی مستقل از دانشگاه تولید شده‌اند امانت می‌دهد. نسخه‌های دیگری هستند که نخستین چاپ‌ولگران نشر و ربایندگان آثار دیگران آنها را دزدیده یا به امانت گرفته و شتابان نسخه برداری کرده‌اند و امکان آن هست که هرگونه تحریف یا دستبرد در آنها وارد شده باشد. درسهای استادان را دانشجویانی در ازای دستمزد جزوه‌نویسی میکنند و این جزوه‌ها سپس به نظام زیر نظارت وارد میشود. اما دانشگاه روی یادداشتهایی که برخی از دانشجویان شخصاً از درسها بر میدارند تا بعد آن را میان خودشان دست به دست کنند چندان امکان دست‌اندازی ندارد.

در همه‌ی موارد، این گردش دستنویسهای نظارت نشده که میتواند اندیشه‌های «الحادی» را پنهانی پخش کنند، جز با کندی بسیار، ممکن نبوده است.

### انقلاب صنعت چاپ

چاپ که در میانه‌ی سده‌ی پانزدهم زاده شد، بین ۱۴۷۰ و ۱۵۲۰ در اروپا گسترش یافت. نخستین چاپخانه‌ها زیاد جابه‌جا میشدند. این تحرک پراکنش و گسترش صنعت چاپ را شتاب بخشید. در ۱۴۷۰ فقط یک شهر فرانسه، پاریس، دارای یک کارگاه چاپ بود (زیرا استراسبورگ که ده سال از این حیث بر پاریس تقدم داشت در آن زمان جزو قلمرو فرانسه نبود). در ۱۵۰۰ این تعداد به ۳۵ رسید. ایتالیا، در همان تاریخ ۷۵ چاپخانه

و آلمان ۵۲ چاپخانه داشتند. برآورد میشود که در پایان سده، ۲۷۰۰۰ اثر از مجموع چاپخانه‌های اروپایی درآمد که سهم فرانسه از آن حدود ۴۰۰۰ اثر بود که ۸۲٪ آنها در پاریس و لیون تولید شده بودند.

### اشتیاقها و ناآرامیها

ساختارهای قرون وسطایی نظارت بر دستنوشته‌های کتاب به یقین برای انقلابی که صنعت چاپ موجب آن بود آمادگی نداشتند، چرا که در آغاز، چاپ پیش از هر چیز کشفی تلقی میشد به قصد آسان ساختن انتشار دانش و نیز گفتار مقدس. در ۱۴۸۷ اکو، سراسقف اگسبورگ به یک چاپچی نوشت «به راستی چاپ به عنایت لطف قادر متعال، قرن ما را روشن ساخته است. اما بالاتر از همه عروس مقدس عیسا مسیح، یعنی کلیسای کاتولیک، است که به ویژه ناچار شده...»

در پاریس، نخستین چاپ‌کنندگان که به دعوت دو عضو دانشگاه از آلمان آمده بودند، روی دستگاه چاپی که در کتابخانه‌ی سوربون کار گذاشته شده بود کار میکردند. بدین ترتیب به قول ژان دلاکیل در ۱۶۸۹، صنعت الهی چاپ در نزدیکی مدارس الاهیات در چارچوب دانشگاهی و زیر نظارت دانشگاه زاده شد. طی چندین سده، دانشگاه پیوسته این خاستگاه را یادآور میشد تا همچنان سرپرستی سانسور با او باشد.

در عمل تعداد آثار جدید مهارناپذیر به نظر میرسید. مثلاً از ۱۴۹۸ تا ۱۵۲۱ نزدیک ۵۰۰ اثر از چاپخانه‌ی ژوس بید درآمد که فقط ۳ تای آنها از دانشگاه اجازه‌ی چاپ داشتند.

در شور و شوق برای این صنعت جدید همه سهم نبودند. مارتن لآوری در بررسی خاستگاه‌های چاپ در ونیز ملاحظه میکند که نزد جمعیت محدودی که با کتاب سروکار داشت، «واکنشهایی اندازه متفاوت

بود و از پشتیبانی مشتاقانه تا انکار مطلق دامن میکشید». به نظر فیلیپو دی ستراتا راهب دومینیکی ونیزی و استاد الاهیات، چاپگران خطاکار و تنبل و همان قدر نادان هستند که جاه‌طلب، و غیره. آنان با انباشتن شهر از کتابهای ارزان قیمتی که هر بچه‌ای میتواند بخرد، جامعه و اخلاق را به خطر میانداختند. فرا فیلیپو برخی از چاپچی‌ها را متهم به تولید مجلداتی از اساطیر دوران بت‌پرستی و اشعار عشقی لاتین میکنند. و اما دین، ترجمه‌ی کتب مقدس به زبان عوام، که خطر آن را در ده‌ده‌گه آدمهای ساده را به جاده‌ی ارتداد بکشاند، دین را تهدید میکند.

بدین ترتیب بین ۱۴۷۳ و ۱۴۹۵ یک ونیزی ارتجاعی دومینیکی [وابسته به فرقه‌های رهبانی دومینیکی] روی سه عیب چاپ انگشت گذاشت که طی سه سده توجیه‌کننده‌ی تمامی سانسور بودند: تهدید نظم اجتماعی، اخلاق، و دین. به نظر فرا فیلیپو، چاپ باید ممنوع میشد، چون از فحشا بدتر است...

این انتقادات در رأس سلسله‌مراتب کلیسایی پژواک یافتند. از ۱۴۷۵ دانشگاه کلن از پاپ اجازه‌ای گرفت که به آن اختیار میداد چاپ‌کنندگان، ناشران، نویسندگان و حتامدرسان کتابهای مهلک رانتهیه کند. در ۱۴۸۷ پاپ هشتم به این فکر افتاد که چاپ را زیر نظارت کلیسا قرار دهد: سراسقف برتول از شهر مایانس دوکشیش کلیسای جامع و دو مدرس کلیسایی را مأمور بازبینی کتابها کرد: در ۱۴۹۶ انتشار هرگونه کتاب بدون اجازه را ممنوع کرد.

در ۱۵۰۱ الکساندر ششم (پدر چزاره و لوکرتسیا بورجا!)<sup>\*</sup> این منع را

\* علامت تعجب لابد به این دلیل است که این دو تن در تاریخ شهرت اخلاقی مثبتی ندارند، چزاره بورجا الگوی شهریار ماکیاوولی است و به خواهرش لوکرتسیا نیز اتهامهای بسیار میزنند. تلفظ فرانسوی نام آنها، سزار و لوکرس بورژیا، نیز در فارسی رایج است. م.

به سراسر آلمان بسط داد. در این حکم که بنیانگذارنده‌ی سانسور به شمار می‌آید، نه فقط از کسانی که این اجازه‌ها را صادر میکنند میخواهد مراقب باشند «هیچ چیزی که خلاف راستکیشی (ارتدکسی)، بیدینانه، یا دارای ماهیت رسوا باشد چاپ نشود» و از آنان خواست فهرستی از کلیه‌ی کتابهای چاپ شده تهیه کنند و کتابها و رساله‌های چاپ شده‌ای را که حاوی چیزی مخالف ایمان کاتولیک، بیدینانه، رسوا یا ناپسند... باشند «بدون قید و شرط و بدون خدعه و فریب» تحویل دهند.

به رغم این اقدامهای گوناگون، که گواه نگرانی واقعی از کاربردی است که برخی کسان میتوانند از این فن جدید بکنند، به نظر میرسد تا نیمه‌ی دوم سده‌ی شانزدهم محتوای کتابها جز به نحوی بسیار گهگاهی مسأله‌ای ایجاد نمیکرده است. اما کافی بود بحران ایدئولوژیک عمده‌ای در غرب پیش آید تا صنعت چاپ بتواند این نقش فرهنگی مؤثری را که بر عهده دارد و هنوز درست درک نشده بود کاملاً آشکار سازد. لوتر و نهضت اصلاح دین بودند که وسایل این کار را به آن دادند و امکان اوج گرفتن آن، و در همان حال امکان اوج گرفتن سانسور، را فراهم کردند.

www.tabarestan.info

## فصل دو

### سدهی شانزدهم



## سانسور بین دوره‌ی سوزاندن مخالفان و جنگ داخلی

### تولد سانسور در فرانسه

فردای ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷، روزی که لوتر ۹۵ حکم درباره‌ی عفونامه‌ها را، که گسست او با کلیسای رم را تسریع کردند، خطاب به سراسقف ماینتس صادر کرد، دوستانش به چاپ آن اقدام کردند تا در سراسر آلمان پخش شود. ظاهراً لوتر متوجه امکانهای عظیمی که چاپ برای تبلیغات دینی عرضه میکرد بود و آن را «بزرگترین و آخرین نعمت خدا» میدانست.

در فرانسه، دانشگاه سوربن در ۱۵ آوریل ۱۵۲۱ احکام او را محکوم دانست و در ژوئن ۱۵۲۳ از صدراعظم خواسته شد کتابهایش سوزانده شوند. این آغاز فصلی اساسی در تاریخ ممنوعیتهای کتاب است:

— به دلیل یک قانونگذاری سرکوب‌کننده که در دانشگاه و در مجلس با قدرت سلطنتی همکاری و نیز مخالفت میکند؛

— به دلیل شکلها و «فنون» تخطی از آن، که کتابفروشیها و چاپخانه‌ها را با تجربه‌تر کرد.

تکمیل قانونگذاری در ۱۸ مارس ۱۵۲۱ (که در مورد این تاریخ اختلاف هست) فرانسوای اول در پاسخ درخواست مدیر دانشگاه فرمانی صادر

کرد که از پارلمان\* میخواست انتشار کتابهایی را که به مسایل دینی میپرداختند بدون نظارت دانشکده‌ی الاهیات ممنوع کند.

این نخستین مقررات مربوط به سانسور کتابها دو سال عمل کرد. اما در ۱۵۲۳ یک درگیری آشکار بین پادشاه از یک طرف و دانشگاه و پارلمان از سوی دیگر، در مورد کتابهای لویی برکن و لوفور دتاپل به رغم اراده‌ی پادشاه پیش رفت. پارلمان سرانجام اجازه‌ی پادشاه را برای سوزاندن آثار برکن کسب کرد که در نتیجه در کنار پیروان لوتر نخستین نویسنده‌ای شد که قربانی سانسور در فرانسه شد. سپس خود او را در ۱۵۲۹ بالای پشته‌های هیزم فرستادند.

در ۱۵۳۳، متخصصان الاهیات دانشکده‌ی پاریس کتابی «ضاله» به نام *آینه‌ی جان‌گنهکار* را در کتابفروشیها ضبط کردند. تا اینجا مسأله‌ای نیست. اما نویسنده‌ی کتاب کسی نبود جز خواهر فرانسوای اول، مارگریت دو ناوارا! که نزد برادرش شکایت برد و او نیز خواستار توضیح در مورد این سوءرفتار شد...

قضیه‌ی اعلامیه‌ها این درگیری را تماشایی‌تر کرد. در شب ۱۸ اکتبر ۱۵۳۴ اعلامیه‌های چاپ شده‌ای در پاریس و چندین شهر فرانسه نصب شدند که بورژوا دُ پاری در روزنامه‌اش نوشت «مرتدان علیه مراسم مقدس عشای ربانی و افتخارات قدسین» تهیه کرده بودند. حتا اعلامیه‌ای پیدا شد که روی در اتاق پادشاه در لوور نصب شده بود! واکنش فرانسوای اول بسیار شدیدتر از آن بود که اطرافیان‌ش آن را «زمینه‌چینی» کرده باشند.

---

\* این پارلمان که پیش از انقلاب در فرانسه وجود داشت ارگانی بیشتر حقوقی بود که اعضایش برخی موروثی و برخی گزیده‌ی شاه بودند و به ویژه بر وضع مالیات و نیز قانونگذارهای دیگر نظارت داشت. م

در آغاز ژانویه‌ی ۱۵۳۵ قضیه‌ی تازه‌ای پیش آمد. در لوور «و در شهر، کتابهایی شنیع، بازگوکننده‌ی کفرگوییهای مرتدان...» کشف شد. گابریل برتو در میان آنها رساله‌ی کوچک بسیار مفید درباره‌ی عشای مقدس اثر آنتوان مارکور زوحانی پروتستان نوشاتل و نویسنده و چاپ‌کننده‌ی اعلامیه‌ی ۱۵۳۴ را تشخیص می‌دهد.

دیگر از حد گذشته بود: در ۱۳ ژانویه‌ی ۱۵۳۵ فرمانی از پادشاه صادر شد که تا صدور قانون جدید طبع و نشر، انتشار هرگونه کتابی را در کشور ممنوع می‌کرد و وعده‌ی دازدن کسانی را که خلاف این عمل کنند میداد. هرچند این اقدام انجام نشد، فرانسوای اول حامی قلم و چاپ، بدین ترتیب نخستین فرمانروایی شد که سانسور را با مجازات مرگ همراه کرده است. راست است که شش هفته بعد او دوباره چاپ کتاب را مجاز کرد، اما مطابق شرایط نظارتی سختگیرانه، از جمله محدود کردن تعداد چاپخانه‌ها، و کسب اجازه از پیش.

آتش شوقی که نشانه‌ای شوم بود سانسور از ۱۵۴۰ به بعد با افزایش همکاری پارلمان و سوربن باعث شد فعالیت انتشار در ژنو به قصد عرضه در بازار فرانسه پیشرفت کند، و انتشار نخستین چاپ نهادهای دین مسیح اثر کالون (۱۵۴۱) به زبان فرانسه در ژنو نمونه‌ی آن بود. حکم اول ژوئیه‌ی ۱۵۴۲ پارلمان این اثر را محکوم کرد و اعلام کرد:

— کلیه‌ی آثار لوتری و کالونی باید ظرف سه روز به مقامات تحویل داده شوند؛

— فقط چاپخانه‌های معتبر حق انجام فعالیت چاپ را دارند. همه‌ی

کتابها باید دارای علامت چاپخانه و نشانی باشند؛

— هیچ کتابی نباید بدون آن که هیأتی از کتابفروشان سوگندخورده

و نمایندگان دانشگاه آن را بازبینی کرده باشند در معرض فروش گذاشته شود.

— محکومیت متخلفان قویاً توصیه می‌شود...

برای نخستین بار اهل این حرفه (به نمایندگی کتابفروشان سوگندخورده) با ساختار سانسور همراه میشوند. مقررات جدید کارآمد به نظر میرسد. بررسی‌کنندگان دانشگاه نخستین نفع‌برندگان این خط مشی بودند. در ۱۵۴۳ نخستین فهرست کتابهای بازدیدشده‌ی دانشکده‌ی الهیات پاریس فهرستی از ۲۲ عنوان به زبان لاتین و ۴۱ عنوان به زبان فرانسوی که سوربن سانسور کرده بود ارائه کرد. در میان آنها ۲۷ عنوان از ژنو و یکی دو عنوان از نوشاتل وارد شده بودند. از جمله‌ی کتابهای مباحثه‌های دینی، سالنامه‌های بزرگ بسیار حقیقی کارهای معجزه‌آمیز گارگانتوای بزرگ و پادشاه پانتاگرویل<sup>۳۱</sup>، چاپ لیون، پیردو تور، ۱۵۴۲ جلب توجه میکند.

طی تابستان ۱۵۴۴، سوربن فهرست جدیدی از ۲۳۰ کتاب سانسور شده منتشر کرد که سال بعد همراه فرمانی سلطنتی مورخ ۲۳ ژوئن ۱۵۴۵ دوباره چاپ شد و روز ۲۸ ژوئن «با بوق و کرنا در چهارگوشه‌ی این شهر پاریس...» اعلام شد.

از ۱۵۴۵ تا ۱۵۵۱ به‌رغم تغییر فرمانروای کشور (فرانسوای اول در ۳۱ مارس ۱۵۴۷ درگذشت) سرکوب بیسابقه‌ای علیه پرتستانها نه فقط در پاریس بلکه نیز در کل کشور آغاز شد. بنابر بیانیه‌ی پارلمان در ۱۴ فوریه ۱۵۴۴ «آتش شوقی که نشانه‌ای شوم بود» در آستانه‌ی کلیسای نوتردام برافروخته شده و «با صدای ناقوس بزرگ کلیسای مزبور» کتابهایی را که اتین دُله دانشمند و انسان‌گرای طغیانی (و ناشر) چاپ یا نگهداری کرده

---

\* گارگانتوا غول و پادشاهی بود در یکی از داستانهای رابله، و پانتاگرویل پسرش م.

بود به خاکستر بدل کرد. خود او در ۳ اوت ۱۵۴۶ به پشته‌های هیزم سپرده شد، و به دنبال او در ۱۹ اوت میشل ونسان، ناشری از کان. ف. م. هیگمن در تحلیل کتابهای دُله نشان داده است که بخش زیادی از آنها کتابهایی بی‌ضرر بوده‌اند و برخی‌شان بعدها از فهرست کتابهای سانسوری ناپدید شدند...

در ۱۸ اکتبر ۱۵۴۷ هانری دوم در چارچوب پارلمان یک دایره‌ی جنایی تأسیس کرد که مأمور سرکوب ارتداد بود. این دایره‌ی متعصب ظرف اندک مدتی بیش از دو سال حدود ۴۵۰ محکومیت صادر کرد که میان آنها ۶۰ حکم مرگ وجود داشت. در ۱۱ دسامبر ۱۵۴۷ هانری دوم برای کسانی که بدون اجازه‌ی دانشکده‌ی الاهیات کتابی «مربوط به متون مقدس» به چاپ رسانند اشد مجازات را تعیین کرد.

فهرست کتابهای سانسور شده‌ی دانشکده‌ی الاهیات پاریس در سالهای ۱۵۴۷، ۱۵۴۹، ۱۵۵۱، و ۱۵۵۶ دوباره منتشر و عناوین ممنوع - شده‌ی جدید بدان افزوده شد. اما سانسور به تدریج امری مربوط به سلطنت شد، حال آن که «نمایه‌ی رم» نمایه‌ی کتابهای ممنوعه‌ی معروف (مربوط به کلیسای کاتولیک) که آن نیز در پاریس چاپ میشد و دانشکده کوشید آن را هم مشمول سانسور خاص خود قرار دهد! پس از ۱۵۵۶ جانشین فهرست دانشگاه پاریس شد. و تا ۱۵۶۶ تجدید چاپ و بروزآوری میشد و قدرت خود را حفظ کرد.

هانری دوم با صدور حکم ۱۵۵۱ معروف به حکم شاتوبریان که در ۲۶ ژوئن امضا و در سوم سپتامبر ثبت شد، سازماندهی یک سانسور نیرومند در فرانسه را که هنوز بر مرجعیت فکری دانشگاه متکی بود به اتمام رساند: ۱۴ ماده از ۴۶ ماده‌ی آن مستقیماً به سانسور مربوط بودند. ماده‌های ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶ دوباره اختیار دانشکده‌ی الاهیات برای

نظارت بر کتاب پیش و پس از انتشار را تأیید میکردند. به ویژه ماده ۱۵ مقرر می‌کرد محموله‌های کتاب که از خارج وارد میشوند باید در حضور نمایندگان دانشکده یا مرجع دیگری باز شوند. ماده ۱۲ موافقت پارلمانها با اجازه‌ی چاپ بدون اجازه‌ی دانشگاه را ممنوع میکرد و این اجازه باید در نخستین صفحه‌های اثری که قرار بود چاپ شود افزوده شود. ماده‌ی چهار «بسیار به صراحت» ورود «هرگونه کتاب» ارتدادی از ژنوی یا دیگر جاها و سرزمینها را هرچه که باشند ممنوع میکرد. این حکم مقررات چاپخانه‌ها را تکرار میکرد و دستور میداد کتابفروشیها مسألی دوبار به وسیله‌ی دو نماینده‌ی دانشکده بازدید شوند، و غیره.

بدین ترتیب حکم شاتوبریان و اقدامهای شدیدی که دنباله‌ی آن بود، و نیز فهرست کتابهای سانسور شده‌ی دانشگاه، و نیز تعهد کتابفروشیها به بازدید، به یقین باعث دگرگونی وضع گردش کتاب در فرانسه شدند. اما جلوی اشاعه‌ی آن را نگرفتند. ف. هیگمن این شکست نسبی را به تأثیر تجارت مخفیانه‌ی کتابهای ژنوی که تا حد قابل توجهی سازمان یافته بود نسبت میدهد.

### کتاب آموزشگاه مخفی‌کاری

از ۱۵۳۴ به بعد طبع آثار وابسته به نهضت اصلاح دین در کشور دشوار شد. در این حال در لیون چاپ آثار غیر راستکیش (و همچنین آثار رابله\* ادامه یافت: از ۱۵۴۰ تا ۱۵۵۰ تورات معروف آلپوتان هشت بار در لیون چاپ شد؛ ژان دوتورنه پنج بار عنوانهایی را که در جریان دُله مطرح بودند تجدید چاپ کرد؛ بالتازار آرنوله از ۱۵۴۳ تا ۱۵۴۵ سه عنوان را دوباره چاپ

کرد که از آنها مزامیر مارو، در همان سال در پاریس محکومیت یافته بود. لیون مورد خاصی است. «صنعت کتاب» پرستان در یک ایالت فرانسوی زبان سویس که به نهضت اصلاح گردیده بود مستقر شد. واژه‌ی «صنعت» نباید فریب‌مان بدهد. مثنی چاپچی نهضت اصلاح دین در فرانسه را از لحاظ فکری تغذیه کردند و سانسور دانشکده را مشغول خود ساختند: در نوشتاتل پیر دُ ونگل که بین ۱۵۳۳ و ۱۵۳۵ بیست‌تایی کتاب و نیز اعلامیه‌های تحریک‌آمیز آنتوان مارکور را چاپ کرد؛ در ژنو ژان ژیرار تنها چاپگر وابسته به نهضت اصلاح در شهر پس از ۱۵۴۴، ۱۶۲ عنوان روانه‌ی بازار کرد؛ پس از ۱۵۵۰، ژان کرسپن (۲۵۷ عنوان بین ۱۵۵۰ و ۱۵۷۲) و کنراد، و سپس ژبر اتین در شهر لمانی [ژنوکنار دریاچه‌ی لمان است] مستقر شدند، و پیشگام گروهی از چاپگران و کتابفروشان که به دنبال فرمان شاتوبریان از فرانسه فرار کرده بودند (به علاوه‌ی ۱۳۰ تن بین ۱۵۵۰ و ۱۵۶۰). در ۱۵۵۸ و ۱۵۵۹ جریانی تازه که در ۱۵۷۲ به دنبال مهاجرت مربوط با واقعه‌ی سن بارتلمه\* راه افتاد. در ۱۵۶۳، نزدیک ۲۰۰ استادکار همکار و شاگرد که در چاپخانه‌های ژنوکار می‌کردند.

البته نباید استراسبورگ را که از دیرباز به دلیل انتشارات لاتین خود معروف بود، و آنورس و بال را که نقش مهمی در خاستگاه نهضت اصلاح در فرانسه بازی کردند (۱۵۳۴-۱۵۲۲)، از یاد برد. اما این مهم است که اگر به پیروی از ف. م. هیگمن فهرستهای آثار سانسور شده‌ی سوربن را اساس کار بگیریم در میابیم ۷۰ تا ۷۶ درصد از کتابهای ممنوع خاستگاه ژنوی داشتند.

اینجا بد نیست یاد شود که ژنو نیز از ۱۵۳۹ تا ۱۵۵۹ سانسور بسیار مؤثری راه انداخت.

آدمها آنتوان مارکور، مسئول قضیه‌ی اعلامیه‌ها (۱۵۳۴) که گاه به عنوان «تحریک‌کننده» یا «خطاکار» از او یاد شده به نوشته‌ی برتود به دلیل عواطف و نیز افراط‌پایش نماینده‌ی قرن خویش است، او از یک سوی یک «مرد صلح» است اما آدم تندروی قضیه‌ی اعلامیه‌ها و شمایل شکنی‌ها نیز هست، آدمی سرشار از تضادها. از سده‌ی شانزدهم تا روزگار ما، تاریخ ممنوعیت کتاب را به ندرت پدران آرام نوشته‌اند.

در مقیاسی کاملاً متفاوت، لوران دُ نرماندی را داریم. رئیس دیوان عرایض و نایب پادشاه در نیون و شهردار شهر. در ۱۵۴۸ به دلیل دینی نزد دوست و همشهری خود کالون پناهنده شد. در ۱۵۶۹ درگذشت. طی یازده سال، «این شخصیت توانا به عنوان یک جور وزیر تبلیغات برای رژیم کالون در ژنو عمل کرد... یکی از نیروهای بزرگ نهانی پرتستان‌گرایی فرانسوی». فروشندگان او در صف مقدم نبرد کتابهای نهضت اصلاح‌جای دارند. آنان کم و بیش همیشه شغل دیگری داشتند: کتابفروش، خراز، یا درشکه‌چی، اما نیز روحانی، خیاط، بافنده، زرگر، معلم، سنگتراش، کفاش. برای بیست‌تایی از آنها سفر فروشندگی سرانجام به پشته‌های هیزم یا گوشه‌ی زندان ختم شد.

هنگامی که محموله‌ی کتابها به مقصد میرسید باید نزد کتابفروشهای مطمئن و دوست تخلیه میشد. خطرهای دیگر: آنتوان باشلیه همکار و دوست لوران دو نرماندی در ۹ آوریل ۱۵۷۲ به همسرش مینویسد که پانزده روز را در حال تغییر مکان محموله با هزینه‌ی سنگین گذرانده است، چرا که به دشواری میشد کسانی را یافت که آماده‌ی تحویل آن



باشند. بالاخره موفق میشود آن را به کتابفروش سوگندخورده ژاک دوپویی بفروشد، اما مینویسد همینکه یک بخش محموله تحویل شد، اینها به دلیل نداشتن جا نمیخواهند بقیه را تحویل بگیرند و از برخی تحقیقات هم میترسند...

قاعده‌ای که در ژنو برقرار شد این بود که فروشنده بهای محموله را پیش از بازگشت خود نمیپرداخت. به این اعتبار، کتابفروش ژنوی بخش اقتصادی ریسک متصور در این کار، ضرر یا مصادره، را به عهده میگرفت. یک کتابفروش که با کرسپن کار میکرد و در ۱۵۶۳ او را لخت کرده بودند فراموش نمیکند که «رسم» را به یاد او بیاورد.

و اما خوانندگان کتابهای ممنوع، آنها را ندیده میگیریم مگر آنگاه که سرنوشتشان به پشته‌ی هیزم ختم میشود. اما با این حال آن داروساز اهل تولون، لازار دریلون را یاد میکنیم که در ۱۵۴۵ بازداشت شد. او در گنجهای در باغ خویش سی تایی کتاب پنهان کرده بود...

کتاب و توزیع در لباس مبدل حدود ۱۵۳۲ پیرد ونگل داماد کلود نوری لیونی (نخستین ناشر پانتاگروئل) در یک چاپخانه‌ی مخفی این شهر عهد جدید را به زبان فرانسه چاپ کرد و به عنوان نشانی در آن چنین آورد: «چاپ شده در تورن برای فرانسوا کاویون ساکن نیس کنار رود ژن»، و بالای آن نشانه‌های ساووا\* دیده میشود. نشانی دروغ و رویهمرفته جالب، و همچنین زیرکانه: در تورن کتاب به زبان فرانسه چاپ نمیشد و در نیس کسی پیرو نهضت اصلاح نبود.

ژان کرسپن کتابهایش را خودش امضا میکرد اما از ۱۵۵۲ به بعد اغلب

اشاره به «ژنو» را حذف می‌کرد اما نام خود را باقی می‌گذاشت. بز این ناخوانایی را در یک واژه توضیح می‌دهد: نام بردن ژنو یعنی تیز کردن دماغ پلیس کاتولیک، اما نگذاشتن نام ناشر نیز بدگمانیهایی همین‌گونه شدید را بر میانگیخت.

کتاب گاه در سرنوشت کتابفروش سهیم بود: همراه او سوزانده می‌شد. این سرنوشت یک کتابفروش آوینیون بود، که فهمیدند انجیل به زبان فرانسه را می‌فروشد: کتاب شهیدان می‌گوید: «و برای نشان دادن علت محکومیتش، دو انجیل به یقه‌اش آویخته بودند، یکی جلو، یکی عقب».

### سانسور در دست شاه

از جنگ دینی تا اتحاد جنگ داخلی میان هوگنو (پرتستان) ها و کاتولیکها که در ۱۵۶۲ آغاز شد با نابود کردن شبکه‌های توزیع و پراکنده ساختن جماعت‌های مؤمنان، صنعت کتاب را آشفته کرد. در بازاری قویاً کاهش یافته، مباحثه‌ی سیاسی جای متنهای دینی را در دستگاههای چاپ می‌گیرد. در ژنو، که صنعت چاپ در بحران است، در ۱۶۷۵\* ۱۵ عنوان سیاسی در مقابل ۱۰ عنوان دینی منتشر شد. حال آن که در ۱۵۶۵ هنوز از ۴۸ عنوان چاپ شده ۴۲ عنوان متنهای دینی بوده‌اند. چاپگران و کتابفروشان هوگنو (پرتستان) که هنوز در پاریس فعال بودند کشته یا توقیف شده یا در حال گریزند.

در زمان حکومت فرانسوای دوم (۱۵۶۰-۱۵۵۹)، که جانشین پدرش هانری دوم شد که ناگهان درگذشت، مانند زمان شارل نهم (۱۵۷۴-۱۵۶۰) و مادرش نایب‌السلطنه کاترین دومدیسسی قانونگذاری

همچنان بیرحمانه سرکوبگر ماند. فرمانهای ژوئن ۱۵۵۷ و مه ۱۵۶۰ طبع یا فروش کتابهای ممنوع و هجونامه‌ها را جریمهای جنایی به شمار می‌آوردند که اشد مجازات را داشتند. فرمان ۱۰ سپتامبر ۱۵۶۳ برای کسی که کتابی را بدون اجازه‌ی پادشاه چاپ کند مجازات اعدام با طناب دار را تعیین میکرد. این گرایش در ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۷۱ و ۱۵۸۳ تکرار شد.

ادبیات جزوه‌ای در زمان اتحادیه‌ی کاتولیک (۹۴-۱۵۸۵) اتحاد مقدس در ۱۵۷۷-۱۵۷۶ در فرانسه به وسیله‌ی کاتولیکها در واکنش به امتیازهایی که سلطنت به حزب پرتستان داده بود تشکیل شد. سران آن هانری دُ گیز، که هانری سوم او را در ۱۵۸۸ به قتل رساند، و کاردینال دُ لورن بودند. پادشاه بین ولیعهد خویش هانری دُ ناوار [که جزو هوگنوها بود] و اتحادی‌ها مردد ماند. در ۲ اوت ۱۵۸۹ ژاک کلمان عضو اتحادیه او را به قتل رساند. از دین برگشتن هانری دُ ناوار [و قبول کیش کاتولیک از سوی او] پیش درآمد. خلع سلاح اتحادیه‌ی کاتولیک و تسلیم پاریس در مارس ۱۵۹۴ [و به سلطنت رسیدن هانری دو ناوار با نام هانری چهارم] بود.

هانری سوم در برابر اتحاد مقدس و فراوانی جزوه‌هایی که خصلت‌نمای این سالهای رنج در پاریس بودند، خلع سلاح نشده بود. ابزاری که سلطنت در مقابله با تبلیغات پرتستان ساخته و پرداخته بود علیه افراطیان کاتولیک برگشت: دنی پالیه مجازات پیر دسگن نویسنده‌ی طنزها و هجونامه‌هایی علیه پادشاه در ۱۵۸۴ را با مجازات برتون عضو اتحاد مقدس به خاطر کتابی اهانت‌آمیز علیه هانری سوم همانند میبند.

چاپخانه‌های اتحاد برای جمعیتی حریص در مورد اطلاعات، هجونامه‌های بیشماری فراهم میدیدند که کسانی مانند پیر دتوال بورژوای پاریسی، با شور و اشتیاق آن را گردآوری میکردند.

دنی پالیه برای دوره‌ی بین ۱۵۸۵ و ۱۵۹۴ (آغاز سلطنت هانری چهارم) ۸۷۰ اثر منتشر شده ثبت کرده است. تولید تا ۱۵۸۹ افزایش یافت (۳۶۲ اثر) و پس از آن منظمأ کاهش یافت. بدون تردید تعدادی از آثار ناپدید شده‌اند و نسخه‌ای از آنها باقی نمانده است. برای بازگرداندن نظم سگولیه نایب‌السلطنه‌ی کشوری [نه لشکری] در ۱۵۹۴ سانسوری با عطف به ماسبق به اجرا درآورد که به کتابفروشان و چاپگران دستور میداد تمام کتابهای اخلاک‌گرا نه‌ای را که هنوز در اختیار دارند نابود کنند. انتشار کتابهای نظیر آنها در آینده ممنوع و مجازات آن مرگ تعیین شد. پالیه در تعیین تعداد این آثار نابود شده برآورد میکند که چاپخانه‌های اتحاد ظرف ده سال بیش از هزار عنوان فقط در پاریس تولید کرده‌اند.

اتحاد مقدسی‌ها و مخالفانشان «با بی‌اعتنایی همانندی نسبت به قوانین» با سلاح تبلیغاتی با یکدیگر زد و خورد میکردند. هجونامه‌ها، اعلامیه‌ها، و جزوه‌های اتحادیون ناآرامیهای مردمی، اسرار، نارضاییها، و شایعات را با لحنی گاه افراط‌آمیز مطرح میکردند. داستان واقعی مرگ عجیب و ناگهانی هانری والوا [هانری سوم] دفاعنامه‌ای منظوم از ژاک کلیمان [قاتل او] است. هجونامه‌ای دیگر، شهادت دو برادر، هانری سوم را «از کله‌تُرک، از دست چنگ نواز، از بند جوراب انگلیسی، از پالستانی و از دل شیطان» میداند. همچنان که پیردُلِ توال نیز یادآور میشود، آثاری که کم پیدا میشدند بسیار گرانتر بودند.

هانری چهارم، از توسل به شاه‌کشی تا آرامش پس از ورود هانری چهارم به پاریس چاپگران و کتابفروشان به عنوان اظهار بیزاری شهر را ترک کردند. دروه‌ی آرامش آغاز شده بود.

مباحثه‌های دینی، و هجونامه‌های سیاسی نادرتر شدند. بنابه نظر

لیتوال برخی از اینها از قبیل سرباز فرانسوی که سیاست پادشاه در اسپانیا را نقد میکند، او را به خنده میاندازند. برخی دیگر او را منزجر میکنند، مانند ازدواج غیرقانونی هانری چهارم با ماری دومدیسسی که یک کتابفروش اهل روئن آن را از فلاندر آورده بود و ادرین دُ لونه او را «اتحادیه‌ای بزرگ» مینامد. علیه این اثر و نیز اثر دیگری به نام جباریت جباران به نظر نمیرسد تعقیبی به عمل آمده باشد، و ایتوال به ما میگوید پادشاه چنین قضاوت کرده که این کار «بیشتر به منظور سرکوب آنها از راه سکوت به جای تعقیب است... چون تعقیب اغلب باعث انتشارگسترده‌تر آنها میشود.

### پیشرفت سانسور سلطنتی

سالهای جنگ داخلی برای سانسور سوربن جفت خوبی درست کردند. اما قدرت سلطنتی زمینه را برد. فرمانهای ۱۵۵۳ و ۱۵۵۶ پارلمان دوباره مقرر کرد اجازه‌ی چاپ باید در آغاز کتاب چاپ شود. فرمانهای سلطنتی به پارلمان از ۱۶ اوت ۱۵۶۱ چاپ هرگونه کتاب «بدون اجازه‌ی دیوان پارلمان یا پادشاه» را ممنوع میکند. و این اجازه «که بیشتر اوقات با امتیاز خلط میشد» به عنوان یک انحصار تجاری تلقی میشد. سانسور داشت به صراحت با منفعت اقتصادی کتابفروشی و این منفعت نیز با اراده‌ی پادشاه، همراه میشد. در پاریس امتیازها را دیوان صدراعظم یا پارلمان صادر میکرد؛ برای ایالات، نماینده‌ی پاریس یا مقامات محلی اجازه‌ای صادر میکردند که جای امتیاز را هم میگرفت.

پس به سوی نظامی پیش میرویم که در آن تأیید کتاب به وسیله‌ی مقامات دینی نسبت به عملکرد نهادهای نظارتی عنصر فرعی میشود. ماده ۷۸ فرمانهای فوریه‌ی ۱۵۶۶ که فرمان مولن خوانده میشود، مقرر میکند از این پس هیچ کتابی نمیتواند «بدون اجازه و امتیازنامه‌ی ما که با

مهر بزرگ ما صادر شده باشد» چاپ شود. در مه ۱۵۷۱ ماده ۲۳ حکم گییون دستور میدهد از این پس دو چاپخانه‌دار منتخب همکاران خود و دو کتابفروش سوگندخورده نظارت کنند هیچ کتاب یا هجونامه‌ی خلاف شئونی چاپ نشود.

این مقررات به وسیله‌ی منشورهای ۱۲ اکتبر ۱۵۸۶ هانری سوم و مهمتر از همه به وسیله فرمان ۱۶۱۸ که نظارت بر کتاب را زیر نظر مأموران سلطنتی قرار میدهد تحکیم میشود.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

www.tabarestan.info

**فصل سه**

**سدهی مقدم**



## سختگیریها و سرکوبها

تبرستان

www.tabarestan.info

### قانونگذاری از ۱۶۱۰ تا ۱۷۱۵

در سده‌ی هفدهم قانونگذاری کتابفروشیها در فرانسه مجموعه‌ای هر زمان پرشاخ و برگ‌تر از فرمانها، مقررات، احکام و قواعد شد. پل ملوته در آنها دو گونه مقررات تمیز میدهد که با هم برخورد داشتند:

– قانونهای پادشاه که در عین حال قصد حمایت از حرفه و نیز نظارت بر آن را داشتند تا در آن منفعتی مالی وجود داشته باشد؛

– قانونهای صنفی، که میخواستند کیفیت تولید را حفظ کنند، جلوی تقلب را بگیرند و، نیاز به گفتن ندارد، رقابت را محدود کنند.

اتاق سندیکایی، گرچه بنابه اراده‌ی پادشاه ایجاد شده بود (و از ۱۶۱۸ هر دوی کتابفروشیها و چاپخانه‌داران را دربرمیگرفت) همیشه در مسایل نظارت و منع همان منافع قدرت حکومتی را نداشت. برای این قدرت، پیش از هر چیز مسأله‌ی نظارت، و در صورت لزوم جلوگیری از انتشار اندیشه‌هایی معین مطرح بود؛ برای صنف، مسأله‌ی مبارزه با تقلبها و تا جای ممکن، حتا به کمک اقدامهای پلیسی، حمایت از نظام امتیازها و منافع کتابفروشان.

پس به دلایلی کاملاً متفاوت نظارت سلطنتی و مراقبت صنفی در

سده‌های هفدهم و هجدهم در اراده‌ای مشترک برای فشردن کتاب در حلقه‌ای از تعهدها و ممنوعیتها به هم پیوستند.

البته این مقررات، از جمله قانون ۱۶۱۸، از «امتیاز و اجازه» به عنوان دو چیز متمایز سخن میگفتند. اما در عمل «این دو امر رسمی به سرعت با یکدیگر خلط شدند، و امتیاز جای مجوز را گرفت؛ و از سده‌ی هفدهم به بعد شکل عالی اجازه همین بود» بدون آنکه بدین ترتیب «خصلت انحصاری آن» از دست برود.

با این که تقلب موضوع کتاب حاضر نیست بد نیست به آن اشاره‌ای شود. زیرا در عملکرد ممنوعیتها هر دو نوع اینها موضوع توقیفها، اصلاحها و حتا نابود کردنها هستند.

مقررات از ۱۶۱۰ تا ۱۷۱۵ مقررات مربوط به چاپ چندین بار تکرار و تدقیق شده‌اند.

نظارت سلطنتی روی کتابفروشیها و چاپخانه‌ها به وسیله‌ی تعهدهای گوناگونی تثبیت شد که به‌ویژه حرفه را سازمان دادند (استادی و شاگردی، تأسیس اتاق تعاونی به سرپرستی یکی از زعمای صنف و دو همکار او). اما همه‌ی فعالیت‌های سندیکایی مستقل، همه‌ی سازمانهای خودمختار، خواه تدارکی یا برای همبستگی ممنوع است.

برخی تدبیرها متوجه نظارت مستقیم‌تر بر چاپ و توزیع بودند.

– نخستین آنها امتیاز است. قانونگذاری سده‌ی شانزدهم را چندین حکم و مجازات و فرمان تأیید کردند: هیچ کتابی نمیتواند بدون امتیازنامه‌ی امضا شده و مهر شده به چاپ برسد (فرمان ۱۶۸۶). فروش کتابهای بدون اجازه و نیز کتابهای بدلی ممنوع شد. چاپخانه‌داران و کتابفروشان ملزم شدند «اجازه و امتیاز» اعطا شده به خود را «ابتدا یا

اتتها» ی هر نسخه درج کنند «وگر نه با تنبیه شدید مواجه خواهند شد.» چاپخانه‌ها و کتابفروشان باید در محله‌ی دانشگاه و نه هیچ جای دیگر مستقر شوند. این مضمونی همیشگی است که از ۱۶۰۰ تا ۱۶۸۶ بارها تکرار میکنند و تا سده‌ی هجدهم ادامه مییابند و مالزرب بر خصلت توهمی آنها تأکید میکند.

– دستور بازدید از مغازه‌ها و کارگاه‌ها که مقررات سده‌ی قبل صادر کرده بودند بارها تکرار میشود. اجرای آن با سرپرست اتاق صنفی و همکاران او است که تحقیق میکنند «هیچ کتابی خلاف اخلاق، دین، و دولت چاپ نشود.»

– ممنوعیت استفاده از نام جعلی، یا پنهان کردن نام، نشان یا مکانی که کتابها در آن چاپ میشوند این تعهد که به زمان فرانسوای اول برمیگردد متوجه جلوگیری از تقلبها و نیز هجونا‌مه‌ها است.

ماده‌ی ۶۲ دستور ۱۶۸۶ با منع چاپ کتابها یا هجونا‌مه‌های موهن که نام و نشان یکی از نویسندگان آنها جعلی باشد همین دو امر را در نظر دارد. – ممنوعیت چاپ کتابهای علیه کشور. اینجا نیز «کتابهای مضر» و تقلبها هر دو مورد نظرند.

– ممنوعیت دکه‌های سیار و برخی از دوره‌گردان دستفروش که کنترل آنها بسیار دشوار است. دستفروشان پاریس ملزم شدند «نشانه‌ای جلوی لباس خود نصب کنند» و از اتاق صنفی اجازه‌نامه داشته باشند. در پاریس نمیتوانستند جز کتابهای چاپ پایتخت کتابی بفروشند و حق نداشتند بساط پهن کنند. دستفروشان‌ی که در تمام کشور گردش میکردند حق فروش در پاریس نداشتند.

این قانونهای جلوگیری در یک چشم‌انداز بازرگانی جنبه‌ی حمایتی برای چاپ و اهل حرفه‌ی آن نیز داشتند.

سانسور در سده‌ی شانزدهم دستگاه سلطنتی به تدریج حق سانسور را از سوربون و نیز پارلمان سلب و خود باز به چنگ آورد. پایه‌گذاری ساختار سانسور بازدارنده‌ای که تا پایان سده‌ی هجدهم دوام کرد به صدراعظم ریشلیو تعلق دارد.

در بهار ۱۶۲۴ لویی سیزدهم چهار سمت موظف سانسور (بررس) ایجاد کرد. در ۱۵ ژانویه‌ی ۱۶۲۹ فرمانی امضا کرد که به روشنی اجازه‌ی چاپ یا فروش کتاب را موقوف به ارائه‌ی پیش‌از انتشار یک نسخه از دستنویس «به وزارتخانه یا مهردار ما» میکرد که کسی را که در موضوع و زمینه‌ی کتاب وارد میدانست مأمور میکرد آن را ببیند و بررسی کند، و اگر آن را تأیید میکند اعلام کند تا بر پایه‌ی آن اجازه‌نامه صادر شود. در نامه‌ای از مرسن به دکارت در ۱۶۳۷ می‌خوانیم «هرگز در بازرسی کتابها دقتی بیش از امروز اعمال نمیشده است...».

در ۱۶۵۳ صدراعظم سگیه سانسور کتابها را به دانشکده محول کرد و پذیرفت چهار سانسورکننده‌ی سلطنتی را از مدرسان الاهیات انتخاب کند. این تعداد تا پایان سده‌ی هجدهم منظمأ افزایش یافت. و در آستانه‌ی حکومت شخص لویی چهاردهم سلطنت به‌طور قاطع دست بالاتر را داشت: اما سوربون همچنان در مورد کتابهای الاهیات یا فلسفه داوری میکرد و حکم میداد.

در زمان حکومت لویی چهاردهم به‌ویژه پس از لغو فرمان نانت\* کتاب دارای علامت ثبت شد. فراوانی تجارت مخفی، توانایی سازمان - دادن دقیقتر ممنوعیتها و نیز سانسور را همراه آورد. صدراعظم پونشارترن در سال ۱۶۹۹ اداره‌ی امور کتاب را به برادرزاده‌ی خود راهب ژان پل

---

\* فرمان نانت در زمان هنری چهارم صادر شده و برابری حقوق پرتستانها را با کاتولیکها اعلام کرده بود.

بینیون واگذار. یکی از نخستین تکلیفهای او اقدام به تهیه آمار همه‌ی چاپخانه‌های کشور بود. «پاسخ این پرسشنامه‌ها یک مخزن اطلاعاتی عالی پلیس بود»: تثبیت تعداد (محدود) چاپخانه‌های مجاز هر شهر را ممکن میساخت که آرزو داشتند به وسیله‌ی آن تولید مخفی «کتب ضاله» را نیز محدود کنند.

تجدید سازمان سال ۱۷۰۱ به روشنی نظامی از اجازه‌نامه‌ها در سطوح مختلف (و تعرفه‌های مالیاتی مختلف) برقرار کرد که موارد زیر را تمیز میبخشید:

- امتیاز عمومی که چاپ کتابی را اجازه می‌دهد اما ضمناً از آن علیه تقلب در سراسر کشور حمایت می‌کرد؛
- امتیاز محلی که چاپ کتابی را اجازه می‌داد و از آن علیه تقلب در محل اقامت درخواست‌کننده حمایت می‌کرد؛
- اجازه‌ی بدون امتیاز و لذا بدون حمایت.

این انتظام تأییدها موازی نظام کنترل بازدارنده‌ی دستنوشتها بود. در سازمان راهب بینیون عنوان دستنوشته، نام نویسنده و نام درخواست - کننده‌ی تأیید را ثبت می‌کردند و سپس کتاب را به یک بررس تحویل میدادند. بین ۱۶۹۹ و ۱۷۰۴ پنجاه و شش اثر ثبت شدند.

«در میان آنها از آکادمیسینها و شخصیت‌های رده‌ی نخست» هستند که آموزش دیده‌اند تا اجازه‌دهند چیزی هرزه یا رسوا یا یانسنیستی\* دریابد که البته طبیعی است، اما همچنین مانع انتشار موضوعهای ظریف دینی،

---

\* یانسن، کشیش و الاهی‌دان کاتولیک هلندی، مخالف سیاست کلیسای کاتولیک و یسوعیان و ریشلویکه کلیسا او را لعن کرد و صومعه‌ی واقع در شهر پوررویال مرکز معنوی پروان او بود و پاسکال به آنان وابستگی داشت. م

علمی یا سیاسی میشوند. آنان حتا میتوانند با تأیید دستنویسهای «بیفایده» که دچار «آموختگی بسیار ناقص»، و ضعف تألیف هستند و گواهی میدهند که نویسنده‌شان «هنوز نمیداند چه مینویسد» موافقت نکنند!

به تدریج این ساختار نامناسب بودن خود را نشان داد. کثرت دستنویسهایی که به سانسور تحویل شده و رد شده بود، کثرت کتابهایی که در هلند به چاپ میرسیدند باعث تولد نظام اجازہ‌ی ضمنی شدند.

کنترل کتابهای خارجی تا ۱۶۱۰ مقررات مربوط به کتابهای چاپ خارج بسیار مغشوش بود به طوری که از ۱۵۵۱ کتابفروشیها حق نداشتند محموله‌های کتابهایی را که از خارج برایشان میرسید خودشان باز کنند. مقررات ۱۶۱۰ دستور داد «محل مناسبی» انتخاب شود که همه محموله‌های کتاب که به پاریس میرسند... در آن تخلیه و تحت نظارت سرپرستی صنف قرار گیرند.

حکم ۱۶۸۶ دقیقاً میگوید که برای علاج سوءاستفاده‌هایی که در تجارت کتابهایی انجام میگردد که چاپخانه‌داران و کتابفروشان خارجی و ایالتی به پاریس وارد میکنند، مبادله یا فروش کتابها باید از این پس به وسیله‌ی اتاق صنف انجام شود. این امر نیز بدان دلیل زیر نظارت صنف قرار گرفت که هم زیر مراقبت باشد و هم از حقوق صنف دفاع شود که بایستی تخلیه‌ی کتابهای وارد از سرزمینهای خارجی یا به وسیله‌ی کتابفروشان را عملی کند.

مقررات ۱۷۱۰ تعداد شهرهایی را که کتابهای وارد از خارج میتوانند از آنها به طور قانونی وارد کشور شوند به ده شهر به علاوه‌ی پاریس محدود میکند.

زرادخانه‌ی قانونی حکومت در قرن هفدهم برای مراقبت و محدود -

کردن گردش «کتابهای ممنوعه» به طور خلاصه این بود. اکنون باید ببینیم چگونه عمل میکند.

### از هانری چهارم تا ریشلیو، در دسرها و مباحثه‌ها

چاپ برای دیوانه‌شدن است فردای قتل هانری چهارم به دست راویاک (۱۴ مه ۱۶۱۰) دوباره همچونامه‌ها در خیابانهای پاریس پراکنده شدند. در پایان دسامبر ۱۶۱۰، ل اتوال عنوانهای «بیمزگیها و بدگوییها» بی را که پس از سپتامبر پیدا شده‌اند در روزنامه‌اش نقل میکند: بیش از صد متن کوتاه، نظم و نثر، درباره‌ی رویدادها، علت‌هایشان، نتایجشان.

اما آزادی دوران هانری چهارم دیگر برقرار نیست. به سبب مقررات جدید نوامبر ۱۶۱۰، چاپ‌کنندگان آثار بدون اجازه در خطر جریمه‌ی سنگین، یا در صورت تکرار آن، «تنبیهی که درسی برای دیگران باشد» هستند. و این قیمت کتابهای ممنوع را بالا میبرد! ل اتوال میگوید جزوهای به نام اتاق سه مروارید را با این که بسیار بد صحافی شده و باران خورده بود به هفت فرانک فروخته حال آن که نسخه‌ی دیگری با صحافی خوب که نگه داشته برایش بیش از چهار فرانک تمام نشده است.

رویدادهای دوران نیابت سلطنت\* و اجلاس مجمع طبقات\*\* (۱۶۱۴)، سقوط دکنجینی مارشال انکر و دلدارش لئونورا کالگایی\*\*\* (۲۴ آوریل ۱۶۱۷)، دوران کوتاه اما تماشایی نورچشمی

\* پس از قتل هانری چهارم همسرش ماری دومدیچی به علت آن که لویی سیزدهم ولیعهد صغیر بود به نیابت سلطنت برگزیده شد.

\*\* مجمع طبقات متشکل از نمایندگان سه طبقه‌ی اصلی فرانسه (روحانیت، اشراف، طبقه‌ی متوسط) در زمان هانری چهارم فراخوانده شد و ماری دومدیچی آن را منحل کرد.

\*\*\* دکنجینی ایتالیایی از نزدیکان ماری دومدیچی همسر هانری چهارم بود و با همراهی همسرش کالگایی او را علیه شوهرش بر میانگیخت. سرانجام صدراعظم و سپس ترور شد.

بودن آلبرد لونیس دوباره هجونا‌مه‌ها و ضد هجونا‌مه‌هایی را برانگیختند. اما با مقررات ۱۶۱۸ قدرت [دولتی] از این پس وسایل برقراری نظم در کتاب‌فروشی را داشت. در ۱۹ ژوئیه ۱۶۱۸ ده روز پس از ثبت مقررات جدید سه هجونا‌مه‌نویس محکوم شدند که از آنها اتین دوران شاعر شکنجه و به دار آویخته شد. حکم همان روز اجرا شد. پس از این نمونه، در سالی که به دنبال آن آمد محکومیتها ادامه یافت. زیر فشار متعصبان، که نویسندگی ناشناس جزوه‌ی شدیدالحنی به نام ضد تعصب آنان را «امثال پینی» و «امثال تاپتیه» مینامد، بیشترین سختیها نصیب «پی‌خدیان» چون وان‌نی کشیش ناپلی که در تولوز سوزانده شد (۱۶۱۹)، فوتتایه‌ی طرفدار روشنگری که در میدان اعدام‌گرو اعدام شد (۱۶۲۱) حال آن‌که توفیل ویوی «آزاداندیش» به سختی از مرگ نجات یافت (۱۶۲۴-۱۶۲۵).

این هجونا‌مه‌ها که در میانشان آنهایی که آزادی‌اندیشه و عقیده را پیش‌چشمان ما مجسم میکنند، نوشته‌های آزاداندیشانه، اندکی بیش نیستند، کجا چاپ میشوند؟ جزوه‌های مربوط به حکومت در پاریس؛ جزوه‌های افشاکننده‌ی نقطه‌نظرهای شاهزادگان شورشی در ایالاتی که آنان به آنها پناه برده‌اند و آثار مباحثه‌ای یا جزوه‌های هوگنو در جاهایی که پرتستانها زیادند. این اوراق مخفیانه در ارا‌به‌ها و درشکه‌ها سفر میکردند و در پایتخت به وسیله‌ی فروشندگان دوره‌گرد یا کتاب‌فروشان‌ی که موافق اندیشه‌های مطرح در کتاب بودند، و یا منافع حاصل از این کار را طالب بودند، توزیع میشدند.

ریشلیو، ناسازه‌های تبلیغ ریشلیو در ۱۳ اوت ۱۶۲۴ صدراعظم لویی سیزدهم شد. تا مرگش در ۴ دسامبر ۱۶۴۲ رئیس سیاست داخلی و خارجی فرانسه بود.

اتین توئو مینویسد «این اندیشه‌ای جاری در سده‌ی هفدهم بود که



باورمندان و مؤمنان از عناصر اقتدار و مرجعیت هستند و حکومتها باید روحها را هم مثل بدن‌ها اداره و هدایت کنند.» ریشلیو میدانست که این هدایت روحها از طریق چاپ است. خود بسیار مطلع بودن اما اطلاعات دیگران را کنترل و دستکاری کردن، اینها بودند محورهای - بسیار امروزی - نظام حکومت او و این در همین حال حاکی از آن است که اعمال سانسور همیشه همراه است با دسترس داشتن خود سانسورکننده به سلاح هجونا‌مه‌ها و جزوه‌ها.

متیو دُمرگ که ابتدا همکار او بود و بعدها دشمن خوبی او شد فعالیت او را چنین وصف میکند: «پنج یا شش پیک از ایتالیا در سطح کاردینال، از سوی پادشاه، از کُنده، از پیکاردی و از دیگر جاها آمدند. بدون معطلی از یکی از دبیرانش خواست گزارشها را به چاپخانه‌ها ارائه کند، و داستانها را به شکلی که میخواست به عامه عرضه کند، در پوشش لازم در پل شماره‌ی ۹ [از مراکز خرید و فروش] به خریداران میرساند.»

ریشلیو گروهی از کسان، قاضی، دانشگاهی، کلیسایی، و پرتستانهای برگشته را گرد خود جمع کرده بود، از قبیل فرانسوا لانگلو دُ فانکن «رئیس واقعی امور مطبوعات»، که در باستیل مرد. پ. ژزف معروف، یا پل هه دو شاستله که توانست در فرهنگستان جدید فرانسه نخستین کسی باشد که به کرسی دوازدهم رسیده کسرشان خودنمیدانست که خود دست به قلم ببرد. خواه برای نشان دادن طرح هجونا‌مه‌ای که باید نوشته میشد خواه برای تصحیح شکل آن. متیو دُمرگ نشان میدهد که او به کتاب نبوغ خوب فرانسه اثر ژان سیمون، آکادمیسینی دیگر، «دشنامهای تندی» افزود. چاپ‌کنندگان و فروشندگان این هجونا‌مه‌های دولتی که در بازارها و سر پلها مثل کالاهای دیگر با فریاد فروشندگان فروخته میشد، خطری نکرده بودند. خطر کتابفروشان میگردند که جرأت میکردند هجونا‌مه‌های

چاپ خارج مانند اسرار سیاسی و لعن سلاطین را به مشتری پیشنهاد کنند، که ریشلیو اینها را فعالانه جستجو و نابود میکرد و یک کتابفروش را برای کشف بقیه‌ی آنها به فرانکفورت و دیگر جاها گسیل کرد.

زیرا برای ریشلیو چاپ کردن یک هجونامه جنایتی بود در حد سوء قصد به شاه که جزای آن مرگ بود. پیگرد این موارد به وسیله‌ی «دفتر کار دینال»، قائم مقام کشوری او ایزاک دُ لافما، اداره میشد.

به رغم همه‌ی خطرها، که عبارت بود از زندان باستیل، گیوتین، و طناب دار، زیاد علیه او مینوشتند و چاپ میکردند: در ۱۶۲۶، ۳۰ جلد. فعالترین، و بدخواه‌ترین دشمن او از جناح متعصب که به بروکسل در قلمرو اسپانیا، نزد ماری دو مدیسی پناهنده شد متیوُد مُرگ است. شدت لحن جزوه‌های او از هر هیزمی آتشی میافروخت و پر بود از بازیه‌های معنی‌دار با کلمات. پ. شاتلپ، مرد دسیسه و عمل، نامه - جزوه‌های شدیدالحنی علیه ریشلیو تصنیف کرد که باعث شد غیابی به مرگ محکوم شود. نوشته‌های آنان، که در سرزمینهای هلند و بلژیک که جزو قلمرو اسپانیا بودند چاپ میشدند به دشواری به داخل فرانسه رخنه میافتند. به قول ه. ژ. مارتن، جزوه‌ها در فرانسه که این قدر کمیاب بودند و فروششان چنان خطرناک بود تجدید چاپ نمیشدند و ازینرو انگار که نسخه‌های آنها را به قیمت طلا خریداری میکردیم.

### فروند و مازارناد\*

از مه ۱۶۴۸ تا اکتبر ۱۶۵۲ این بحران پیچیده‌تر شد، جنگ داخلی بر پایه‌ی جنگ خارجی (علیه اسپانیا) پارلمان را در برابر نایب السلطنه آن دُ

اتریش و صدراعظم او مازارن قرار داد که باید با شورش شهریاران نیز روبرو میشد.

دوره‌ی فروند فرصتی بود برای شکوفایی شگفت‌انگیزی در هجونا‌مه‌های سیاسی که مازارناد نامیده میشدند. این واژه که در ژوئیه‌ی ۱۶۴۹ به عنوان مرادفی برای turlupinade به معنی «دست‌انداختن» ظاهر شد. در ۱۶۵۱ در جزوه‌ای از اسکارون معنای جدید خود، یعنی هجونا‌مه‌ای طعن‌آمیز و تمسخرآلود علیه مازارن، را پیدا کرد. این آخرین بار پیش از پایان سده‌ی هجدهم بود که افکار عمومی بی‌مهار و آزاد با چنین وفوری ابراز میشد.

اوبرکریه در این هجونا‌مه‌ها «همتی عظیم برای فتح عقاید» میبند که آگاهانه به وسیله‌ی دشمنان موجود هدایت میشد. تعداد آنها را حدود ۵۲۰۰ اثر برآورد میکند که اغلب در ۱۰۰۰ نسخه یا بیشتر منتشر شده بودند.

بازیگران دوره‌ی فروند «دفتر نشر»های گوناگونی سازمان دادند، و جزوه‌نویسان مستعد را برای این کار استخدام کردند. از برجسته‌ترین اینها شاید مناژ، و نیز اسکارون و دوپرتی بودند که حول پل دُ گُندی کاردینال آینده‌ی رتس دوباره گردآمدند؛ دوبوس مُتتاندیره، مارینی، سارازن برای گُنده مینوشتند. و مازارن؟ او که برعکس ریشلیو، خیال نداشت با نویسندگان به سازش برسد، از آغاز نسبت به هجونا‌مه‌ها جز بیتفاوتی یا تحقیر چیزی نداشت تحت تأثیر گابریل نوده کتابدار خود سرانجام خیلی دیر (پاییز ۱۹۵۱) ضد تبلیغات خود را آغاز کرد. جز خود نوده از جمله کسانی که در میان بودند میتوان از کولِته، نیکلا دُ سنتو، گُدن، بلوئهی وکیل، فوکه‌ی راهب، برادر سرپرست آینده‌ی مالیه نام برد. اما گروه هجونویسان در کنار این حرفه‌ای‌ها نویسندگانی دیگر از خاستگاههای

گوناگون نیز گرد آورد: حقوقدانان، مردان کلیسا، بورژواها، نجیب‌زادگان، و غیره. همچنین به افرادی حاشیه‌ای چون نیکلا مرسیه، نویسنده‌ی ۱۸ هجوتامه ظرف نه ماه برمیخوریم که کشیشی مخلوع بود و به دلیل جزوه‌ی شدیدی علیه پارلمان به نام چشم‌بند حقیقی تمیس، و به دلیل دوهمسری، به دار آویخته شد...

مازارناد، یعنی «سیل هجوتامه‌های هتاک» علیه یک شخصیت معاصر (که خود نویسنده‌ی هجوتامه‌هایی بود!)، گواه فلج شدن نهادهای سانسور بود. فلج، اما نه از میان رفتن: این نهادها ماندند و به آن کش که آینده‌ی سلاحها را در دست داشت خدمت کردند.

در بهار ۱۶۴۹ قائم‌مقام کشوری صدراعظم چاپخانه‌ی کسی به نام کتینه را که دستفروشان او را به عنوان چاپ‌کننده‌ی ناله‌های فرانسوی به خاطر صلح ایتالیایی لو داده بودند تفتیش کرد. جرم آشکار: در یک مخزن مخفی فرمهای هجوتامه را پیدا کردند. کتابفروش از راه پنجره خود را نجات داد. پیداست که این تبلیغ خوبی برای ناله‌ها شد، چاپها و نسخه‌های بدلی بسیاری از روی آن منتشر شد... دنباله‌ی ماجرا معنادار است: کتینه را نایب دادستان سلطنتی به اعدام با طناب دار محکوم کرد. چون او پنهان شده بود تصویرش در حالت دار آویخته پخش شد. اما پارلمان مجازات او را به کار در کشتی تخفیف داد. در ماه اکتبر کتینه خود را معرفی کرد و عفو شد! در موارد شناخته شده‌ی دیگری هم همین طرح دیده میشود: سختگیری نایب کشوری صدراعظم، شدت عمل دستگاه قضایی سلطنت، که گذشت پارلمان با آن روبرو میشود.

اما در ژوئیه‌ی ۱۶۴۹ کلود مالوی چاپخانه‌دار به خاطر چاپ هجوتامه‌های گوناگونی که در یکی از آنها به نام خاتونی که همه چیز را میگوید اثری وقیح علیه آن دُ اتریش بود. مارلو به اعدام با طناب محکوم

میشود. در حالی که به سوی محل اعدام هدایت میشود جمعیت را که در میانشان چندتا «بروچه‌های کتابفروش و چاپچی» هستند می‌شوراند. جمعیت کمانداران را با ضربات سنگ عقب می‌رانند، جلاد را دنبال میکنند، چوبه‌ی دار را به رودخانه می‌اندازند و محکوم را نجات میدهند. در دوره‌ی فروند (مانند یک قرن و نیم بعد، در دوره‌ی ترور انقلاب فرانسه) سانسور و سرکوب باز هم به حیابان کشید. طی مدت محاصره‌ی پاریس به وسیله‌ی قوای سلطنتی\* پیدا کردن چاپخانه برای مازارنی‌ها تقریباً غیرممکن است. توزیع هم دچار همین مسأله است؛ حزب مازارن هیچ دستفروشی نیافت که با جار زدن برای فروش جزوه‌های او خطر ضربه‌ای سخت را بپذیرد.

چند روز پس از بازگشت پادشاه به پاریس، ۲۶ اکتبر ۱۶۵۲، فرمانی از سوی قائم‌مقام کشوری صدراعظم، پس از لغو ممنوعیت هجونامه‌ها، بیست و چهار ساعت به چاپخانه‌داران، دستفروشان، و کتابفروشان مهلت میداد که جزوه‌هایی را که هنوز در اختیار دارند به دفتر دادگاه محلی تحویل دهند. در نوامبر دستفروشانی که امتناع کرده‌اند زندانی و محکوم به تازیانه میشوند. این پایان مازارناد است.

در ۱۶۶۱ مازارن مرد. لویی چهاردهم تصمیم گرفت رأساً حکومت کند. کتابفروشی از این نظم جدید مقتدرانه‌ی سلطنت قسر در نمی‌رود.

### لویی چهاردهم و کتاب

دید ایدئولوژیک نسبت به «قرن بزرگ» [هفدهم] بر آن است که معاصران لویی چهاردهم کسانی معقول، محترم، و مطیع بوده‌اند. گردش

\* در دوره‌ی فروند، پاریس علیه مازارن شورش کرده بود.

هجونامه‌ها و جزوه‌هایی که بین ۱۶۶۱ و ۱۷۱۵ منتشر شده‌اند، مطالعه‌ی یادداشتهای قائم‌مقام پلیس ارژنسون یا بایگانی زندان باستیل نشان‌دهنده‌ی جوششی در روحیه‌ها است که تا زمان ادامه‌ی آن حکومت ازدیاد مییابد. پ. ازار بدان نام «بحران وجدان اروپایی» داده است.

در ضرورت سانسور برای لویی چهاردهم کتاب غیرمجاز محملی ممتاز برای اندیشه‌هایی است که این ناآرامی روحیه‌ها را پرورش دادند، ابزار اندیشه‌ی آزاد و تجاوز از حدود است.

اما این تجاوز، که در زبان قرن «نافرمانی» خوانده میشود، برای پادشاه جدید یکی از گناهان عمده‌ی مردم است. برای لویی چهاردهم گردش این نوشته‌ها نظم خصوصی و عمومی امور را تهدید میکرد. چنان که کمیسر دلامار مینویسد: «کتابخانه و چاپخانه... دین، دولت، اخلاق، و آرامش خانواده را به خطر میاندازند».

اطلاعات باید در شکل دادن به نمای سلطنت مشارکت داشته باشد. او در تمام زندگی فعالانه در مقابل هجونامه‌ها و کاریکاتورهایی که تصویر سلطنتی و به تبع آن سرشت سلطنت را تغییر میدادند مبارزه کرد.

به همین دلیل هر دست‌درازی به قدرت حاکمیتش، بغض او را برمیانگیخت: جزوه‌هایی که به نظر میرسید میخوانند سیاست کشور را به جای خود برگردانند، و به اندیشه‌ای که او آن را مخفی کرده بود، و این یکی از ابزار عظمت بود، آسیب میزدند به بیشترین حد او را میازردند.

کاربرد یک سیاست: پلیس ناسازه‌گون آن است که شاه کنجکاو را یک اصل حکومت خود گردانده بود، هرچند آن را برای رعایای خود نهی و

محکوم می‌کرد. شاه برای آن که همه چیز را بداند و همه چیز را ببیند، با کمک کلبر و صدراعظم سگیه، پلیس کشور را دوباره سازمان داد. حکم ۱۵ مارس ۱۶۶۷ دفتر قائم مقام رئیس پلیس را ایجاد کرد.

قائم مقام پلیس که نیز رئیس دادگاه عالی و در شاتله مستقر بود، هر آنچه را به نظم و امنیت شهر مرتبط بود میدانست، پلیس اخلاقی نیز بود (و پلیس چاپ جزئی از این بود)، آتش‌نشانی، حمایت از کودکان رها شده، تدارکات شهر، بهداشت... چشم و گوش شاه است که دستورهایش را با واسطه‌ی وزیر کشور که پاریس جزو وزارتخانه‌ی او است، به او ابلاغ می‌کند.

قائم مقام پلیس برای پرکردن منصبهای دفتر خویش اشخاص زیر را در اختیار دارد.

– ۴۸ بازجوی کمیسری در شاتله موظف به اقامت در ۱۷ منطقه‌ی پاریس که هرکدام مأموران و افراد خود را داشتند.

– قائم مقام جنایی به همراهی شصت تیرانداز و سرباز.

– سواره نظام کشیک و همراهانش.

در تمام دوره‌ی لویی چهاردهم دو نفر و فقط دو نفر این سمت مهم را به دنبال هم اشغال می‌کنند.

الف) از ۱۶۶۷ تا ۱۶۹۷ گابریل نیکلا دُ لا رینی، که چنان که مادام دو سوئیه و ولتر گفته‌اند از بسیاری جهات، شخصیتی برجسته بود. میان همکاران او نیکلا دُ لامار، نویسنده‌ی رساله‌ی پلیس را می‌بینیم که جلد نخست آن در ۱۷۰۵ درآمد. این کتاب که به سفارش لارینی و پشتیبانی او تألیف شد به یقین بازتاب برداشت او از پلیس، به ویژه پلیس کتاب، است:

«آنان [کمیسرها] بازرسی کلیه‌ی کتابها یا جزوه‌هایی را که علیه دین

چاپ شده‌اند، یا کتابهایی در این زمینه که مورد سوءظن هستند، بر عهده دارند تا بدون تأیید مدرسان یا بدون اجازه و امتیاز چاپ نشده باشند. این‌گونه کتابها را ضبط میکنند، یعنی پس از آن که قاضی بر اساس گزارش آنها دستور توقیف آن را داد کتاب را اوراق میکنند و به جعبه‌سازان میدهند که در حضور آنان آنها را در خُم آب میریزند تا سپس از آنها مقوا ساخته شود.

«برای کشف اینها و دیگر کتابهای ضاله، مرتباً به چاپخانه‌ها سر میزنند. اگر چیزی از این مقوله در حال چاپ بیابند دست به اقدام قانونی میزنند، فرمها و نسخه‌ها را ضبط میکنند و، در برخی موارد حاد، یا در موارد تکرار جرم، گاه اقدام به زندانی کردن چاپخانه‌دار میکنند، از او بازجویی میشود، و علیه او تحقیق میکنند؛ اما معمولاً از ابتدا قضیه به حاکم (یعنی قائم‌مقام پلیس) ارجاع میشود، و او بر اساس روال قانونی دستور اقدام فوق‌العاده میدهد یا دوباره به بازپرسی ارجاع میدهد.

«اگر نویسندگان این کتابهای ضاله را بیابند، آنان را به قاضی ارجاع میدهند. و در مورد توزیع‌کنندگان از آنجا که اینها معمولاً آدمهای شروری هستند و خطر فرارشان هست، آنها را بازداشت و بازجویی میکنند و علیه آنان تحقیق میشود».

همچنین دیده میشود که لارینی نیز فعال است و دستورهایی به دلامار میدهد تا در مورد وجود کتاب **تاریخ انتقادی عهد قدیم** اثر ریچارد سیمون در کتابفروشی بیلام به او گزارش بدهد:

«چند نسخه از این کتاب چاپ شده است؟ آیا امتیاز دارد؟ بررسی کنید. تمام نسخه‌ها را ضبط کنید. بررسی کنید آیا به دیگر کتابفروشیها فروخته شده است. به کدام؟ چندتا؟ بررسی کنید نویسنده‌ی اثر کیست؟ در صورت امکان سه نسخه‌ی صحافی‌شده‌ی آن ارائه شود. در غیر این



صورت صحافی نشده. کتابهای ضبط شده در پاکت مهر و موم شده نگهداری شود. برگهای در حال چاپ نابود شود».

ب) از ۱۶۹۷ تا ۱۷۱۸ مارک رنه دُوآیه دُوآیه دُوآیه مارکی دارژنسون، که به هیچ‌رو از او فروتر نبود. او که از لحاظ توانایی کار، جدیت و لیاقت فوق‌العاده بود از لحاظ نظری به پونشارترن وزیر وابسته بود و درباره‌ی رویدادهای خوب و بد پاریس گزارشهایی پر از داستان و شوخی به او میداد که لویی چهاردهم کشته مرده‌ی آنها بود.

### ماجرای کتاب

الف) آثاری که توقیف شدند محتوای کتب ممنوع شده بسیار متنوع بود. آن سووی که درباره‌ی توقیفهای بین ۱۶۷۸ و ۱۷۰۱ بررسی کرده کوشیده جدولی آماری از آن فراهم کند. طی دوره‌ی بررسی شده بیش از ۸۵۸ عنوان دچار توقیف شده‌اند (برخی چندین بار) که ۴۳۸ عنوان از آنها (حدود نیمی) درباره‌ی مسایل دینی، پرستان‌گرایی (۲۵۱)، یانسن‌گرایی (۸۵) یا دیگر امور مربوط به کیش کاتولیک (۱۰۲) بوده‌اند. این نسبت مهم آثار ممنوع مربوط به دین در جدول آماری ه. ژ. مارتن هم مشاهده میشود که فراوانی شدید کتابهای مربوط به دین طی آخرین دهه‌های قرن را، که بالغ به ۵۰٪ تولید میشدند، یاد میکند. او چنین فکر میکند که فهرست آثار توقیفی به خوبی نمایانده‌ی تولید مخفی در کلیت آن است. در مورد بقیه‌ی کتابهای توقیفی که مربوط به سیاست (۸۳)، تاریخ و ادبیات (۱۴۹)، مختلف (۱۸۸) بودند نیاز به یک یادآوری هست: آثار علیه سیاست داخلی لویی چهاردهم یا علیه زندگی خصوصی او بیش از ۱۸ عنوان را دربرمیگیرند که کمتر از ۲٪ کتابهای توقیفی است. ازینرو شهرت آنها، و شدت مجازاتهایی که در برخی موارد نصیب آنها میشد،

رابطه‌ای با اهمیت عددی آنها ندارد. خواه به دلیل سرکوب یا نه، مطرح کردن تصویر سلطنت فقط مورد توجه تعداد محدودی از نویسندگان و گویندگان بوده است.

تعیین نسبت آثار مخفی توزیع شده در فرانسه با کل تولید نیز دشوار است. اگر بر اساس آمار پ. کنلن، میانگین تولید سالانه‌ای برابر ۵۲۰ عنوان متفاوت (چاپ شده در سرزمین فرانسه، یا در خارج برای فرانسویها، یا از لحاظ مضمون و زبان مربوط به فرانسه، به زبان فرانسه یا لاتین) را به حساب بیاوریم، البته با تصحیح بر اساس نرخ ازدیاد، به تعداد ۱۱۹۶۰ «اثر» که بین ۱۶۷۸ و ۱۷۰۱ درآمده‌اند می‌رسیم. آثار توقیف شده و ممنوع ۷٪ این حجم را تشکیل می‌دهند. اما کتابهایی که بدون امتیاز و اجازه در گردش بوده‌اند بیش از این تعداد بوده‌اند.

پس این کتابهایی که قائم مقام پلیس و زیردستان او را چنین مشغول داشته‌اند کدام بوده‌اند؟ دیده‌ایم که پرشمارترین آنها کتابهای مربوط به مذهب بوده‌اند.

— پرتستانها به ویژه پس از ۱۶۸۵، تاریخ لغو فرمان نانت<sup>۳۳</sup>، اندیشه‌های سیاسی را نیز حمل می‌کردند و انتقال میدادند. اینها به ندرت آثار تند و تیزی بودند، مگر در چند مورد مانند نامه‌های روستایی پیر ژوریو کشیش پرتستان و به ویژه همان ناله‌های فرانسه‌ی اسیر که به او نسبت داده شده، و در آن «سلطه‌ی جبارانه و ستمگرانه»ی پادشاه محکوم شده است. در مجموع، مباحثه‌های مربوط به نکات آموزه‌ای نسبت به نوشته‌هایی که سیاست دینی سلطنت را آماج خود قرار داده‌اند اکثریت دارند.

---

\* فرمان نانت مبنی بر تساوی حقوق پرتستانها با کاتولیکها را هانری چهارم صادر و لویی چهاردهم لغو کرد.

— یانسنی‌ها. آنان وارد ستیزی شدند که لویی چهاردهم و یسوعیان را در مقابل سران پور رویال\* قرار داد و ادبیات مخفی چشمگیری پدید آوردند که در رده‌ی نخست آن آشکارا نامه‌های ولایتی پاسکال را می‌یابیم که در ۱۶۵۷ درآمد و در تمام طول سده‌ی هفدهم بارها تجدید چاپ شد، و بیشتر دفعات «در کلن، به وسیله‌ی نیکلا شوتن» (نشانی دروغین) منتشر شد. سختگیری شاه حتا برای معاصران عجیب بود. مثلاً پیر مونسیه یا لمونیه‌ی کتابفروش و صحاف در ۱۶۶۴ به دلیل فروش نوشته‌های یانسنی به وسیله‌ی یک کمیسیون ویژه‌ی مستقر در شاتله محاکمه شد. او «به دلیل اقدام علیه اراده‌ی شاهانه» به شلاق و چوب خوردن به حالت برهنه در ملأ عام، نه سال کار در کشتی، و جریمه‌ای سنگین محکوم شد.

اما حمله‌های «سیاسی» بیش از ۱۰ درصد تولید یانسنی‌ها را تشکیل نمیدهند و بحثهای آنان در اساس آموزه‌ای و الاهیاتی است. دو مقوله‌ی دیگر از کتابهای مخفی موضوع سرکوب ویژه و لذا فروش آنها بسیار خطرناک بوده است:

— جزوه‌های مسایل روز در آغاز سلطنت لویی چهاردهم، بازداشت فوکه\*\*\* باعث انتشار کتابهای متعددی درباره‌ی «آنچه خانم فوکه برای دفاع از شوهرش انجام داد» شد. در اکتبر ۱۶۶۳ ماشین‌نویسی به نام کوکی‌یر توقیف شد: او خاطرات خانم فوکه را در چاپخانه‌ای که خود او در پاریس و سه جای دیگر سازمان داده بود، چاپ کرده بود. شش همکار ماشین‌نویس او هم در مجازات او سهیم بودند: یک سال و نیم در باستیل. رویدادهای بزرگ دوران این سلطنت نیز در ادبیات مخفی بازتاب

\* به زیرنویس ص ۴۴ بنگرید.م

\*\* وزیر مالیه که به دلیل اختلاس زندانی شد.م

داشتند: رساله‌هایی با خاستگاه خارجی و پاسخهای فرانسویان درباره‌ی سیاست فرانسه در مورد اسپانیا، جنگ هلندیان با امپراتوری اسپانیا، و غیره. گفتگو درباره‌ی حقوق سلطنت بسیار مسیحی اثر سنجیده‌ی بارون دُلزولا، یک جزوه‌نویس اهل فرانس کنته که در خدمت امپراتوری بود، از سالهای دهه‌ی هشتاد به بعد با جزوه‌هایی دیگر دنبال شد که لحنی تند داشتند: تُرک جدید مسیحیان (۱۶۸۳)، فرانسه بدون مرز (۱۶۸۴)، عمامه به سر شدن دربار فرانسه (۱۶۸۶)، تاریخ انحطاط فرانسه (۱۶۸۹)... این ضدتبلیغات که پاسخ تبلیغاتی فرانسوی است که همین قدر پشتیبانی میشدند، تا معاهده‌ی اوترخت (۱۷۱۳)، دو سال پیش از مرگ لویی چهاردهم، ادامه یافت.

– رمانهای دنیوی و رسوا معروفترین آنها تاریخ عشقی گُلها (مردم سرزمین گل، نام قدیم فرانسه) که نویسنده‌اش بوسی رابوتن را پس از گذراندن سیزده ماه در زندان باستیل به تبعیدی طولانی در سرزمین بورگونی فرستاد. این وقایع‌نگاری ادعایی دربار شامل جزئیات زندگی خصوصی شاه و سوگلیهای او است. در چاپ ۱۷۰۵ فتوحات عشقی الساندر کبیر، اثری بدون نام نویسنده که ملقمه‌ای از بسیاری جزوه‌های پیش از خود است، به ما توضیح داده میشود که مادام دُ فوتتانه «بعد از خوابیدن بیدرنگ دچار رخوت میشد چرا که باعث کم‌خونی او میشد و این مانع از آن میشد که الساندر (لویی چهاردهم) شبهای بیشتری را با او بگذراند!» عنوانهایی که میخواستند از قرقاولهای خصوصی دربار تکه‌هایی برای همگان بپزند: وقت - گذرانیهای سلطنتی یا عشقهای مادمازل دُ فوتتانه، طلاق سلطنتی یا جنگ داخلی در خانواده‌ی الساندر کبیر، عشقهای مادام دُ متنون.

یک «اثر زشت» دیگر، اسکارون به خواب مادام دُ متنون آمد و به خاطر

عشقهایش او را ملامتها کرد\* (۱۶۹۴) یک چاپخانه دار اهل لیون و یک صحاف را پس از آن که به انتشار آن اعتراف کردند به بالای دار و دونفر دیگر را به کار در کشتی فرستاد.

ب) خاستگاه هجونا مه ها «کتابهای ضاله» در پاریس و همچنین بیش از همه در لیون یا روئن چاپ میشدند. صنعت چاپ لیون همواره در سده‌ی هفدهم دچار رقابت صنعت چاپ پاریس و دقیقتر بگوییم دچار سیاست تبعیضی بود که مطابق با منافع پاریسی‌ها و به زیان لیونی‌ها اعمال میشد. روشی که لیونی‌ها برای پاسخ به سیاستی که به نفع رقبای تواناترشان اعمال میشد پیدا کردند تقلب بود: از ۱۶۷۰ به بعد پاریسی‌ها نمایندگانی «بسیار دارای سوء نیت» به لیون گسیل میکردند که در تفتیش چاپخانه‌ها و کتابفروشیها شرکت میکردند، جاسوسهایی داشتند و حساسیت مأموران را تحریک میکردند. کتابفروشی و چاپ لیون که در حالت قانونی دچار تبعیض و در حالت غیرقانونی از هر سو تحت پیگرد بود زوالی درمان‌ناپذیر را از سر گذراند.

در خارج، هلند در سده‌ی هفدهم نخستین مقام در تولید این‌گونه آثار را به خود اختصاص داد. در مورد الزویر، ناشر لیدن که به زودی از فوین‌ها، یعنی رقباشان در بروکسل، و سپس از ناشران آمستردام تقلید میکردند، نسخه‌بدهای آثار ممنوع زودتر از خود آنها در میامدند.

مسیرهای تجاری و حمل و نقل هم جای خود را داشتند: از ۱۶۵۷-۸، که ناشران هلندی نامه‌های ولایتی پاسکال را به فرانسه و لاتین چاپ

---

\* مادام دُ متون معشوقه و همسر دوم لویی چهاردهم پیش از آن همسر شاعر هزل‌سرایی به نام اسکارون بود.م

کردند، «الزویرها جزو ناشران منسوب به یانسنی‌ها شمرده شدند». بدین ترتیب کتابهای هلند - بگذریم از موفقیت مجله‌ها - برتری‌یی برای خود تضمین کردند که لارینییی علل آن را در ۱۶۷۰ در یادداشتی به کلبر تحلیل میکند:

آزادی‌یی که در هلند برای چاپ هرگونه کتاب و درباره‌ی هر موضوعی بلااستثنا، برای تمام فرقه‌ها، له یا علیه دولتهای اروپا، داده شده به توسعه‌ی تجارت کتاب که در چند ساله‌ی اخیر در آنجا دیده میشود کمک بسیار کرده است.

لارینییی خود را سخنگوی کتابفروشیهای پاریس کرد که نه فقط «دربازدیدهای خود از این شهرها» «تعداد زیادی از کتابهای ضاله و کتابهای بدل» را یافته‌اند، بلکه مدارکی دارند که کسی به نام وان استدن نماینده‌ی الزویر آمستردام است. او باید مجازات شود، زیرا نه فقط «کیفر بیگانه‌ای که معلوم‌شود در فرانسه جزو‌ای علیه اشخاص، علیه خانواده‌ی سلطنتی، یا علیه دولت پخش کرده باید بسیار شدید باشد» بلکه نیز «چاپخانه‌های هلند لطمه‌های زیادی به ما وارد میکنند و از این باید برای آینده‌ی چاپخانه‌ها در فرانسه درس گرفت».

لارینییی همین گفته‌ها را در ۱۶۷۴ و در آغاز سالهای دهه‌ی هشتاد تکرار کرد، و نه بدون موفقیت. در ۱۲ آوریل ۱۶۸۳ بیل از هلند به برادرش نوشت «روبهمرفته، تجسس‌ها آنقدر دقیق و مجازاتها علیه کسانی که کتب قاچاق را حمل میکنند آنقدر شدید شده‌اند که دیگر هیچ کتابی نمیتوانم از این سرزمین برای شما وعده بدهم. هیچکس حاضر نیست آنها را در محموله‌ی خود حمل کند از این ترس که کل مال التجاره‌اش ضبط شود».

کتابهای ضاله و بدلی در محموله‌های واحدی حمل میشدند و

وسيله‌های حمل و نقل واحدی از راه خشکی یا آب به کار می‌گرفتند، و در نتیجه مورد سرکوب مشترکی قرار می‌گرفتند. تجارت کتابهای ممنوع در حاشیه‌ی تجارت بزرگ اروپایی کتاب جای می‌گرفت و بیشتر کتابفروشان با آن سروکار داشتند، هرچند خیلی از اینها منظمأ از مقامات درخواست می‌کردند علیه فروشندگان دوره‌گرد «وحشی» سختگیری شود.

فروشندگان دوره‌گرد، که حاشیه‌ای هستند و کنترل آنها دشوار است و جزء جماعت ناشران محسوب نمی‌شوند توزیع‌کنندگان «طبیعی» کتب ممنوعه‌اند. آنان روی پلهای پاریس، اطراف منازل و مغازه‌ها، تا پل شماره ۹ معروف مستقر بودند.

عملکرد ناشران مخفی بودن از آغاز مفروض به ناشناس بودن نویسنده است. معمولاً چنین است اما گاه نویسنده زیر نقاب یک نام ساختگی پنهان میشود. کورتیل دُ ساندر را زندگی و یکنفِ تورن\* خود را با نام مستعار کاپیتن دو بویسون منتشر کرد، او خاطراتی جعلی تألیف می‌کرد که آنها را به دُ ارتانیان، مارکی دُ لانگالری، یا مارکی د. یا مارکیز دو فرن نسبت میداد...

قاعده‌ی دیگری که همین قدر محترم داشته میشد، نداشتن نشانی چاپخانه، یا چنان که رایجتر بود ارائه‌ی نشانی ساختگی بود. بیشتر از همه از عبارت «چاپ کلن، پیر مارتو» با همه‌ی دگرگونه‌های ممکن آن، مثلاً «آدرین لانکوم، داماد پیر مارتو!» استفاده میشد. برخی نشانیهای ساختگی دیگر، از جمله ویلفرانس هم توفیق آشکار داشته‌اند. ناشران کتابهای مخفی هنگامی که پشت چنین نشانیهایی پنهان میشدند از افزودن برخی توضیحات اضافی جعلی نیز کوتاهی نمی‌کردند.

این نشانیها اغلب با شکلی به عنوان علامت ناشر (جعلی) تکمیل میشدند. چون در بیشتر جزوه‌ها ناشران مراقب بودند از تزئینات تایی که احتمال شناخته شدنشان را پیش بیاورد استفاده نکنند. از اقبال تاریخ‌نویس کتاب بود که گاه این را فراموش میکردند و در انتهای فصلی یک علامت لودهنده می‌گذاشتند.

حاشیه‌ایان قرن بزرگ نویسندگان مقوله‌ای همگن را تشکیل نمیدادند. چه رابطه‌ای میتوان قایل شد بین پاسکال نامه‌های ولایتی و کلودل ل پتی نویسنده‌ی پاریس می‌خندد، بیل دیکسیونر یا اندیشه‌هایی درباره‌ی ستاره‌های دنباله‌دار، با نویسنده‌ی ناشناس مقبره‌ی عشقهای لویی کبیر، ژوربو نویسنده‌ی ناله‌های فرانسه‌ی اسیر و کورتیل دوساندرای نویسنده‌ی دسیسه‌های عشقی در دربار فرانسه؟

خاطره‌نویسان بزرگ عیش و عشرتهای دربار (بوسی - رابوتن)، اقتصاددانانی که حرفهایی برای گفتن به شاه داشتند (پل هه دُ شاتله، بوژیلبر) الاهیون جسور (ریشار سیمون)، کشیشهای دوره‌ی فروند (فلون\*)، کشیشان پرتستان رانده‌شده که جزوه‌نویس، روزنامه‌نویس، تاریخ‌نویس شده بودند (بیل، ژوربو، ژاک برنار، ژان لُ کله، و غیره) روزنامه‌نویسان و ناقدان دگراندیش (راهب سابق نیکلا گودویل که به کالون‌گرایی گروید، روبر شال)، نویسندگان رمانها و هجونا‌مه‌ها و داستانهای تاریخی (کورتیل دُ ساندرای تمام‌نشدنی و گستاخ، لویی دُ میلی، و غیره) مذهبیانی که از دیر یا کلیسا گسیخته بودند (ژان شاستن، نویسنده‌ی کشیش دنیوی)، نویسندگان ناشناس مانده‌ی جزوه‌های موهن

\* روحانی و نویسنده‌ی فرانسوی که در داستان آموزشی خویش تلماک کنایه‌هایی انتقادآمیز به لویی چهاردهم داشت. م.



علیه شخص شاه، فقط یک نقطه‌ی مشترک دارند: در حاشیه بودن. در جهانی که همبستگی‌های خانوادگی و حرفه‌ای بسیار نیرومند بودند نوشته‌هاشان آنان را از محیط اصلی خویش جدا میکرد: بوسی - رابوتن بقیه‌ی عمر خود را در تبعید گذراند؛ ریشار سیمون خطیب، پدر نقد نوین انجیل، از رسته‌ی خود اخراج و به وسیله‌ی گروهی از کاتولیک‌ها که صدای بزرگ بوسوئه\* را نیز همراه داشتند با خشونت طرفدار شد؛ گودویل از دیر خود گریخت و به هلند پناهنده شد و با یک کالونی ازدواج کرد. بیل، ژوریو، و خیلیهای دیگر از امکان بازگشت به فرانسه محروم شدند و این محرومیت در مورد ژوریو به صورت جنونی مباحثه‌گرانه جلوه کرد که در صفحات حذف شده‌ی ناله‌های فرانسه‌ی اسیر یا در تلخی مناقشه‌اش با بیل بر سر ایستاری که باید در برابر سختگیرها داشت جلوه کرد.

الف) یک ماجراجوی کتاب این به حاشیه‌راندگی در مورد ماجراجویان ادبیات مخفی از قبیل کورتیل د ساندر، افراتیانی چون ژان شاستن که چون به ژنو پناهنده شد خبر توطئه‌ای خیالی را به شاه رساند، بی طبقه‌هایی چون لویی دُمیلی و شیادهای تمام و کمالی چون بلسبوا، آشکارتر است. بدون تردید برای نویسندگان کتابهای ضاله، در سده‌ی هفدهم که هنوز «اهل قلمی» در کار نبودند که آنان را بپذیرند یا نگهداری کنند، شدیدترین پیامدهای سرکوب همین به حاشیه‌راندگی بود.

گاتین دُ کورتیل دُ ساندر، اهل پاریس، زاده‌ی ۱۶۴۴، مانند دُ ارتانیان که او روزی «خاطره‌ها» یش را نوشت زمانی تفنگچی شاه بود. سه بار ازدواج کرد، و آخرین بار با کتابفروشی که خبرچین پلیس بود! بین فرانسه

\* روحانی و خطیب و نویسنده فرانسوی که هواخواه دربار بود و با فلون مباحثه داشت. م.

و هلند زیاد سفر میکرد و در هلند کتابهایش را چاپ میکرد و با ایجاد نشریه‌ی مرکور تاریخ سیاسی در هلند به کار روزنامه‌نگاری نیز پرداخت. چون همیشه دچار بی‌پولی بود، شخصاً به کار رساندن و فروش کتابهایش در فرانسه میپرداخت. فعالیتی خطرناک. در آوریل ۱۶۹۳ مأموری به نام دگرز او را به باستیل راهنمایی کرد. آنجا شش سال ماند. دست‌کم اگر بر اساس تعداد توقیفها و تجدید چاپها قضاوت کنیم آثارش پرفروشترین کتابهای ممنوع در قرن هفدهم بودند: زندگی تورتز او در رأس کتابهایی که بین ۱۶۷۸ و ۱۷۰۱ در پاریس بیش از هر کتابی توقیف شدند جای دارد!

ب) هرزه‌نگاریهای دانشسرا رمون برن با بررسی قضیه‌ی هرزه‌نگاریهای دانشسرای آرکور آخرین مرحله‌ی سفر کتاب مخفی از هلند به فرانسه را روشن کرده است.

قضیه در دسامبر ۱۷۰۱ با بازداشت یک دکتر طب به نام نیکلا اسوله به وسیله‌ی دارژنسون قائم‌مقام پلیس سرگرفت. جیبهایش پر بود از تصاویر وقیح و هفت جلد «سیاسی» شدیداً ممنوع، از جمله برکناری ناگهانی آقای لُ دوفن، عمامه به سرشدن دربار فرانسه. زیر فشار بازجویی، سرانجام اعتراف کرد که به نمایندگی یکی از مدیران دانشسرا، راهب آنتوان روله، عمل میکند. او در آغاز اظهار کرد کتابها را از کشیشی که از هلند میامده به نام موت خریده است. سپس به مالکیت دستنوشتهای هرزه‌نگارانه اعتراف کرد و یکی از شاگردان پیشین خود کشیش لورو را مقصر دانست. پلیس نامه‌هایی به دست آورد که در آن لورو دشمنی خود با مؤمنان را بیان کرده بود: «از آنها تا حد مرگ متنفرم و از شما به حق میخواهم با هم ببینیم چه چیزهایی میتوانیم علیه آنها چاپ کنیم. برای من آسان است...»

سومین مجرم، کشیش موت، در آلزاس دستگیر شد. در جیبهایش فهرست کتابهای ممنوع چاپ هلند و نیز نسخه‌هایی از آوازهای وقیح یافت شد. او که نام واقعیش آنتوان سورل بود، با یک پارچه‌فروش اهل روئن ازدواج کرده، و او را در حالی که آبستن بود ترک کرده بود. قضیه که اتهام روابط همجنس‌بازی بین روله و لورو آن را پیچیده‌تر میکرد با حبسهای درازمدت برای دست‌اندرکاران به آخر رسید.

www.tabarestan.info

## فصل چهارم

سدهی هجدهم

## روشنگری و «مد فلسفی»

اگر قرار بود بر اساس فراوانی و تنوع تعهدها و ممنوعیتها قضاوت کنیم، نظام اداری و مقرراتی مستقر در دوره‌ی سلطنت لویی چهاردهم در سده‌ی هجدهم به اوج خود رسیده بود. کتابفروشیها که مطیع نظارتی چندگانه بودند که بازمینی پیش از انتشار به وسیله‌ی چندین «بررس سلطنتی» را شامل میشد خود را زیر ضربه‌ی قدرت سلطنتی مییافتند. اما با وجود سختگیریهای گهگاهی، اوضاع به این بدی نبود. مالزرب، مدیر امور کتاب، در ۱۷۵۹ مینویسد «اجازه‌ی کتاب در حداعلا وجود دارد». در همین حال، این دوره‌ای است که ۴۰٪ زندانیان باستیل به جرمی در رابطه با کتاب آنجا هستند. پس نمیتوانیم رژیم سانسور سده‌ی روشنگری را پیش از آن که از ابتدا آن را در چشم‌انداز این ناهمخوانی ظاهری جای دهیم به درستی بنمایانیم.

### سانسور نزد مالزرب

کرتین گیوم دُ لموانیون دُ مالزرب، آدمی با روحیه‌ی روشن و گشوده، پسر گیوم دُ لموانیون صدراعظم فرانسه، که پدرش او را در پایان ۱۷۵۰ مدیر امور کتاب کرد، در مقدمه‌ی نخستین دفتر از پنج دفتر خاطراتش که در ۱۷۵۹ برای صدراعظم فرستاد (و تا ۱۸۰۹ چاپ نشده بودند) بر تضادی بنیانی که نظام قانونی جاری را ناکارآمد میکند تأکید مینهد:

«قانون میگوید هیچ کس نمیتواند کتابی را بدون اجازه‌ی رسمی حکومت چاپ کند یا بفروشد، و حکومت از دادن اجازه‌ی رسمی به تعداد زیادی از کتابهایی که همگان با شوق بسیار خواهان آنها هستند خودداری میکند».

برای مالزرب سانسورپیشاپیش همه‌ی آثاری که منتشر میشوند بیهوده است. او نخستین کسی است که آن را در رابطه با توسعه‌ی کمی چاپ قرار داد. بررسی کنندگان هم، در نظام اجحاف همیشگی و نبود اصول روشن، از عهده‌ی اجرای نقش خویش بر نمیایند. «اغماض» آنان را در معرض اشتباههای ناخواسته قرار میدهد، اما نتیجه‌ی سختگیری آنان این است که «نویسنده، که از مشکلاتی که با آنها روبرو میشود نومید است و میبیند چه قدر مقررات نقض میشوند بدون آن که عواقبی داشته باشد، از خیر اجازه میگذرد، اثر بدون کم و کسر چاپ می‌شود و حتا تعدیلهایی که سانسوری کمتر سختگیر میتواندست اعمال کند در آن به عمل نیاید».

مالزرب در ۱۷۸۸ در اثری جدید به نام یادداشت‌هایی درباره‌ی آزادی مطبوعات که آن را در ۱۸۰۹ هم منتشر کرد، توضیح چشمگیری از ناهمخوانی نظام مقررات موجود ارائه میکند: «کسی که همان‌طور که قانون تجویز می‌کند هرگز جز کتابهایی که اصلاً با اجازه‌ی رسمی حکومت منتشر شده‌اند کتابی نخوانده باشد، از معاصران خود حدود یک قرن عقب خواهد بود».

راه‌حلهایی که مدیر امور کتاب توصیه میکند آمیزه‌ای است از یک سانسور پیشاپیش و اداری که با ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی انطباق یافته، و یک سانسور تنبیهی پسینی. سانسوری منعی [پس از انتشار] که چنانکه خواهیم دید، بازوی حکومت‌های سده‌ی نوزدهم، از جمله حکومت‌هایی که خود را پابند لیبرالیزم میخواندند، بود.

بدین ترتیب مالزرب خود را از پیشگامان اندیشه‌ی لیبرال نشان می‌دهد، چرا که مینویسد: برای اعمال ممنوعیتها یک راه بیشتر نمیشناسم: و آن بسیار کمتر کردن آنها است. آنها مراعات نخواهند شد مگر وقتی نادر باشند، و باید آنها را برای موارد مهم ذخیره نگه داشت». اما این «موارد مهم» نزد مالزرب کدامند؟ میگوید «دین، اخلاق، و اقتدار سلطنتی». آماج سانسور آنجا، فقط آنجا، باید باشد.

### اداره‌ی امور کتاب: آدمها و ساختارها

در زمان سلطنت لویی پانزدهم مانند دوره‌ی پایانی سلطنت لویی چهاردهم مسئول کتاب کشور صدراعظم فرانسه، رئیس قوه‌ی قضایی و شخص اول دستگاه اداری سلطنتی، است.

#### ۱. کنترل کتابفروشی

الف) هدایت کتابفروشی‌ها چنان‌که در آخر سلطنت لویی چهاردهم در مورد راهب بینون دیده‌ایم وزیر مسئول کتاب قدرتهای خود را به یکی از زیردستان خود، رئیس «دفتر کتاب برای امتیازها و اجازه‌های چاپ» تفویض میکرد. وکیل ماتیو ماره اول در یادداشتهای خود چنین گفته است. این دفتر اداره‌ی امور کتاب را با مالزرب تقسیم میکرد. قاضی دارای حق اعمال مهربرداری قدرت مستولی بر کتابخانه‌ها را بنابه تشخیص خود به شخص مورد اعتمادی تفویض میکرد: که اغلب از والدین یا نزدیکان بود، همچنان‌که در مورد راهب داگوسویا مالزرب دیده میشود.

تاکنون از احاله‌ی مسئولیت سخنی نگفته‌ایم. اداره‌ی کتابفروشیها بدون چنین چیزی وجود ندارد. در نامه‌ی مورخ مارس ۱۷۵۴ مالبرانث به

ولتر یادآور می‌شود: «آقای صدراعظم مسئول امر کتاب است، یعنی بنابه ارتباط با او است که امتیازها و اجازه‌های چاپ داده می‌شود. این جزئیات را او به من محول کرده، نه برای آن که به دلخواه خود تصمیم بگیرم بلکه برای آن که گزارش تمام اجازه‌هایی را که می‌دهم به او بدهم. این نه مأموریت است نه وظیفه، یک نشانه‌ی خالص اعتماد است که برای آن نه فرمانی وجود دارد و نه مقدماتی، و من منحصرأ بنابین خواست او عمل می‌کنم».

آنان در فعالیت خود در این مقام و تنی چند از آنان (کنت دارژنسون، سارتن، لنوار) در فعالیت خود به عنوان قائم‌مقام پلیس، اغلب روابطی با نویسندگان داشته‌اند، و برای آنان نقش تعقیب‌کننده یا حامی را داشتند (در مورد سارتن در رابطه با دیدرو چنین بود).

ب) کنترل کتاب بیرون پاریس فقط به مورد زوئن اکتفا می‌کنیم که ژان کنیاز به خوبی آن را بررسی کرده است.

در پایان سلطنت لویی چهاردهم امور کتاب به والی استان مربوط بود. سپس به نخستین رئیس پارلمان، بدون آن که والی حق دخالت در موضوع را از دست بدهد، واگذار می‌شد. آنچه به سرکوب مربوط می‌شد در حوزه‌ی اختیارات قائم‌مقام پلیس بود که به تقلید از پاریس ایجاد شده بود. اما در درگیری در مورد اختیارات بین او و اولیای صنف کتابفروشان، سیاست رئیس پارلمان بسیار مساعد منافع محلی بود و بیشتر سانسور پس از انتشار و محکومیت‌های رسمی و سوزاندن کتاب‌ها را در اختیار خود نگه داشت و بازرسی برای کنترل چاپخانه‌ها و کتابفروشیها تعیین کرد. جامعه‌ی کتابفروشان بر این حرفه نظارت می‌کرد. مانند پاریس امن و پاسداران آن کارایی بیشتری داشتند زیرا رقیبان خود مانند فروشندگان و



دستفروشان را محدود میکردند و هنگامی که از کارگاهها و مغازه‌های اعضای خود بازدید میکردند... «چون... از دیگران کمتر مجرم نبودند جز به این فکر نبودند که کسانی را سرزنش کنند که ظن آن میرفت از خودشان پیروی کنند لذا همتا و رقیب آنها شوند».

ج) بررسان سلطنتی اینان را صدر اعظم / مهرداد سلطنتی بنا به پیشنهاد مدیر امور کتاب منصوب میکرد. مانند سلطنت قبلی بررس بنا بر اصول مدرسی برجسته، وکیل، پزشک، کتابدار، نویسنده، مدرس سوربن است. بررسان سلطنتی در پاریس مقیم هستند و این به نفع نویسندگان و کتابفروشان ایالات نیست. آنان به ندرت مزد میگیرند و اغلب مستمری ندارند. اما این سمت که برخی راهها را باز میکند خواهان بسیار دارد.

نشانه‌ای از بیهودگی نظام آن که تعداد آنان هر سال افزایش یافت چرا که سانسور نشان داد که نمیتواند جلوی سیل فزاینده‌ی انتشارات بدون اجازه را بگیرد. در میان مجموعه‌ی بررسان که به چند رده تقسیم شده بودند، نویسندگانی چون فونتئل، کریبیون‌ها (پدر و پسر)، کندییاک، دانشمندانی چون کلرو<sup>۳۰</sup>، روزنامه‌نویسانی چون مارتن سردییرگازت دُ فرانس دیده میشدند.

اما سانسورچی‌های «خوب» هم بودند که میشد با آنها کنار آمد و گاه خود نویسندگان خواستار آنان بودند.

سانسور در دو زمان اعمال میشد: بررس اثر را به دقت میخواند، بندهایی را که نمیپسندد اصلاح میکرد یا از نویسنده میخواست آن را

\* فونتئل نویسنده و دبیر آکادمی، کریبیون پدر شاعر تراژدی‌نویس، کریبیون پسر داستان‌نویس، کندییاک اقتصاددان، کلرو ریاضی‌دان و همه از چهره‌های سرشناس فرهنگی فرانسه در این زمان بودند. م

اصلاح کند. پس از انجام این کار، طبق مقررات ۱۷۲۳ همه‌ی صفحات دستنویس را امضا میکرد.

چون اصول کار او به درستی تعریف نشده بود، اختیاراتش تام بود. مارتن در یک دستنویس به جای «اعتقاد من» واژه‌ی «لعتی» را گذاشت، و مدعی بود «این کلمه کمتر از آن یکی به دین ضربه میزند! اینجاست که طعنه‌ی لویی سباستین مرسیه را درک میکنیم: «بررس‌ها مفیدترین آدمها برای مطبوعات خارجی هستند، هلند، سوییس بلژیک را غنی میکنند».

### مقرراتی پیچیده

الف) کارکرد سانسور قانون ۱۷۲۳ در مورد سازمان صنفی چاپ و فروش کتاب و اجازه‌ها و امتیازها مقرر کرد هیچ چاپ یا تجدیدچاپی در کشور نباید بدون اجازه‌ی مهرشده‌ی قبلی انجام شود و ارسال یک نسخه دستنویس یا چاپ‌شده برای صدراعظم یا مَهردار الزامی بود. این قانون بین اجازه با مَهر بزرگ و امتیاز تفاوت قایل بود. اجازه که مفهوم آن روشن است مستلزم تأیید قبلی یک بررس است. امتیاز به معنی حمایت از حقوق چاپ‌کننده یا کتابفروش در مقابل تقلب و نسخه‌های بدلی و لذا کارکرد آن اقتصادی بود.

چنین به نظر میرسد که امتیاز در واقع شیوه‌ای برای اعطای اجازه‌ی مخصوص بوده و با شرایط اقتصادی مطابقت داشت. چراکه در مقررات سال ۱۷۷۷ مقرر می‌شود هیچ کتابفروش یا چاپخانه‌ای نمیتواند کتاب جدیدی به چاپ برساند بدون این که قبلاً امتیاز آن را کسب کرده باشد و یادآور می‌شود که امتیاز به چاپ‌کنندگان اجازه میدهد بیشتر انتشارات غیرقانونی موجود در بازار را تحت نظارت داشته باشند تا مانع تقلب در

مورد آثاری که تولید کرده‌اند شوند و بدین ترتیب در سرکوب تخلفها همکاری داشته باشند.

به گفته‌ی سارتن قائم مقام پلیس، امتیاز «لطفی از جانب پادشاه است» و بنابراین قابل پس گرفتن است. به کتابفروشی که درخواست کرده برای انتشار یک اثر معین و برای مدت دو تا ده سال اعطا میشود. امتیاز در ابتدا و انتهای کتاب چاپ میشود.

مالزرب با امتیاز مخالف بود حال آن که چاپخانه‌داران و کتابفروشان قویاً طرفدار آن بودند. او پیشنهاد میکرد به جای آن اجازه در مورد تعداد کمی از موضوعها جانشین شود.

اجازه‌ی مهرداد، اجازه‌ی ضمنی، اجازه‌ی پلیس نظام اجازه‌ها در نیمه‌ی دوم سده‌ی هجدهم بسیار پیچیده بود و این پیچیدگی نماینده‌ی ضعف نظام در برابر مدّ دوره‌ی روشنگری بود.

اجازه‌ی ساده اجازه‌ای سه‌ساله (بعدها پنج‌ساله) و فاقد حق انحصاری بود. طبق قانون ۱۷۷۷ چاپ‌کننده میتواند بین این اجازه و امتیاز یکی را انتخاب کند، که البته امتیاز دارای مالیات سنگینتر اما حاکی از انحصار چاپ و فروش اثر بود.

یکی از حکمهای ۱۷۷۷ اجازه میدهد که با انقضای امتیاز اثر با اجازه‌ی جدید معمولی منتشر یا فروخته شود و هدف آن است که جلوی تقلب گرفته شود و ناشران ایالات تقویت شوند و تجدید چاپ کتابها آزاد شود تا یک کتابفروش نتواند حقوق خود را الی غیرالنهاییه تمدید کند. این اجازه متضمن حق انحصاری نیست.

اجازه‌ی ضمنی که پیش از این متداول بود به سالهای پس از مرگ لویی چهاردهم برمیگردد، زمانی که نمیخواستند رسماً به کتابی اجازه بدهند و

در عین حال حس می‌کردند ممنوع کردن آن ممکن نیست. این اجازه‌گاه صرفاً شفاهی بود و گاه ثبت میشد و به اطلاع اتاق صنفی و قائم‌مقام پلیس می‌رسید. با این‌که این روش بنا به اصول جای خود را به قانون ۱۷۷۷ داد در عمل میتوان گفت بخش عمده‌ی کتابهای برجسته‌ی سده‌ی هجدهم با نظام اجازه‌ی ضمنی یا تحت اجازه‌ی پلیس منتشر یا در فرانسه توزیع شده‌اند.

اجازه‌ی پلیس بردباری مخفیانه‌ای است که قائم‌مقام پلیس برای کتابی معین وعده‌ی آن را به نویسنده‌ای میدهد. و این بهترین موقعیت برای تقلب است. مالزرب توضیح میدهد پلیس به نویسنده وعده میدهد در مورد کتاب تظاهر به اغماض کند و آن را توقیف نمیکند تا آن‌که دستگاه دینی یا قضایی (یعنی پارلمان) متعرض شود، آنگاه به وی توصیه میکنند هر لحظه آماده باشد تا به محض اطلاع کتاب خود را ناپدید سازد.

ج) دفتر امور کتاب اهمیت آن طی سده‌ی هجدهم، بیشتر به خاطر مالزرب، زیاد شد. مدیر و مأموران آن نمایندگان قدرت سلطنتی هستند و به شکایتهای نویسندگان از کتابفروشان و شکایتهای مربوط به تقلب و غیره نیز رسیدگی میکنند. اما بیش از هر چیز با آنچه مربوط به سانسور است سروکار دارند. تعیین بررس‌های جدید، احالهی هر کتاب به بررس مناسب، اجازه‌ی توزیع یا تعویق آن. برخلاف آنچه مالزرب به ولتر نوشت، مدیر امور کتاب کاملاً نوعی «وزیر ادبیات» است. به هر صورت نویسندگان معاصر او را چنین میبینند.

اما قدرت او روی نویسندگان و کتابها به وسیله‌ی قدرتهایی دیگر تعدیل و گاهی خنثا میشد.

د) اتاق سندیکایی کتاب تجارت کتاب برای هر کس جز کتابفروشان و چاپخانه‌داران ممنوع است. و این قاعده که در قانون ۱۷۲۳ تکرار میشود و آشکار میکند که «منفعت حکومت سلطنتی در آن است که کتابفروشی و چاپ در اختیار کسانی باشد که به همه‌ی تضمینهایی که مجموعه‌ی صنفی به دولت داده است تن داده باشند». بدین ترتیب قدرت سلطنتی اتاق سندیکایی را در نظارت بر کتاب سهیم میکند، و این به شیوه‌هایی چند انجام میشود. الف- بازدید از کارگاهها. سرپرستان صنف در مواقعی که لازم بدانند از کارگاهها بازدیدکنند. گزارش این بازدیدها را نزد قائم مقام پلیس میفرستند. همچنین متعهدند کتابهای ممنوعی را که وجود آنها ثابت میشود توقیف کنند، در واقع این تعهد اغلب اوقات روی کاغذ باقی میماند. ب- دریافت کتابهای چاپ خارج از پاریس. ج- ثبت امتیازها و اجازه‌ها.

ه) پارلمان در تمام دوره‌ی رژیم سابق (پیش از انقلاب فرانسه)، اما به ویژه پس از مرگ لویی چهاردهم، پارلمان پاریس\* از نبرد برای افزایش قدرت خویش در قانونگذاری دست نکشید. در آنچه به کتاب مربوط است چندین بار کوشید حق سانسور پیش از انتشار را که تا چندی پیش در اختیار داشت دوباره فتح کند. تا حدود زمان انتشار نخستین جلد‌های دانشنامه‌ی دیدرو و دالامبر وضع چنین بود.

در نبود سانسور بازدارنده، پارلمان پاریس و هم‌تایان ولایتی آن امکان تعقیب کتابی که بدون اجازه‌ی سلطنتی منتشر شده و محکوم کردن آن را داشتند. این امر جلوگیری آن نمیشود. همچنان که باربارا ناگرونی نشان داده

---

\* این پارلمان که پاریس و یازده شهر دیگر فرانسه دارای آن بودند منتخب مردم نبود بلکه اعضای آن برخی موروثی و برخی گزیده‌ی شاه بودند و اعضای آنها شخصیت‌های حقوقی و قضایی بودند و قانونگذاری به‌ویژه وضع مالیات فقط با تصویب آنها میسر بود.

است سانسورِ پس از انتشار در چشم‌انداز بزرگ پارلمانها کارکرد اجتماعی و سیاسی دیگری جز این که به پلیس مربوط است نیز دارد. محکوم کردن یک کتاب به این که اوراق شود و در پای پلکان بزرگ کاخ عدالت سوزانده شود، وصف اجرای آن (که همیشه در پایان حکم دیده میشود) عناصر یک آیین سیاسی هستند که حکام با آن بر قدرت سلطنتی اما همچنین بر قدرت خود برای دگرگون کردن متن دوباره تأکید میکنند. اما پارلمان در این قدرت عظیم مجازات قضایی رسمی کتاب با یک نهاد دیگر کشور سهیم است: شورای سلطنت. شاه با تنظیم امور کتاب به وسیله‌ی شورا، نقش و نفوذ پارلمان را محدود میکرد. اما در عین حال دخالت شورا در امور کتاب تأکیدی است بر ناکارایی قانونگذاری سلطنتی که این همه تکرار میشد و هر حکم محکومیت صادر از پارلمان با طول و تفصیل فراوان این را بروز میداد و «باعث میشد همچون یک عامل مهارناشدنی سلطنت فرانسه جلوه کند».

و) کلیسا دانشکده‌ی الاهیات از حیث مقررات دیگر نمیتوانست پیش از انتشار کتاب دخالت کند. برعکس، کلیسا میتواندست یک اثر رسوا یا ارتدادی را به دلیل حق اخلاقی و معنوی که جامعه‌ی فرانسه برایش میشناسد محکوم کند. احکام اسقفان (و نیز سانسورهای اسقفی)، پس از تأکید بر خطاها و اشتباههای یک اثر مهلک یا کافرانه، خواندن آن را نهی یا با تهدید متخلفین به تکفیر، قاطعانه آن را ممنوع میکردند. این فشار اخلاقی، به فشار فهرست کتب ممنوعه‌ی کلیسای کاتولیک که پیوسته به روزآوری میشد و فشار وارد از مجمع عمومی روحانیان که مدعی بودند «حساس‌ترین و پرنیروترین شکایتها علیه تهاجم کتب ضاله را پیش پای سلطان ریخته‌اند» افزوده میشود.

## پلیس کتاب

الف) چارچوب قضایی سرکوب در سده‌ی هجدهم مانند سده‌ی پیش از آن چاپ و فروش کتاب بدون اجازه ممنوع بود. این ممنوعیت از میانه‌ی سده‌ی شانزدهم پیوسته تکرار شد و اعلامیه‌ی ۱۷۲۸ برای ناشران کتب بدون اجازه مجازات کار در کشتی و برای نویسندگان آنها تبعید پیش‌بینی کرد. اعلامیه‌ی ۱۷۵۷ که پس از سوء قصد علیه لویی پانزدهم صادر شد دوباره مجازات مرگ را برای ناشران و نویسندگان، فروشندگان و دستفروشان «نوشته‌هایی که متوجه حمله به دین، ایجاد اضطراب و تشنج، تضعیف قدرت سلطنت و برهم زدن نظم و آرامش کشور باشند» پیش‌بینی کرد.

در سال ۱۷۳۷ صدراعظم داگوسو که یانسنی مؤمنی بود تصمیم گرفت رمان، به‌ویژه رمانهای چند قسمتی را ممنوع کند. در سالهای ۱۷۳۸ و ۱۷۴۱ و سپس ۱۷۴۸-۱۷۴۶ بررسی‌کنندگان سلطنتی بیش از یکی دو رمان را تأیید نکردند. فروش رمان در فرانسه ادامه نیافت، مگر آنچه مخفیانه از کتابفروشان هلند و روئن میرسید: جلوگیری عجیبی که طی آن میبیینیم قائم‌مقام پلیس فیدو دُ مارویل کتابخانه‌ی خودش را با رمانهای توقیفی، از قبیل هرزه‌نویسی پرفروشی چون سرگذشت آقای ب، دریان صومعه غنی میساخت.

ب) افراد پلیس در قرن هجدهم قائم‌مقام کل پلیس مقام مهمی بود که «ناظر پاریس» هم خوانده شده است، رئیس پلیس قضایی محسوب میشد و در زمینه‌های مربوط به پلیس دارای اختیارات قضایی بود. اتحادیه‌های صنفی، از جمله کتابفروشان و چاپخانه‌داران نیز زیر نظر او بودند.

میتوانست کتابی را توقیف، مغازه یا کارگاهی را تعطیل کند و دستور بازداشت یا جریمه بدهد. اما در صورت لزوم اقدامهای سرکوبی همچنان زیر نظارت صدراعظم و مدیر امور کتاب میماند. علاوه بر این، قدرت پارلمان که در موارد مهم ارجاعی قضاوت میکرد، قدرت او را محدود میکرد. پلیس علاوه بر پرسنل رسمی از خبرچینهای خود نیز استفاده میکرد که در میان آنها علاوه بر افراد بی سروپا و مجرمان و فواحش اشخاص برجسته‌ای نیز بودند که گاهی برای پلیس کار میکردند و از آن جمله از میرابو، بریسو و خلیهای دیگر میتوان نام برد. همچنین روزنامه‌نگاران کم‌اهمیت طماعی هم بودند که داوطلبانه اطلاعات خود را در ازای مبلغی در اختیار پلیس میگذاشتند.

از ۱۷۳۷ به بعد بازرسان ویژه‌ای برای کتابخانه‌ها گمارده شدند که از جانب قائم‌مقام پلیس بر سندیکا و نویسندگان نظارت داشتند از ۱۷۵۷ تا ۱۷۸۷ یکی از این گونه بازرسان به نام دِمری به خاطر جدیت و کارایی بازرسیهای سرشناس بود. در اوقات بیکاری، مانند بسیاری دیگر از رؤسا و همکاران خود به تجارت کتابهای توقیفی و ممنوع اشتغال داشت.

### قحطی کتابهای نو

در سده‌ی هفدهم چنین به نظر میرسد که هرآنچه رسماً مجاز نیست ممنوع است. در هجدهم کثرت اجازه‌های ضمنی تعدیل این گفته را ضروری میکند. باید همراه فرانسوا وایل بگویم «هرآنچه که صریحاً ممنوع نیست اگر مجاز نباشد دست‌کم تحمل میشود، که البته به معنی مصونیت کامل نیست».

این نویسنده در «مجموعه‌ی کتابهای مسأله‌دار» که گردآوری کرده مقوله‌های زیر را تفکیک میکند:



– دستورها و فرمانهای جعلی شاه

– متنهای یانسنی

– متنهای طرفدار یسوعیان

– متنهای برای پرستانها

– آثار فلسفی که به دین حمله میکردند

– متنهای هرزه

آثار فلسفی که از ۱۷۴۵ به بعد پیوسته تعدادشان زیاد میشود نیروهای تهاجمی کتاب ممنوع را تشکیل میدهند، زیرا پشتیبان همه‌ی آنچه در میان اهل قلم به حساب میاید هستند، که رئیس امور کتابخانه‌ها، مالزرب، هم جزو آنان به شمار میرود. این امر مانع آن نمیشود که این کتابها در گمرک پاریس ضبط شوند. روبردارتون یاد میکند که از ۱۷۷۱ تا ۱۷۸۹ تاریخ فلسفی رنال، یکی از پرفروشترینهای پایان قرن (شاید ۵۰ چاپ تا ۱۷۸۹) ۴۵ مرتبه ضبط و مصادره شد. ولتر با مجموعه‌ی آثار خود (۴۱ مرتبه)، و مسائل دانشنامه اش (۴۱ مرتبه) و غیره، در رتبه‌ی دوم قرار دارد.

متنهای هرزه با فاصله‌ی نسبتاً زیادی پشت سر اینها بودند. از جمله رمان وقیح ترزفیلسوف (۱۲ بار ضبط)، همدست متیو (۸ بار) آکادمی بانوان (۶ بار)... اما میتوان همانند دارتتون چنین اندیشید که کتابهای به راستی ممنوع، که شهوت‌گرایی را با حمله به شاه و سواگلیهایش میامیختند، مسیرهای دیگری را میپیمودند و از راههای دیگری به دست خواننده میرسیدند.

سرکوب کتابهای هرزه از «بردباری خوشایند»ی که پاسکال از آن سخن میگوید تا شدتی بدون تخفیف پیش میرفت که روشهای پلیس بیش از محکومیت‌های رسمی بیان‌کننده‌ی آن است.

– بردباری؟ برخی کتابهای عشقی به تعداد فراوان وجود دارند و در

سالنها و اتاقهای مطالعه در گردشند بی آن که صاحبانشان نگرانی به خود راه دهند.

اما کتابهای هرزه و شنیع، بیش از همه مورد تفتیش پلیس هستند و فهرستی که دارتتون از عنوانهای توقیف شده در پاریس، کان، لیون و غیره بین ۱۷۷۳ و ۱۷۸۳ تهیه کرده همین را نشان میدهد: سه عنوانی که هم‌اکنون یاد شدند شش بار در آن فهرست آمده‌اند. میان دیگر آثاری که زیاد توقیف شده‌اند چند اثر از ولتر، مرسیه، ژنرال، دُلباخ را میبینیم اما به تعدادی بیشتر از اینها کتابهایی عشقی چون *سرگذشت آقای ب* یا *پسر لذت (خاطرات فنی هیل اثر ژان کلانه)* دیده میشوند. گویا این مؤید سخن باربارا دُنگرونی باشد که میگوید ادبیات رسوا «به طور منظم مورد سرکوبهای منقطع» بوده است. برخلاف آنچه در مورد دیگر انواع آثار پیش میاید، در این موارد دستفروشان و کتابفروشان هستند که دستخوش محکومیت‌های تماشایی میشوند. به همین دلیل از تبلیغ در مورد آنها خودداری میکنند و اهل حرفه میدانند که کتاب عشقی یک «مورد» قطعاً متضمن خطر است.

### خاستگاههای کتب ممنوع

داخل کشور؛ خطر از هر سو کتابهای ممنوع در پاریس و استانها چاپ میشوند. به خصوص در مورد کتابهای یانسنی چنین است. اما دست کم به نفع همدستان داخل دستگاه پلیس [که از فرصت برای رشوه‌گیری استفاده میکردند]، خطرها شدید بودند. لویی میشلن، چاپخانه‌دار اهل ولایت، در ۱۳ ژانویه ۱۷۶۱ به جرم چاپ کتابهایی چند از جمله *روح اثر هلوتیوس در باستیل زندانی شد*. در ۲۴ آوریل آزاد شد. اما در خلال این مدت طبق حکم شورا از مقام چاپخانه‌داری خلع شده و چاپخانه‌اش به وسیله‌ی اتاق سندیکایی به فروش رسیده است!

یقین آن که یک حامی قدرتمند میتواندست جلوی این جور گرفتاریها را بگیرد. اما در روئن، ژور، ناشر ثروتمند نامه‌های فلسفی ولتر خلع میشود و اموالش را از دست میدهد.

— تجارت مخفی مفروض به وجود «زنجیره‌ی همدستی» است که در آن «هر کس فقط چند حلقه را میشناسد، و جز به کسانی که از آنها مطمئن است مراجعه نمیکند». کتاب پس از آن که مخفیانه چاپ میشد، در صندوقخانه یا زیرزمینی پنهان از چشم هر آدم مشکوکی که میتواندست خبرچین پلیس باشد نگه‌داری و سپس (در حالت اوراق) از راه رود سن به سوی بندرهای پراکنده‌ی حومه‌ی پاریس ارسال میشد و در مقادیر اندک به پایتخت میرسید. با مراقبت کامل نسخه‌های بدلی را با کتابهای ممنوع، و کتابهای چاپ روئن را با چاپهای اصلی لاهه و آمستردام درهم میامیختند و کتابهای صادر از آوینیون، ژنو، لوزان و نوشاتل هم فراموش نمیشدند.

کمتر کتابفروش یا چاپخانه‌داری بود که با کتاب مخفی سروکار داشته و با پلیس درگیری پیدا نکرده باشد. بیشترشان در جریان بازرسیها پول زیادی را از دست میدادند، دچار تعطیل مغازه، جریمه، زندان و غیره میشدند. برخی از آن سربلند نمیکردند.

خارج از کشور کشور در محاصره: در نیمه‌ی دوم سده‌ی هجدهم امکان دارد از هر دو کتاب فرانسوی یکی، یا بیشتر بیرون کشور چاپ شده باشد. اگر بیفزاییم که تقریباً تمامی کتابهایی که از خارج میامدند کتابهای بدلی یا ممنوع بودند، تصویری از تأثیر آنها روی ساختارهای سانسوری در پایان رژیم سابق خواهیم داشت.

در ربع آخر سده‌ی هفدهم اکثریت «کتابهای ضاله» در هلند، یکی از

سرزمینهای پناهنده شدن اصلاح‌طلبان دینی فرانسه، چاپ میشدند. سده‌ی هجدهم خاستگاهها را متنوع‌تر کرد:

— در هلند یک ژنوی به نام مارک میشل ری تجسم کتابفروشی مخفی عصر روشنگری بود. در فهرستهایش نامه‌های کوهستانی روسو پدر تعمیدی دخترش، پرده‌برداری از مسیحیت بارون دُلباخ، نظام طبیعت از او و دیدرو و هلوئیوس و ولتر، که نویسندگان کم‌اهمیت دیگری هم همراه آنان بودند.

— در ژنو، کرامرها بودند که اگرچه با تمام اروپا تجارت داشتند ۴۹٪ سروکارشان با فرانسه بود. آنها ناشران برگزیده‌ی ولتر، از کاندید تا دانشنامه‌ی فلسفی خطرناک، بودند که آنان را دچار دردسرهایی با سانسور ژنو کرد. از ۱۷۶۸ گابریل کرامر بود که مهمترین «آتشپاره‌های» ولتری را چاپ میکرد.

— در لوزان فرانسوا گراسه، متخصص آثار ممنوعی که بدون نشانی یا با نشانی جعلی منتشر میشدند، چاپ تازه‌ای از آثار ولتر را به چاپ رساند که روی جلدهای خطرناکشان نشانی لندن را داشتند. سال دوهزار و چهارصد و چهل اثر دومرسیه نیز در «لندن» چاپ شد. تاریخ پارلمان پاریس ولتر، در لوزان با علامت آمستردام به وسیله‌ی ژان ژاک دوفه و تاریخ دینی یاران مسیح از کنل یانسنی در اوترخت به وسیله‌ی ژان پالفن منتشر شد. گراسه و رقیب اصلی او، انجمن تایپ‌نویسی، در ارتباط با انجمن تایپ‌نویسی نوشاتل و برن بازار فرانسه را از کتابهای ممنوع چون شمعدان آراس، دختر لذت، همدست متیو، جاسوس چینی، فرهنگستان بانوان، یا یسوعیان منزل تغذیه میکردند.

یک «فیلسوف کوچک»، پیر روسو، که در دوک‌نشین بویلون (لوکزامبورگ) مستقر بود طی سی سال در آنجا نشریه‌های گوناگونی (از

جمله نشریه‌ی فلسفی «به علاوه‌ی ۲۵۰ چاپ از آثار چاپ شده در مطبوعات دوکشین و تعداد نامعلومی آثار دیگر که جاهای دیگر چاپ شده اما از بویلون انتقال مییافتند» منتشر ساخت. در فهرست انجمن تایپ‌نویسی بویلون که در سال ۱۷۶۷ بنیانگذاری شد آثار دیدرو، فیلسوفانی چون هلوتیوس یا رویینه، و برخی آثار بدلی گوناگون دیده میشود.

— در نوشتاتل، امیرنشینی که متبوع پادشاه فیلسوف، فردریک دوم بود، انجمن تایپ‌نویسی بخشی از دانشنامه را چاپ کرد و فرانسه را از فقره‌هایی فلسفی انباشت که خودش یکی از بزرگترین تولیدکنندگان آن بود. فهرست آن دربرگیرنده‌ی زبده‌ی کتب ممنوع، از اروتیکا بیلیون میرابو تا سال ۲۴۴۰ دومرسیه بود.

— در بروکسل، ژان لویی دُبویر روزنامه‌نویس زرهپوش اثر ته‌ونو دُموراند، نامه‌های اصلی کنتس دو باری، یا تاریخ فلسفی راهب رنال را چاپ کرد.

— در لیژ، باسومپیرها - پدر و پسر - گذشته از آثار بدلی، کارهای هلوتیوس و ولتر را هم چاپ میکردند اما همچنین بلد بودند چگونه دستگاههای چاپ خود را برای آثار ضد ولتری هم راه بیندازند... باز هم در لیژ رستیف دولا برتون چاپ میشود و نشر دزور کتابهای هرزه و عشقی میفروشد، کشیش خلع شده، دولورن که در این امارت نزد چاپخانه‌دار و نسّاحی به نام مونبرون، نویسندهٔ تختی به رنگ آتش و مارگوی جوراب فروش پناه گرفته بود.

به این مراکز اصلی چاپ کتب فلسفی و بدلی، باید آوینیون و لندن را هم بیفزاییم که بومارشه به دنبال عشقهای شارلو و توانت که در آن به ملکه اهانت شده بود شهرت یافته بود، تا دریابیم که به راستی کشور در محاصره بود.

کتابفروشان خارجی جرأت خیلی کارهای دیگر هم داشتند: در رابطه‌ی

کاری دائمی با کتابفروشیهای کوچک و بزرگ فرانسه فهرستنامه‌هایی چاپ میکردند (که آنها هم مخفیانه رد و بدل میشدند) تا کتابهای مخفی خود را به اطلاع همگان برسانند و در شهرهای «حساس» کشور از قبیل بوردو، روئن، و پاریس نمایندگان دایم داشتند. در ایالات، از پشتیبانی کتابفروشیها، که از قدرت پاریسی‌ها ناراضی بودند، برخوردار میشدند. در نامه‌نگاریهایشان با مشتریان فرانسوی، کتابهای عشقی و دگراندیشانه را با اصطلاح واحدی یاد میکردند: «فقره‌های فلسفی»، «کتابهای فلسفی» ... و غیره. در سده‌ی هجدهم نیز برای کسانی که از مقررات تخطی میکردند «بین سانسور اخلاقی و سانسور سیاسی مطلقاً تفاوتی نیست».

از طریق راههای فرانسه کتاب مخفی برای آن که از ژنو یا آمستردام برای فروش به کتابفروشیهای پاریس یا لیون برسد راه درازی در پیش داشت، باید ابتدا از مرز میگذشت. از راه دریا در بندری مثل مارسی یا روئن پیاده میشد و دوباره از راه رود سن راه میافتاد. یا از راه خشکی در ژورا از مرز میگذشت و باید به نوعی از زیر مراقبتهای مأموران گمرک، «خدمتگزاران جدی پادشاه» میگریخت.

شبکه‌هایی هم برای ورود مخفی پدید آمده بود، و عبوردهندگان هم وجود داشتند از قبیل کسی به نام مِلپس که فراورده‌های باسومپیر کتابفروش لیژی را به کشور وارد میکرد. برای کم کردن خطر، کتابها را در بسته‌های کوچک تقسیم میکردند که افراد متعددی شبانه از طریق راههای انحرافی عبور میدادند.

قانون کتابفروشی در ۱۷۲۳ بار دیگر شهرهایی را که وارد کردن کتاب به کشور از طریق آنها مجاز است معین کرد. اینها عبارت بودند از پاریس، روئن، نانت، بوردو، مارسی، لیون، استراسبورگ، متس، آمین و لیل. بنا به

قاعده، جعبه‌ی کتابهای مجاز باید در مرز مهر و موم و همراه با یک برگه‌ی عبور به سوی یکی از شهرهای مجاز ورود روانه میشد. پس از تشریفات گمرکی در شهر مجاز، بسته‌ی کتاب برای اتاق سندیکایی فرستاده میشد تا باز و بازرسی شود.

در عمل، اوضاع همیشه غیر از این بود، کتابها به صورت صحافی نشده در جعبه‌هایی که بدنه‌شان با کتان ضخیم پوشیده بود سفر میکردند، «کتابهای ضاله» را زیر کتابهای معمولی پنهان میکردند یا آن که «صفحه‌ی عنوان را در همان جعبه‌ای که بقیه‌ی کتاب را میگذاشتند جا نمی‌دادند». اغلب آن را با کالاهای دیگر از قبیل لباس یا... انجیر! قاطی میکردند. مثل امروز، مأموران گمرک همه‌ی بسته‌ها را باز نمیکردند و نمیگشتند. اتاق سندیکایی هم، چندان گزایشی به آن نداشت که در کتابهایی که اعضایش وارد میکردند بیش از همه سختگیری کند.

مشکل بعدی ورود به شهر مقصد بود. برای کالاهای قاچاق راه‌حل، یک انبار مطمئن بود که شاید به یک تاجر کتان یا یک کاروانسرادار تعلق داشت. آمولری بیوه، زنی بور و زیبا، با برادرشوهرش ریگوله پیوندی محکم داشت و او کتابفروشی بود که تنها اشتغالش انواع کتابهای ممنوع بود. کتابها از لیون به وسیله‌ی قاصد میرسید. آمولری آنها را بیرون موانع موقتاً انبار میکرد و اندک‌اندک وارد میکرد. شاید، مثل ۳۷ سالنامه‌ای که پلیس در ۱۷۳۶ گرفت آنها را در جیبهایش، حل می‌کرد. برای مقادیر کوچک معمولاً از جیبهای لباسها استفاده میشد. همچنین میشد آن را در کالسکه‌ی یک پستچی همدست یا کالسکه‌ی یک آدم مهم گذاشت.

عوامل توزیع کسانی که آثار ممنوع را در فرانسه‌ی سده‌ی هجدهم توزیع میکردند از سنخهای گوناگونی بودند؛ فروشندگان دوره‌گرد،

دکه‌داران، کتابفروشیهای بزرگ، روبر دارتتون می‌گوید در واقع «تجارت کتب ممنوع از آغاز در میان ماجراجویان، کتابفروشان کم‌پول، کسانی که ضرورتی یا جاه‌طلبی نیرومندی آنان را پیش میراند نفرت خود را پیدا میکرد». کتابفروشیهای «معتبر» به ندرت در آن درگیر میشدند.

فروشنندگان دوره‌گرد اینها بدون تردید عوامل اساسی توزیع کتب ممنوع هستند و پس از پلیس، تاریخ‌نویسان کتاب بیش از همه به آنها توجه دارند. اما لویی سباستین مرسیه چیز دیگری می‌گوید و آنها را چون سپربلاهای سرکوب وصف میکند:

«این دستفروشان فقیر، که کمیابترین فرآورده‌های نبوغ را به گردش درمی‌آوردند، بدون این که بتوانند بخوانند، در عین نادانی خود، برای کسب لقمه‌ای نان به آزادی همگانی خدمت میکردند، تمام بدرفتاری صاحب منصبان را متحمل میشدند که به ندرت به نویسنده حمله میکردند چرا که می‌ترسیدند فریاد عامه علیه‌شان برخیزد و نفرت‌انگیز جلوه کنند».

اما منظورمان از فروشنده‌ی دوره‌گرد، در سده‌ی هجدهم، چیست؟ باز هم بدون تردید باید تمیز قایل شویم بین شیطان فقر که سرریز بازارها، چندتایی اثر ممنوع همراه با برخی آثار معمولی، را جمع میکند، و فروشنده‌ی دوره‌گرد عضو یک جماعت سندیکایی. اینست که فرانسوا ویل فهرست دوره‌گردانی را که به دلیل کتابفروشی در باستیل زندانی شده‌اند با فهرست دوره‌گردان عضو سندیکای کتابفروشان و چاپخانه‌داران - که طبق قانون باید عضو آن میشدند - مقایسه میکند: با هم یکی نیستند. عرصه‌ی عمل دوره‌گرد کوچه و خیابان است، و همچنین جاهای عمومی (کافه، تئاتر، گردشگاه). پرجرات‌ترهاشان کالای خطرناک خود را



در کناره‌ی رودخانه‌ها، در باغها، روی پلها، عرضه میکردند. برخی حمایت یک تیرانداز یا وکیل را خریداری میکردند.

باغ پاله رویال خیلی خواهان داشت و جاهای آن به بهای گرانی گزیده میشد. چون رفت و آمد در آن زیاد بود از «جاهای ممتاز» ی شمرده میشد که پلیس جز با اجازه به آن وارد نمیشد. در مورد ورسای نیز همین طور بود، و فروشندگان کتب مخفی در آنجا میلویدند. برخی در پارک دکه درست کرده بودند.

روبر دارتتون در بایگانی پلیس سوابق یکی از این «دوره‌گردان فقیر»، نوئل ژیل، را پیدا کرد. دِمری بازرس کتابفروشیها او را در ۲۳ ژوئیه ۱۷۷۴ بازداشت کرد چرا که دوروبر کلیسای مونتارژی در میان ۸۰۰ یا ۹۰۰ کتاب دیگر چند کتاب ممنوع را عرضه میکرد. ژیل سی ساله بود. گفت نوشتن نمیداند. پیش از آمدن به پاریس با یک اسب و یک ارابه در ولایات دوره‌گردی میکرد. این یک دوره‌گرد «بدون ضوابط» است. دارای پلاک حرفه‌ای نیست. پس از دو ماه زندان آزاد میشود.

درواقع، ژیل را یک عمده‌فروش اهل لودن به نام مالرب با ادبیات ممنوع تغذیه میکند. او که نیاز خود را از جمله به وسیله‌ی انجمن تایپ‌نویسی نوشتاتل تأمین میکند بیش از ۳۵۰ جلد کتاب برای ژیل سفارش میدهد: ۵۲ جلد نظام طبیعت، ۵۲ جلد نظام اجتماعی، ۵۲ جلد دوشیزه، ۲۶ جلد آثار هلوتیوس، و غیره. قضیه فقط «چندتا کتاب ضاله» که دِمری کشف کرده باشد نیست.

در این میان مرسیه (که سال دوهزار و چهارصد و چهل او در سفارش مالرب هست) گول نمیخورد: ژیل، «دوره‌گرد فقیر»، «دستفروشی که با کتابهایش دور فرانسه می‌گردد»، پرداختهایش را معلق میکند. بدبختیهایش؟ بیماری، شکستن کالسکه، کتابهای باران‌خورده در راه، یا

در بازار. از طلبکارانش درخواست میکند تأخیر پرداخت بدهیهایش را بپذیرند. این، شهرتِ بدِ حرفه‌ی او را تقویت میکند، «این آدمهای بی جا و مکان که شهر به شهر سرگردانند».

کتابفروشان اینها هم به این تجارت گران و پرخواستار علاقه‌مندند، و اغلب نه بدون ریاکاری. راست است که آنان عضو یک جماعت، و دارای مالکیت هستند. برای آنان تجارت جزوه‌ها می‌تواند خسارت‌های مالی هنگفتی (ضبط و مصادره، جریمه، زندان) گذشته از دست دادن موقعیت دربرداشته باشد.

ستوکدورف بیوه اهل استراسبورگ که برای مشتریانش چیزهایی در رده‌ی فلسفی (بخوانید هرزه‌نگاری) فراهم میکرد در ۱۷۷۱ در سفری به پاریس دستگیر میشود. یک سال در باستیل زندانی میشود.

«جنس‌رسان» او، مأمور پست استراسبورگ، به دو سال زندان محکوم میشود! در ۱۷۷۳ او دوباره دستگیر میشود. این بار قضیه جدیتر است: او کتابی به نام روسپی تازه‌کار یا سرگذشت کنتس دوباری می‌فروشد. با وجود دخالت مشتریانش، که میان آنها کشیش شاه راهب لوفور دیده میشود، در باستیل زندانی میشود، موجودیش ضبط و خودش محکوم به غل و زنجیر میشود. در حالی که این نوشته را حمل میکرده است: «کتابفروشی که در استراسبورگ کراراً به تجارت کتابهای خلاف دین و اخلاق حسنه پرداخته است». به دقت مراقب بوده‌اند عنوان کتاب ذکر نشود. کتابفروش نه سال از کار در پاریس و استراسبورگ محروم میشود.

تبلیغ‌کنندگان گوناگون کسانی نیز بودند که مبلغ فلان اثر «فلسفی» میشدند که فکر میکردند به خطرش می‌آرزد. در این کار نوعی ارضای

ایدئولوژیک مییافتند که گاه با منفعتی مادی تقویت میشد: توس، نویسنده‌ی رسوم (اثر ممنوع) از میشلن چاپخانه‌دار چهارصد نسخه از کتاب دربارهی روح هلوتیوس را میخرد که بعدها پرداخت آن را انجام نمیدهد. تصور نمی‌رود این کتابها را برای خودش نگه داشته باشد.

درصد کتابهای ممنوعی که به این شیوه توزیع میشدند چشمگیر است. کتابهایی را نیز که امانت یا هدیه داده میشدند و فقط با چند کلمه یا یک یادداشت (خانم فلان) به خاطر سپرده میشد باید افزود.

دیگر عوامل توزیع را دانیل مورنیه پیش از این یاد کرده است: انجمنهای ادبی ولایات و نخستین اتاقهای مطالعه که از ۷۰-۱۷۵۰ به تدریج پدید آمدند. مثلاً در انجمن ادبی لیون، لویی سباستین مرسیه گفتاری خواند که بعدها در آغاز سال ۲۴۴۰ او آمد. جامعه‌ی آتن دوستان متر در برنامه‌ی کار خود «بررسی کتاب درباره‌ی روح»، «تحلیل قرارداد اجتماعی» یا «نکته‌هایی درباره‌ی مقاله‌ی «حکومت» در فرهنگ دانشنامه‌ی» را ثبت کرده است که همه کتابهایی ممنوع بوده‌اند.

سرانجام، نباید «توزیع‌کنندگان رزمنده را دست‌کم بگیریم: پرستانهای ژنو، راهبان یا مؤمنان یانسنی که کلیسای نوین را در زنبیلهای خود پنهان میکردند و حاضر نبودند سوگند بخورند یا هویت خود را اعلام کنند.

نویسندگان موضوعی پر دامنه! تمام ادبیات سده‌ی هجدهم، آنچه به حساب میاید، باید پیش روی ما صف بکشد. فقط گوشزد میکنیم که «اهل قلم» در مقابل سانسور به هیچ‌رو موضع برابر ندارند. مثلاً چه فاصله‌ای است بین ولتر، نابغه‌ی متلاطم، و متهور، که اما میدانند چگونه آینده‌ای مطمئن و حمایت‌تنبایی نیرومند برای خود تأمین‌کند و گاه به نظر میرسد ماهرانه دستگاه سرکوب را به بازی گرفته، تا هانری ژزف لوران، روحانی خلع‌شده که

جزوه‌ای علیه یسوعیان او را به جاده‌های تبعیدگاه هلند پرتاب میکند. برادر لوران که در ادبیات به نام دولوران معروف است ظرف کمتر از ده سال حدود پانزده کتاب چاپ کرد که تقریباً همه‌ی آنها را در فهرست کتابهای توقیفی مییابیم: شمعدان آراس، همدست متیو، (که با نشانی جعلی منتشر شد: رم، به هزینه‌ی «مجمع راهنما»)، ایمرسه یا دختر طبیعت و غیره. ولتر در نامه‌هایش او را چنین وصف میکند: «آدم جالبی که لطفی دارد... بذله‌گو... و لذا بسیار مطلع». دولوران که دوستی نداشت چه رسد به حامی، پس از آن که در لیژ دستگیر شد؛ در یک زندان کلیسایی گرفتار شد و آنجا در ۱۷۹۷ پس از سی سال اسارت درگذشت.

حتا در مورد ولتر هم دست‌کم در نیمه‌ی نخست قرن، چاپ اثری مانند نامه‌های فلسفی او در روئن امری بدون مخاطره نبود. ولتر به نماینده‌ی خود که بر چاپ آن نزد ژور ناشر نظارت میکرد مینویسد: «مهمتر از همه به او یادآوری کنید که مبادا ناگفتنی‌ترین سرّ را بروز بدهد... هرگز نام شما و نام من نباید مطرح شود... نزد او کلمه‌ای از نوشته‌های من نباشد».

جذب کتابها در میان عامه مسأله‌ی واقعی سانسورکنجکاو‌ی و علاقه‌ی خوانندگان است! این حرص به ویژه در سده‌ی هجدهم تأیید شد. همه‌ی معاصران در این مورد توافق دارند. کتابفروشی که در باستیل زندانی بود مینویسد خودداری از فروش کتابهای ممنوع را دشوار میدیده «زیرا مشتاق بودند به هر قیمتی که شده آن را به دست آورند».

الف. کتابهای بدون قیمت این موفقیت را فقط اشتهای اندیشه‌های «فلسفی» توجیه نمیکند. خریدن یک کتاب ممنوع یک کنش «سیاسی» هم

هست، تجلی مقاومت یا مخالفت با ایدئولوژی مسلط. لویی سباستین مرسیه در جدول پاریس خود در یک جمله‌ی جالب توجه میگوید: «هنگامی که کتابی را میبینم که به تأیید مقامی حکومتی رسیده است [با داشتن امتیاز چاپ شده] بدون بازکردن آن شرط میبندم در بردارنده‌ی دروغهای سیاسی هست».

اما همراه با این ژست آزادیخواهانه‌ی تخطی سیاسی یا اخلاقی که در خواندن جزوه هست جذابیت منع و خطرهای آن نیز مطرح است که در تاریخ سانسور امری ثابت است. در سده‌ی هجدهم، هرچه کتابی ممنوع‌تر باشد گرانتر فروخته میشود! دیدرو در نامه درباره‌ی تجارت کتاب که در ۱۷۶۷ به سارتن نوشته و تا پایان سده‌ی نوزدهم منتشر نشد گفته است:

«در این بحث ندارم که این کتابهای خطرناک همچنان هستند که میگوییم (...). اما میبینم ممنوعیت هرچه شدیدتر باشد قیمت کتاب را بالاتر میبرد و کنجکاوی برای خواندن آن را بیشتر میکند، بیشتر خریده میشود و بیشتر خوانده میشود. معنی این واضح است. کتاب ممنوع بیشتر خواهان دارد (مثلاً ترز فیلسوف) و ممکن است قیمت آن بیست تا سی برابر قیمت کتاب مجاز مشابه آن باشد.

ب) خوانندگانی از همه‌ی قشرها کتابهای ممنوع را چه کسی میخرد؟ همه، یا دست‌کم همه‌ی کسانی که میخواهند در جریان افکار، انتقادات، و مباحثه‌های روز باشند. بنابراین سنخ‌شناسی خوانندگان کتابهای ممنوع کار ظریفی است خاصه که خواننده‌ی هلوتیوس لزوماً خواننده‌ی آقای ب... نیست، و حسابهای کتابفروشیها به ندرت معلوم میکنند دوشیزه یا افترای کشیشان به چه کسی فروخته شده‌اند، و بسیاری از کتابها سرانجام

محتاطانه در خیابان یا کافه... فروخته می‌شوند، و بعد چنان که برای لذتی ممنوع معمول است در جایی پنهان از آنها لذت برده میشود.

این واقعیت که کتاب باید به دست شخص خاصی برسد سانسور را خلع سلاح نمیکند.

خوانندگان کتابهای ممنوع در همه‌ی قشرهای مرفه دیده میشوند، اشرافیت، کلیسا، پارلمان، بورژوازی، مقامات عالی، و البته کسانی که بعدها روشنفکر نامیده شدند.

پادلوپ صحاف پاریسی که نزد او همان‌طور که پراکنده‌های ولتر را مییابیم بالای یا شمعدان آراس را هم پیدا میکنیم و مادرش کتابهای یانسنی را میفروشد، مشتریان کتابدوستی از شاهزادگان و کنتها و مذهبیان دارد.

دانیل مورنه در پاسخ سؤال میزان نفوذ کتاب در میان عامه از رستیف دُلا برتون نقل میکند: «چند وقتی است کارگران پایتخت نابفرمان شده‌اند چرا که در کتابهای ما واقعیتی را خوانده‌اند که برای آنها بسیار مهم است: که کارگر انسانی با ارزش است». یک مسافر آلمانی مشاهده کرده که فرانسویها همیشه در حال خواندن هستند. خدمتگزار پشت کالسکه کتاب میخواند، کالسکه‌چی روی صندلیش، سرباز سر پستش، مأمور در ایستگاهش، کتاب میخواند». مورنه مورد هوش را یاد میکند که ۱۷ سال مهتر اسبها بود و آثار ولتر و روسورا بلعیده بود و سرانجام علناً آثارشان را میفروخت. اینها باعث شدند او یک ژنرال انقلاب شود. داستانی که شکست سانسور در قرن روشنگری را نیز به خوبی، اما به گونه‌ای متفاوت با بیان مالزرب، بیان میکند.

مالزرب در سومین یادداشت درباره‌ی کتاب درباره‌ی «آنچه رایج شدن آثار خلاف اخلاق مینامیم» به‌رغم آنچه در دوره‌ی او رایج بود، تمایزی بین «آثار شنیع با آثار صرفاً هرزه» قایل میشود. در مورد اولی، علت

روشن است: «باید ممنوع شوند: همه‌ی قانونها در این مورد توافق دارند؛ همه در این مورد یکسان فکر میکنند». اگر ممنوع هم نشوند «شاید بسیار ضعیف باشند زیرا مجازاتهای بسیار شدید در مورد آنها امکانپذیر است...» اما «ملایمت اخلاقی ما اجازه نمیدهد برای آثار صرفاً هرزه نیز مجازاتهای مشابهی تعیین کنیم».

مدیر امور کتاب لویی پانزدهم در این سطر چنین لحن سانسور پس از انتشار کتاب در فرانسه پس از ۱۸۳۰ را ارائه میدهد. با تمایز قایل شدن بین آثار شنیع و آثار هرزه، نشان میدهد مرزهای تجاوز به وسیله‌ی کتاب از این پس کجا خواهد بود.

www.tabarestan.info

## فصل پنجم

### سده‌ی نوزدهم



## آزادی انقلابی و واکنش ناپلئونی

تبرستان

www.tabarestan.info

انقلاب: ۱۷۸۹-۱۷۹۹

«هر شهروندی میتواند آزادانه چاپ کند». مجمع ملی با الغای امتیازها در شب ۴ اوت ۱۷۸۹ از حیث اصول، نظام قدیمی کتاب را، که چنان که دیده‌ایم مبتنی بر اجازه و امتیاز بود، پاره‌پاره کرد و به دور افکند. مجمع در ۲۶ اوت بنابه ماده‌ی یازده بیانیه‌ی حقوق بشر و شهروند، اعمال سانسور را لغو کرد:

«انتقال آزادانه‌ی اندیشه‌ها و عقاید یکی از گرانباترین حقوق انسانها است؛ پس هر شهروندی میتواند آزادانه بگوید، بنویسد، چاپ کند، مگر در ازای سوءاستفاده از این حق در مواردی که قانون تعیین کرده».

اما دو روز پیش از آن در ۲۴ اوت، هنگام بحث این ماده در مجمع، نماینده‌ی آمین آوای عقاید محافظه‌کار را به گوش رسانده بود:

«آزادی نامحدود مطبوعات برای دین و اخلاق حسنه خطر دارد. آیا دین تاکنون از حمله‌هایی که نوشته‌های بی‌بندوبار به آن وارد کرده لطمه ندیده است؟ آیا آرامش جامعه دچار مسأله نشده است؟ چه قدر پدران خانواده میتوانند به خاطر بدآموزیهای برخی از آثار مراقب بچه‌هاشان باشند!»

پس در همان لحظه که آزادی چاپ دوران مدرن زاده شد پیشنهاد ترسیم مرزهای آینده‌ی آن مطرح بود. طی تمام سده‌ی نوزدهم و بخشی از بیستم، با عبارتهایی همانند، برای توجیه اصل سانسور پس از چاپ دوباره ظاهر شد.

سازمان قدیم کتاب سراپا درهم ریخت. اما یک ساختار نوین طرح شد. در دوم اوت، فرمان کمون پاریس بخشی از قدرت دفتر سابق کتاب را به اتاق سندیکایی منتقل کرد. همه‌ی آنچه در پاریس منتشر می‌شود بایستی نام چاپخانه یا کتابفروشی را داشته باشند و نزد اتاق سندیکایی ثبت شوند.

در پایان ۱۷۸۹ و طی سال ۱۷۹۰، در حالی که چاپخانه‌ها زیاد می‌شدند پلیس سابق (شاتله) و جدید (کمیسریهای مناطق) دوره‌گردان را اذیت می‌کردند، کتابفروشیها و بساطها را به هم میریختند. سردبیر انقلابهای پاریس با رنجش می‌گوید «میتوانیم باور داشته باشیم که فرانسه فقط ارباب عوض کرده است».

قانون ۲ مارس ۱۷۹۱ که قانون الارد نامیده می‌شود صنفها، دادگاههای صنفی و نظام استاد شاگردی را لغو کرد. این امر که چاپخانه‌ها و کتابفروشیها را از کنترل صنفی آزاد ساخت عرصه را برای آثار بدلی و سرقت حقوق چاپ نیز باز کرد. در ۱۷۹۳ کمیسریهای پلیس بخشهای کمون پاریس کار تعقیب نسخه‌های بدلی، و به‌ویژه آنهایی را که از خارج می‌آمدند، دوباره احیا کردند.

اما نیاز به قانونی «که نویسندگان را از مالکیت آثارشان مطمئن کند و از آنها در مقابل بدل‌سازی دفاع کند» که از ۱۷۹۰ در دست بررسی بود پیوسته فوریت بیشتری می‌یابد. کنوانسیون در ۱۹ ژوئیه ۱۷۹۳ به آن رأی داد.

سیلاب جزوه‌ها از ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۳ هزاران جزوه، بیانیه، و عرض حال چاپ شد. توضیح مسایل طبقه‌ی سوم؛ برنامه‌ی راهنمای نمایندگان مردم؛ اندیشه‌های یک فیلسوف بریتانیایی درباره‌ی امور کنونی؛ و غیره. بدون آن که پرفروشترین اثر این خانواده، طبقه‌ی سوم چیست؟ از راهب سییه، را فراموش کنیم که توکویل میگوید ۳۰۰۰۰۰ نسخه فروش رفته است.

سیلاب در پایان تابستان ۱۷۸۸ آغاز شد که لویی شانزدهم تشکیل مجمع طبقات را اعلام کرد و از رعایای خود خواست «همه‌ی اطلاعات و یادداشتهای خود درباره‌ی مسایل را به آقای مهرداد سلطنتی اعلام کنند» تا مجمع در مورد آنها بحث کند. آزادی مطبوعات و لغو سانسور از مکررترین مضمونهای این نوشته‌ها بودند. آنها را در درباره‌ی آزادی مطبوعات میرابو (۱۷۸۸) و سرزنش مفتشان اندیشه از ماری ژوزف شنیه (ژوئیه‌ی ۱۷۸۹) یا درباره‌ی آزادی نامحدود مطبوعات لاتیناس (۱۷۹۱) باز مییابیم.

کوشش شده این پدیده با رقم نمایش داده شود. از این قرار که در تمام سال ۱۷۸۷، ۴۰۰ جزوه درآمده‌اند، و تعدادشان بین مه ۱۷۸۸ و ژانویه‌ی ۱۷۸۹ بیش از ۱۵۰۰ بوده است. از ژانویه تا مه ۱۷۸۹ تعداد آنها به ۲۰۰۰ میرسد. رمون برن با احتساب ۱۰۰۰ نسخه برای هر چاپ تعداد نسخه‌های متن‌های سیاسی سانسور نشده‌ای را که از مه ۱۷۸۸ تا مه ۱۷۸۹ در فرانسه توزیع شده ۴ میلیون برآورد کرده است.

به نظر برن، شکوه‌مندترین لحظه‌ی سیاست جزوه‌ای بین مه ۱۷۸۸ که لویی شانزدهم از رعایای خویش دعوت کرد «گلایه»های خود را بیان کنند و مه ۱۷۸۹ که مجمع طبقات را دوباره تشکیل داد جای دارد. میشل وول که تغییر چهره‌ی سلطنتی در آوازاها و تصویرها را مطالعه کرده «ژوئیه اکتبر ۱۷۸۹ را زمان درگرفتن انقلاب خشونت‌آمیز» میدانند که «همه را

و ادار به تعریف جدیدی از تصویر سلطنتی کرد». ماری آنتوانت نخستین و برجسته‌ترین قربانی آن است. «افسانه‌ی سیاه» او که در آخرین سالهای رژیم سابق زاده شد (عشقهای شارلوت و توانت به تاریخ ۱۷۷۹) در جزوه‌های ۱۷۸۹ شکل گرفت. پس از آن که در سلطنت بی‌نقاب به شیوه‌ای بس ادبی به صورت «هیولای گریخته از آلمان»<sup>\*</sup> تصویر شد، در پایان همان سال در کتابهایی چون آلت مصنوعی سلطنتی، و شنگول اتریشی و فاحشه‌خانه‌ی سلطنتی تبدیل به دیوانه‌ای شهوانی شد.

به عقیده‌ی وول در ۱۷۹۱ است که «همه‌چیز تعادل خود را از دست می‌دهد» و مضمون دوگانگی سلطنت تحمیل میشود: لویی شانزدهم میشود «قدیس وتو، حامی مهاجران و سرکشان». اما «انقلاب بی‌احترامی» واقعی بین فرار به وارن و هجوم به تویلری<sup>\*\*</sup>، از ژوئن ۱۷۹۱ تا ژوئن ۱۷۹۲ ثبت شده است.

از آزادی تا ترور آزادی نوین مطبوعات و محو هرگونه سانسور مگر کنترل‌هایی نابسامان که در آغاز این فصل از آن سخن گفتیم، به گونه‌ای ناسازگار همراه یک سانسور مردمی است که از آغاز خود را در مطبوعات و در خیابان ابراز میکند. پس از ۱۰ اوت ۱۷۹۲ سانسور در یکی از ارگانهای دوره‌ی ترور تجسم مییابد و آن کمیته‌ی مراقبت کمون است که از جانب پلیس امنیت عمومی مأموریت دارد و مسئولیت ویژه‌ی نظارت بر چاپخانه‌ها و روزنامه‌ها بر عهده‌ی شومت و مارتن قرار میگیرد.

\* ماری آنتوانت همسر لویی شانزدهم اصلاً اتریشی بود.

\*\* پس از انقلاب لویی شانزدهم ابتدا به وارن گریخت، اما برگردانده شد تا به طور مشروطه حکومت کند و در کاخ تویلری مستقر شد. چون با انقلابیان به توافق نرسید مردم به تویلری ریختند و به سلطنت پایان دادند.

سانسور مطبوعات؟ این سانسور به طور غیرمستقیم در یک «فرهنگ» واقعی نکوهش و افشاگری عمومی جلوه میکند. از ۱۷۸۹ جزوه‌های ضدانقلابی علیه این فرهنگ افشاگری، علیه این «آزادی جنون‌آمیز» که «فرانسه را واژگون کرد» سهیم میشوند. نویسندگان آنها که خود را داوطلبان «اهل ادب» مینامند که اگر شناخته شوند در معرض تلافی «جزوه‌نویسان رذل» هستند.

«اهل ادب» در برابر «جزوه‌نویسان»: پس از ۱۰ اوت ۱۷۹۲ بحث موقتاً با پیروزی خون‌آمیز دومیها بر اولیها ختم میشود. روزنامه‌نویسان سلطنت طلب بیرون رانده میشوند یا حتا به قتل میرسند، چاپخانه‌ها زیر مراقبت پلیس کمون قرار میگیرند و در این میان قانونهایی که کنوانسیون به آنها رأی داده، بدون آن که دوباره آزادی چاپ و بیان را هدف خود قرار دهند، به کار تثبیت حدود آن میپردازند.

در ۲۹ مارس ۱۷۹۳ کنوانسیون با حکم به این که «هر کس مرتکب تألیف یا چاپ آثار یا نوشته‌هایی شود که تحریک به براندازی نظام نمایندگی ملی یا برقراری دوباره‌ی سلطنت یا هر قدرت دیگر علیه حاکمیت مردم، کند به دادگاه فوق‌العاده تسلیم و به مرگ محکوم خواهد شد»، سانسور پس از انتشار را دوباره برقرار کرد.

تاریخنویسی گفته است فقط با اجرای همین فرمان حدود بیست روزنامه‌نویس و پنجاه اهل قلم از سکوی اعدام بالا رفتند. ماده‌ی ۲ قانون مژنونین سپتامبر ۱۷۹۳ که ناظر بر نوشته‌ها است، و سپس فرمان ۱۴ فریمر\* سال دو (۵ دسامبر ۱۷۹۳) حق اعمال «آزادی مطبوعات» را از این پس به کسانی که قدرت را در اختیار دارند محدود میکند.

خوب بود میدانستیم ایالات با این برقراری دوباره‌ی نظام قدیم سانسور چگونه برخورد کردند، چگونه در برابر این سلب فوری آزادی کامل چاپ واکنش نشان دادند. تحقیقی که میشل ورنوس در ناحیه‌ی فرانسه کنته انجام داده نشان می‌دهد در این ایالت محافظه‌کار، که سخت به سنتهای مذهبی خود وابسته بود، بحث اندیشه‌های ۱۷۸۹ همان قدر زنده بود که در پاریس. اما سرکوب انقلابی این «مدافعان محراب» را ناچار به ورود در کار مخفی می‌کند. آنان به سویس پناه می‌برند و در آنجا (بیشتر به وسیله‌ی فوش بورل، ناشر اهل نوشاتل) ادبیاتی دینی برای نبرد چاپ میکنند «که می‌خواهد ساکنان فقیر روستا را گول بزند». شبکه‌هایی تشکیل می‌شود. یک رختشو «همه‌جور کتابهای ضاله را به هرکس که میتواند» می‌رساند. دوباره شنیدن عبارتهایی که رژیم سابق در مورد جزوه‌های انتقادکننده از شاه و دین به کار میبرد از قلم داروغه‌های انقلابی خالی از شگفتی نیست!

دیرکتوار سقوط روبسپیر و کمیته‌ی نجات ملی در روز ۹ ترمیدور (۲۷ ژوئیه‌ی ۱۷۹۴) نشانه‌ی پایان ترور است، و در این حال قانون اساسی سال سه (۱۷۹۵) که دیرکتوار و شورای پنج نفره را بنیان‌گذار اصل آزادی مطبوعات را دوباره برقرار کرد. با این حال در ۱۷-۱۶ مارس ۱۷۹۵ تبلیغ بازگشت سلطنت با مجازات مرگ ممنوع می‌شود، چرا که نوشته‌های سلطنت‌طلبان در نظامی آزاد که یادآور ۱۷۸۹ بود و فرانسه تا مدتها بعد دوباره آن را تجربه نکرد تکثیر یافتند.

درواقع در ۱۸ فروکتیدور سال پنج (۴ سپتامبر ۱۷۹۷) دیرکتوار در پیشدستی بریک کودتای سلطنت‌طلب دستور زندانی شدن با غل و زنجیر شخصت نویسنده یا ناشر متهم به توطئه علیه جمهوری را صادر می‌کند که اولین گام در یک رشته اقدامها برای مهارکردن مطبوعات مخالف بود.

همچنان که ژاک گودشو توجه کرده، دیرکتوار در مسیر سرکوب از کنسول اول [ناپلئون] جلوتر بود، و «آزادی مطبوعات پیش از آن که ناپلئون قدرت را تصرف کند مرده بود».

### حکومت کنسولی و امپراتوری (۱۸۱۴-۱۷۹۹)

ناپلئون و نظارت بر کتابها سه ماه پس از کودتای ۱۸ برومر\* ناپلئون، قانون سازمانی ۱۷ فوریه ۱۸۰۰ پلیس را دوباره سازمان می‌دهد که وزیر فوشه آن را تا ۱۸۰۲، و سپس از ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۰ دوباره، هدایت میکند. او در سه مهمترین شهر فرانسه کمیسریهای کل پلیس را ایجاد کرد. مأموران پلیس امنیتی یا «پلیس عالی» نظارت بر چاپخانه‌ها و کتابفروشیها جزو وظایفشان است. در ۱۸۰۵ ناپلئون این نهاد را به ۲۶ شهر دیگر بسط می‌دهد. در ۱۸۱۱ کمیسریهای ویژه را ایجاد میکند که عهده‌دار نظارت بر روحیه عمومی و امور کتاب هستند.

الف) سانسوری بدون وجود رسمی قانونی طبق قانون سال ۱۸۰۰ دفتر مطبوعات وزارت پلیس نظارت بر کتابها و روزنامه‌ها را عهده‌دار شد. قانون ۱۸۰۳ میگوید برای تضمین آزادی مطبوعات هیچ کتابفروشی نباید اثری را پیش از ارائه‌ی آن به کمیسیون بازنگری بفروشد و کمیسیون اگر موردی برای سانسور نباشد کتاب را به او برخواهد گرداند.

در ۱۸۰۴ کنسول اول امپراتور فرانسه شد. یک دفتر به اصطلاح مشورتی بر کتابهایی که منتشر میشد نظارت میکرد. بررسی‌کنندگان را خود امپراتور تعیین کرده بود. آنان در این کنترل پیش از انتشار تولید

\* پس از انقلاب سال ۱۸۴۸ فرانسه برادرزاده‌ی ناپلئون به ریاست جمهوری انتخاب شد اما او در سال ۱۸۵۲ در کودتای ۱۸ برومر (از ماههای تقویم انقلابی) خود را امپراتور خواند.

چاپی، کتابها، نمایشها، روزنامه‌ها، «اندیشه‌ای ساده، درست، و لازم را میدیدند که با آزادی مطبوعات همان‌قدر برخورد داشت که سرشماری شهروندان با آزادی فردی».

پس پیش از قانون ۱۸۱۰ نیز در کنار سانسورِ پس از انتشاری که فوشه با کارایی بسیار اعمال میکرد، سانسور پیش از انتشار هم اگر نه در قانون دست‌کم در عمل وجود داشته است.

ب) ناپلئون و فکر سانسور اما امپراتور این واژه را دوست نداشت. پس آموزه‌اش در این جمله از نامه‌هایش آمده: «سانسور را نمیخواهم، زیرا هر کتابفروش جوابگوی کتابی است که میفروشد، زیرا نمیخواهم مسئول مزخرفاتی باشم که مینویسند، و بالاخره چون نمیخواهم مرتکب جباریت بر روح و کشتن نبوغ شوم».

در نوامبر ۱۸۰۵ به دامادش، نایب‌السلطنه‌ی ایتالیا نوشت، «از شما میخواهم سانسور کتابها را به کلی لغو کنید. این سرزمینها پیش از این به اندازه‌ی کافی بی‌شعور بوده‌اند، لازم نیست بیشعورترشان کنیم». اما دنباله‌ی نامه میگوید «بسیار مراقب باش انتشار هر اثری که مخالف حکومت باشد ممنوع شود. فقط لازم است کتابفروش همینکه خواست کتابی را به فروش بگذارد هفت‌روز قبل نسخه‌ای از آن را برای پلیس بفرستد».

در اکتبر ۱۸۱۲ در نامه‌ای به موتالیوه وزیر کشور، باز هم فلسفه‌ی اقتدارگرا و در عین حال عمل‌گرای خود در امر سانسور را تعریف میکند. «هدف من آن است که آزادی تام در چاپ داشته باشیم، هیچ مزاحمتی بر آن فراهم نکنیم، به منع آثار وقیح یا مایل به ایجاد دردسر از کشور اکتفا کنیم. از اینها گذشته، به این که اثری خوب نوشته شده یا بد، احمقانه است یا معنوی، افکار حکیمانه، مفید یا بی‌تفاوتی دارد، اصلاً نباید توجه



کنیم. پرسشی که باید بکنیم این است: آیا این اثر میتواند عواطف را بیدار کند، جناحهایی شکل دهد یا دردسرهایی در کشور بپراکند؟»

ج) دستور ۵ فوریه ۱۸۱۰ طبق این دستور یک مدیر کل زیر نظر وزیر کشور مسئول امور کتاب و چاپ شد. برای چاپخانه‌ها که تعدادشان کاهش بسیار یافته بود (در پاریس از ۱۵۷ به ۶۰، و پس از فرمان ۱۸۱۱ دوباره به ۸۰ رسید) جواز صادر میشود و سوگند داده میشوند. و همچنین کتابفروشیها. چاپ آثار علیه امپراتور و منافع دولت ممنوع میشود و رویهمرفته با اجرای این مقررات به نظر میرسد نظام سانسور رژیم سابق دوباره برقرار شده است و البته در این تجدید سازمان منافع اقتصادی و صنفی نیز به نحوی لحاظ شده است و به همین دلیل از همراهی صنف برخوردار میشود.

در بولتن پلیس در دوره‌ی ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۴ که گزارشهای روزانه‌ی فوشه رئیس پلیس به ناپلئون را دربردارد مواردی از این قبیل دیده میشود: — گزارش توقیف چند جزوه‌ی آلمانی: بناپارت و مردم فرانسه، بناپارت ترسان، موروی معتبر؛ بناپارت و قیصر.

— گزارش توزیع جزوه‌ی تازه‌ای به نام نامه‌های استفن، به عنوان دنباله‌ی افشای سفسطه، و پخش آن در منطقه‌ی لیژ. جستجوی فعالانه به دنبال نویسنده و توزیع‌کننده‌ی آن.

— جلوگیری از توزیع یک رمان هرزه: آملی دُسن‌فاری یا اشتباه حیاتی از مادام ک. نویسنده‌ی ژولی یا من گل سرخ خود را نجات دادم.

اداره‌ی امور کتاب نیز در رقابت با پلیس در اصلاح یا ممنوع کردن کتابها فعال بود. از جمله:

— در تجدید چاپ کتابی به نام تاریخ بناپارت نام غیردقیق و

نامعمول آن به یادداشتهایی در مورد تاریخ مبارزات ناپلئون کبیر تغییر یافت.  
- یادداشتهای روزانه‌ی یک تبعیدی به جزایر سیشل، اثر وُورسن، در این کتاب دلایل سفر نویسنده حذف شد.

- اثری به نام مراحل سفر از پاریس به اورشلیم برای اصلاحات لازم به نویسنده‌ی آن شاتوبریان\* عودت داده شد. سخنپردازیهای متعدد درباره‌ی عشق‌بازی یا فاحشه‌ها؛ برخی عبارات نیز که ممکن است تعبیرهای نابجایی را باعث شوند، و احتمال توقیف را پیش می‌آورند مشخص شده‌اند تا حذف شوند...

سانسور ناپلئونی بی‌محابا قیچی میکند. نه فقط جزوه‌های علیه امپراتور، خانواده‌ی او و سیاست او، بلکه نیز کتابهایی که از لویی شانزدهم سخن میگفتند منع میشدند. انتشار ماجراهای آخرین ابن سراج\*\* ممنوع شد زیرا شاتوبریان در آن بسیار هواخواه اسپانیا جلوه میکند. آثار عشقی، رمانهای سیاسی، رساله‌های مربوط به سیاست ضدانگلستان ناپلئون و عکس آن (مادام دُ ستال)\*\*\* تعقیب میشوند.

تعداد قابل توجهی از این کتابها در لندن چاپ میشوند. برخی نیز از آلمان و نوشاتل می‌آیند. در سایه‌ی این جنگ کتاب، یک شخصیت عجیب، لویی فوش برول ناشر، مأمور مخفی سلطنت طلب، به خصوص از ۱۷۹۲ تا ۱۸۱۵ فعال بود، ملاحظاتی درباره‌ی فرانسه از ژوزف دُ مایستر و استقرار دوباره‌ی سلطنت اثر کنت فراند یا میوه‌های درخت آزادی، اثری تند و خشن، را چاپ کرد.

---

\* همان نویسنده‌ی معروف فرانسوی، که اینجا به وسیله‌ی ناپلئون اصلاح اخلاقی میشود! \*\* Aben cerage از خانواده‌های مسلمان اسپانیا که درباره‌ی آنان داستانهای عشقی پرداخته شده است. م.

\*\*\* نویسنده‌ی فرانسوی که محفل او از مراکز بحثهای سیاسی بود و ناپلئون او را تبعید کرد. م.

معروفترین مورد سانسور پس از انتشار، به دلیل این که نویسنده‌اش عوارض آن را برشمرده، همچنان کتاب درباره‌ی آلمان مادام دُستال است. او در آغاز ۱۸۱۰ دستنویس را به نیکل کتابفروش تحویل داد. چاپ آن شروع و نمونه‌های آن به سانسور ارائه شد. در سپتامبر تأیید اداره‌ی کتاب را که برخی تغییرات را لازم دانسته بود دریافت کرد. دو جلد دیگر پذیرفته شدند. اما در این میان کتاب به دست امپراتور رسید. که از آن خوشش نیامد و دستور توقیف آن را داد. مادام دُستال که توانسته بود دستنویس و نمونه‌های چاپی را نجات دهد کتاب را در لندن چاپ کرد. در مقدمه تمام ماجرا را حکایت کرد. نویسندگان علیه سانسور سلاحی دارند که در چشم آیندگان سلاحی مهیب است و آن خود اثر است.

www.tabarestan.info

## فصل ششم

### سدهای نوزدهم

## بین لیبرالیسم و پاکدینی

تبرستان

www.tabarestan.info

### قانونگذاری تا ۱۸۸۱

از ۱۸۱۴ تا ۱۸۳۰ بیش از سی متن حقوقی در مورد قوانین آزادی مطبوعات به چشم میخورد. آموختن زندگی پارلمانی، شکل دادن افکار عمومی، پیشرفت روزنامه‌ها: اینها هستند زمینه‌ی بحثهایی که لیبرالها و محافظه‌کاران را در مورد اندیشه‌های مطرح در سالهای ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۱ روبروی هم قرارداد: آزادی نشر، منع هرگونه سانسور پیش از انتشار، تعریف دقیق جرمهای مطبوعاتی، انتخاب هیأت منصفه برای داوری.

پایان سانسور پیش از انتشار در فرانسه از این پس عبارت آزادی مطبوعات در مورد گاهنامه‌ها به کار میرود: نبرد علیه سانسور پیش از انتشار پیش از همه به آنان مربوط است. در مورد کتاب این هدف از ۱۸۱۴ آشنا است: ماده‌ی ۸ منشور «اعطایی» لویی هجدهم به هنگام نخستین بازگشت سلطنت\* «حق انتشار و چاپ عقاید طبق قانونهایی که مانع سوءاستفاده از این آزادی شوند» را برای فرانسویان به رسمیت میشناسد.

---

\* پس از سقوط ناپلئون در ۱۸۱۴ لویی هجدهم به سلطنت فرانسه رسید و (نخستین بازگشت)، ناپلئون دوباره برگشت و پس از پایان حکومت صدروزه‌ی او دوباره سلطنت لویی هجدهم برقرار شد (دومین بازگشت سلطنت). م.

درواقع قانون ۲۱ اکتبر ۱۸۱۴ مطبوعات این «حق» را به نحو جالبی تعدیل میکند. مثلاً ماده ۲ اصل ناپلثونی جواز قابل فسخ و سوگند را برای چاپخانه‌داران و کتابفروشان حفظ میکند.

طی دوره‌ی حکومت صدروزه ناپلثون سانسور را لغو کرد، عملی کاملاً از سر فرصت طلبی، که چنان‌که امپراتور در سنت هلن اذعان کرد، به قصد کشاندن لیبرالها به کنار خود بود. تبرستان  
لویی هجدهم هنگامی که بازگشت بنا به فرمان ۲۹ ژوئیه‌ی ۱۸۱۵ این لغو را تأیید کرد. در مورد کتاب، سانسور پیش از انتشار دیگر دوباره برقرار نشد، و همچنین توقیفها و روندهایی که در تمامی سده‌ی نوزدهم انتشار برخی کتابها را برای نویسندگان و ناشرانشان خطرناک میکردند.

رژیم لویی هجدهم تا لویی فیلیپ سه قانون ۱۸۱۹ «برای مدتی دراز آموزه‌ی آزادیخواه در مسایل چاپ و انتشار را تثبیت کردند». قانونهای ۱۷ و ۲۶ مه دربارہ‌ی مجازات و تعقیب «جرمها و تخلفهایی که از طریق چاپ یا دیگر وسایل انتشار صورت میگیرند» با کتابها و نشریه‌ها برخورد یکسانی دارد.

قانون اکتبر ۱۸۱۴ که تا پایان امپراتوری دوم [حکومت ناپلثون سوم] به قوت باقی بود حرفه‌های چاپ و کتابفروشی را مشروط به جواز گردانید «که صدور آن موکول به بازرسی اداره‌ی کتاب و پلیس بود. اخلاق خوب یا وابستگی به رژیم شرایط لازمتری بودند تا آشنایی با چاپ و تایپ». هرگونه انتشار باید پیشاپیش همراه با پنج نسخه از کتاب به اداره‌ی امور کتاب اطلاع داده شود.

در تمام دوره‌ی بازگشت سلطنت، اداره‌ی امور کتاب آثار خطرناک را که باید تحت تعقیب قرار می‌گرفتند بررسی و به دادستانی اطلاع میداد که

عبارت باشند از آثار سیاسی، آثاری که به سیاست حکومت، دین، و اخلاق، حمله می‌کردند. مثلاً در زمان شارل دهم خاطرات رنه لاواسور عضو سابق کنوانسیون چنین وضعی داشت. اثر در مارس ۱۸۳۰ به دلیل حمله به مقام سلطنت، اهانت به دین و دولت و نیز اخلاق عمومی، دفاع از حکومت مردمی و برابری مطلق، ستایش رژیم ۹۳ محکوم به نابودی (و نویسنده‌اش محکوم به چهارماه زندان و ۱۰۰ فرانک جریمه) شد.

قانون ۱۷ مه ۱۸۱۹ ماده‌ی بسیار مهمی افزود که تا ۱۸۸۱ پایه‌ی سانسور پس از انتشار بود: هرگونه بی‌حرمتی به اخلاق عمومی و دینی با یکی از وسایل مذکور در ماده‌ی ۱ (یعنی از طریق نوشتن، چاپ، ترسیم، و غیره) یک ماه تا یک سال زندان و ۱۶ تا ۵۰۰ فرانک جریمه خواهد داشت. این ماده بخشی از ماده‌ی ۲۸۷ قانون جزا را دربردارد. قانون مارس ۱۸۲۲ این ماده را از حیث میزان زندان و جریمه تشدید میکند: از سه ماه تا پنج سال زندان و ۳۰۰ تا ۶۰۰ فرانک جریمه. در تمام سده، سه ماده قانون جزا زادخانه‌ی تنبیهی «اخلاق حسنه» را تکمیل کردند.

— ماده‌ی ۲۸۷ ضبط نسخه‌های چاپ‌شده‌ی آثار ممنوع را پیش‌بینی می‌کرد.

— ماده‌ی ۲۸۸ با کاهش مجازات کسانی که نویسنده را معرفی کنند، از جمله ناشر، خبرچینی را تشویق می‌کرد. مثلاً بیوه‌ای به نام پرونو که در پاریس اثری به نام کارولین و سنت هیلر، یا روسپیان پاله رویال را در پاریس می‌فروخت، بدون تردید به این علت که امکان دسترسی قانون به نویسنده‌ی کتاب را فراهم کرد آزاد شد. نویسنده به دو سال زندان و ۱۰۰۰۰ فرانک جریمه، پنج سال تحت نظر پلیس بودن و ده سال محرومیت از حقوق شهروندی محکوم شد...

— ماده‌ی ۲۸۹ در مواردی که نویسنده شناخته باشد بالاترین مجازات پیش‌بینی شده برای وی تعیین میشود.  
این سه ماده‌ی قانون جزا تا میانه‌ی سده‌ی بیستم به قوت خود باقی ماندند.

با جلوس لویی فیلیپ، منشور اوت ۱۸۳۰ بنابر اصول، پیروزی اصول آزادیخواهانه را محترم نگه داشت: «شهروندان حق انتشار و به چاپ رساندن عقاید خود را با رعایت قانون دارند. سانسور دیگر هرگز برقرار نخواهد شد». با این حال قانون مربوط به جواز کتابفروشان و چاپخانه‌داران را دست‌نخورده نگه داشت و اجرای آن به وزارت کشور معمول شد. شورشهای ۱۸۳۲ و ۱۸۳۴، سوء قصد به جان شاه در ۱۸۳۵، باعث شد قانونهای سختگیرانه‌ای وضع شود. هرگونه حمله‌ای به پادشاه، اصول یا شکل حکومت او و هرگونه تبلیغی به نفع رژیم جمهوری همانند سوء قصد علیه ثبات دولت تلقی شد.

امپراتوری دوم: چاپ زیر نظارت عالی حکومت موقت زاده‌ی انقلاب ۱۸۴۸ قانون ۱۸۳۵ را لغو کرد. اما قانون ژوئیه‌ی ۱۸۴۹ مقرر کرد جزوه‌هایی که با سیاست یا اقتصاد اجتماعی سروکار دارند باید بیست و چهار ساعت پیش از انتشار به مدعی‌العموم جمهوری تحویل شود. به قول پیر کسل «مجمع قانونگذاری ترس نداشت که بدین ترتیب با مطیع کردن انتشار آزاد نوشته‌ها به عمل مختارانه‌ی مسئولان، دوباره سانسور را غیرمستقیم برقرار کرده باشند».

پس از کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱، لویی ناپلئون با اقدامهای گوناگونی که شدیدترین آنها قانون ۱۸۵۲ بود، نظام کنترل مطبوعات ساخته و پرداخته‌ی ناپلئون اول را احیا کرد. رژیم از طریق نظام جوازاها بر حرفه، بر «اخلاق»



سیاسی آن و اطاعتش از امپراتور نظارت میکند. رد جواز مجازات سوء عقیده است. مثلاً مورد ژول لئوپولدگی، فرزند و نوهی کتابفروش، سوسیالیست و «ماتریالیست» که در ۱۸۵۱ بیهوده (در زمان جمهوری دوم!) تقاضای آن را داد و تا ۱۹۵۲ به چیزی جز یک «جواز موقت نشر، قابل فسخ در صورت سوءاستفاده» دست نیافت. اجازه‌ی پیشگفته در سال ۱۸۶۶ پس از محکومیت او به علت «دادوستد کتب رکیک» پس گرفته شد.

ماده‌ی ۱۰ قانون جزا به حکام اجازه میدهد «شخصاً یا از طریق مأموران پلیس قضایی کلیه‌ی اقدامات لازم برای اثبات وقوع جرم و تخلف را انجام داده نویسندگان را به دادگاه تحویل دهد...» به این ترتیب توقیف روزنامه یا کتاب پیش از عرضه‌ی آن برای فروش بدون توسل به رویه‌های قضایی به وسیله‌ی پلیس توجیه میشود و این در واقع برگشتی به نظام سانسور پیش از انتشار است.

پس از سقوط ناپلئون سوم حکومت دفاع ملی به طور نمادین در همان روز اعلام جمهوری، یعنی ۴ سپتامبر ۱۸۷۰، عفو کلیه‌ی جرایم مطبوعاتی از ۳ دسامبر ۱۸۵۲ تا آن زمان را اعلام کرد.

### اخلاق عامه و اخلاق حسنه

در سده‌ی نوزدهم، تولید کتاب اوج گرفت. رشدی بیسابقه که این ارقام بر آن تأکید میکند: در آستانه‌ی انقلاب سالانه حدود ۲۰۰۰ عنوان چاپ میشد؛ در ۱۸۲۸ به ۶۰۰۰ رسید، در ۱۸۸۹ از مرز ۱۵۰۰۰ عنوان گذشت. این صعود چشمگیر دو دلیل دارد:

– ماشینی شدن تولید

– افزایش جمعیت خوانندگان بالقوه. پس «دومین انقلاب کتاب،

انقلاب خواندن است». این انقلاب کتاب را در دسترس طبقات مردمی قرارداد، که خطرناک تلقی می‌شدند و لذا شایسته بود از طریق کنترل دستفروشی و اتاقهای مطالعه از نزدیک کنترل شوند.

### گردش نوشته‌های «مهلک»

الف) فروشندگان دوره‌گرد آنان در تمام قرن تحت نظارت اداری و جنجال‌آموران زیر دست بودند و کتابفروش دوره‌گرد در واقع به دشواری تحمل می‌شد. اجازه‌ی کار آنها قابل لغو در هر لحظه و بدون توضیح است. و برای دریافت آن دستفروش باید عنوان کتابهایش را به مقامات اطلاع دهد. فروش کتابهای ممنوع منجر به ضبط آنها، گذشته از اقدامات بعدی، می‌شود. مثلاً در ۲ فوریه‌ی ۱۸۳۵ دستفروشی به نام ارتیک به علت فروش جواهرات افشاگر اثر دیدرو در دادگاه به یک سال زندان و ۵۰۰ فرانک جریمه محکوم شد. کتاب در ۱۸۲۵ در زمان شارل دهم با اقدام پلیس ممنوع شده بود. مقررات بعدی، شامل نصب تمبر مخصوص روی کتابهای دستفروشان و بازرسی منظم کتابهای آنان به وسیله‌ی کمیسیون ویژه، که دو نویسنده‌ی نمایش در آن همکاری داشتند، در نهایت به ناپدید شدن کتابفروشان دوره‌گرد ختم شد!

ب) اتاقهای مطالعه این اتاقها جاهایی بودند که روزنامه و کتاب را در ازای مبلغ ناچیزی برای خواندن کرایه میدادند و در سده‌ی هجدهم ایجاد شده بودند. دوره‌ی اوج آنها دوره‌ی بازگشت سلطنت بود که بخشی از منظره‌ی پاریس شدند «تا اندازه‌ای همان‌طور که کافه‌های تراس دار پاریس امروز چنین‌اند». یک برآورد رسمی تعداد آنها را بیش از ۵۲۰ تعیین کرده‌است. برخی از آنها پوششی برای دکه‌ی پشتی بودند که «سرپرست

مطالعه» در آن را فقط برای مشتریان مطمئن باز میکرد. او در آنجا میتوانست همدست متیو اثر دولوران، یکی از بسیار توقیف‌شده‌ترین کتابهای سده‌ی هجدهم، یا جواهرات افشاگر دیدرو را پیدا کند. پیگوری کتابفروش، به درخواست مقامات، در کتابشناسی کوچک زندگینامه و رمان خود فهرستی از آثاری که باید از اتاقهای مطالعه حذف شود تهیه کرد. گذشته از رمانها و رساله‌های فلسفی سده‌ی پیشین یادآور میشود که رمانهای پیگو لبرون، ربان، ویکتور دوکانی ممنوع هستند.

این است که چنانکه یک گزارش پلیس با تأسف یاد میکند صاحبان اتاقهای مطالعه متمایل به لیبرالیسم هستند. آنجا که پلیس بتواند ممنوعیت فروش کتاب محکوم‌شده را اعمال میکند. اما صریح نبودن قانون در مورد موقعیت اتاقهای مطالعه (آیا پلیس باید آنان را وادار به داشتن جواز کند یا نه؟) همیشه سرکوب را ناکارآمد میسازد.

مراقبت از سلامت اخلاقی مردم سانسورهای سده‌ی نوزدهم روی یک استعاره‌ی پزشکی مکرر گفته‌شده می‌گردد که «کتاب ضاله» را به یک «ماده‌ی مضر»، یک «سم خطرناک» تشبیه میکند که میتواند سلامت اخلاقی مردم را تباه کند.

خطرناکتر آن که کتاب ضاله موفقیتی داشته باشد. ارنست پینار وکیل امپراتوری در ۲۰ اوت ۱۸۵۷ در برابر ششمین اجلاس پلیس جنایی دادگاه سن در جریان رسیدگی به مسأله‌ی کتاب گلهای بدی بر همین نکته تأکید کرد: «ما کتاب غیراخلاقی‌یی را که هیچ شانس خوانده‌شدن یا فهمیده‌شدن ندارد تعقیب نمیکنیم: ارجاع آن به دستگاه قضایی، آشنا کردن همگان با آن است و شاید برای آن روزی موفقیتی فراهم آورد که در غیر این صورت هرگز نمیداشت».

تشبیه غیراخلاقی بودن کتاب به سم، این سخن متداول، در قانون مه ۱۸۱۹ مبنایی حقوقی یافت که دادگاه فوق برای محکوم کردن بودلر به ۳۰۰ فرانک جریمه (که بعد به ۵۰ فرانک کاهش یافت) و حکم به حذف شش قطعه از مجموعه‌ی فوق (جوهرات، رودخانه‌ی فراموشی، به آن که شادمانتر است، زنده‌ی ملعون، لسبوس، استحاله‌های خون‌آشام) بدان متوسل شد. ایوان لکلرک یادآور میشود که در همه‌ی قضایای کتابهای معروف تحت تعقیب از برانژه تا ریشپن، از آوازهای مردم محکوم شده در ۱۸۲۱ و ۱۸۲۳ تا آوازهای گدایان که در ۱۸۷۶ سرودم بریده شد، تا برسیم به مادام بوواری، گلهای بدی و شیطنی‌ها که در پایان ۱۸۷۴ تحت تعقیب قرار گرفت» این قانون را بازمیایم، که «کوچکترین مضرب مشترک» قضایای همه‌ی آنها است.

ستونهای نظم اجتماعی بی‌حرمتی به اخلاق عمومی که مجازاتهایی برای آن تعیین شده بود، با اندیشه‌های سیاسی و دینی مسلط پیوند داشت و در همان زمان که مطلقهای پایه‌ای آن تضعیف شدند از نظام حقوقی محو شد.

هرزه‌نویسان علیه دولت شاسن حقوقدان در رساله در جرمها و تخلفها در گفتار و نوشتار و مطبوعات (۱۸۳۷) یادآوری میکند که اگر «اخلاق حسنه بخش اساسی اخلاق عامه باشد...» بی‌حرمتی به این اخلاق به طور خاصی دربردارنده‌ی بی‌حرمتی‌هایی است که به شرم و حیا لطمه میزنند و روحیه‌ی تساهل و فسق و فجور را تقویت میکنند.

اما چنان که انی استورالامار در مورد سالهای ۱۸۸۱-۱۹۱۴ نشان داده، «سیلاب هرزه‌نگاری» از دید سانسورچیها زندگی اجتماعی را

همان‌طور بیسامان میکند که به زندگی خصوصی لطمه میزند، و نه فقط در کارکرد صحیح آن بلکه در بنیادهای آن که خانواده و ملیت هستند اخلاق میکند. علاوه بر آن، در طبقات مردمی شهری، که بورژوازی حاکم آنان را ناپایدار و خطرناک میانگارد، نطفه‌ی بینظمی است.

پس بی‌حرمتی به اخلاق حسنه، که جرمی مدنی و نیز اخلاقی است به بیحرمتی به اخلاق عمومی افزوده میشود بدون آن که با آن خلط شود. و به جرم همین بیحرمتی به اخلاق عمومی و دینی و نیز اخلاق حسنه است که فلوربر در ژانویه‌ی ۱۸۵۷ به دادگاه جنایی پاریس احضار و ارنست پینار مدعی العموم را رسوا می‌کند - که باعث شهرت این مدعی العموم به خاطر مقابله با دو شاهکار ادبیات فرانسه، گذشته از اسرار مردم اوژن سو، میشود که در ۲۵ سپتامبر ۱۸۵۷ محکوم به انهدام شدند! قضات در عین تبرئه‌ی رمان‌نویس و دو نفر هم‌اتهام او، رمان را «شدیداً توییخ» کردند زیرا «رسالت ادبیات باید این باشد که با بالا بردن عقل و با تهذیب اخلاق به روح تزئین دهد و فرح بخشد...».

ابتدا زنان و کودکان استدلالی که بنابر آن سانسور از «معصومیت» حمایت میکند در سده‌ی نوزدهم سخنی متداول بود. در میانه‌ی سده‌ی خود ما آن را زیر عنوان «حفاظت نسل جوان» باز می‌یابیم. ارنست پینار در دادخواست خود از طرح این پرسش کوتاهی نمی‌کند که «چه کسی رمان آقای فلوربر را می‌خواند؟ آیا اینان کسانی هستند که اقتصاد سیاسی یا اجتماعی میدانند؟ نه! صفحه‌های سبک مادام بوواری به دستهایی سبکتر از آن می‌افتند، به دست پسران جوان، و گاه زنان شوهردار».

در ۱۸۶۵ نویسنده‌ای به نام شانفلوری به پوله مالاسی ناشر که پس از ورشکستگی در پاریس مستقر شده و به انتشار کتب عشقی اشتغال داشت

نامه‌ی شدیداللحنی نوشت: «من... شما را به خاطر انتشار داده‌هاتان محکوم میکنم. احساسات خود نسبت به شما را پنهان نمیکنم. بسیاری از آثاری که چاپ کرده‌اید در دانشسراهایی توقیف شده‌اند که باور نمیکنم شما فکر میکردید با چنین آموزشی آدمها را شکل دهید...».

### کتابهای ممنوع، روند امور و مقاومتها

پاسخ پوله مالاسی به دوستش شانفلوری که او را «برادر فوق‌العاده ناکس» خطاب میکند ما را با قلب نشر غیرمجاز در امپراطوری دوم آشنا میکند. ناشر بودلر، بانویل، تئوفیل گوتیه، که پس از آن به دلایل معیشتی به انتشار مخفی آثار عشقی اعتراف کرد از خود چنین دفاع کرد که در دانشسرا درس خوانده، و قیمت و کیفیت کتابهایش را مطرح کرد: «قضات فرانسه صلاح دیده‌اند مقداری از انتشاراتی را که در بلژیک انجام شده و من در آن هیچ نقشی نداشته‌ام به گردن من بیندازند. این نوع کتابها این روزها همینجا تولید میشوند. خود لاکروا، ناشر بینوایان، آنها را میفروشد...» تفاوت در پایین بودن قیمت رقبا است. «من برای کتابدوستان چاپ کرده‌ام و آنها برای دانشسراها». اما برای یکی دیگر از نویسندگان و دوستانش، عمق‌اندیشه‌ی خود را آشکار کرد: «اصول فلسفی من به من اجازه میدهند به این تولیدات با همان چشمی نگاه کنم که به کتاب مقدس، تقلید عیسی مسیح، و نظام فلسفه‌ی مثبت نگاه میکنم».

با سرلوحه‌ای پرنقش و نگار بلژیک، سرزمین کتابهای بدلی در نیمه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم، در ۱۸۵۲ توافقنامه‌ای با فرانسه امضا کرد که حقوق نویسندگان و ناشران فرانسوی را حفظ میکرد. چاپخانه‌های متعددی که با دست کار میکردند و «جمعیت قابل ملاحظه‌ای از کارگران

دستی که به طور سنتی تربیت شده بودند» کارشان بین جزوه‌های سیاسی و تولید عشقی جابه‌جا میشد که برخی کتابفروشهای حاشیه‌ای و فقیر به طور مخفیانه به فروش میرساندند که «بازاری را بین خود تقسیم کرده بودند که به زور تحمل میشد». در این محوطه‌ی معجزات آزادی تأمین معاش، درباره‌ی فکرهای خوب بحث میکردند، بر سر بهره‌جویی از آنها رقابت داشتند، بیشرمانه یکدیگر را میچاپیدند، و آن هم بدون خطرپذیری چندان، چون همه از کارهای هم خبیر داشتند.

آثار عشقی که پوله مالاسی در ۱۸۶۴ منتشر کرد نشانیهایی جالبی داشتند: «همه‌جا و هیچ‌جا»، «الوتر و پلیس»، «لسبوس»، «آمستردام کلاسیک»، یا «با علامت هفت گناه کبیره».

تیراژ محدود، گراور، تیترها و تیتراهای بدلی سرخ و سیاه، قیمت‌های بالا: مالاسی خوب میدانست کتابدوستان را چگونه جذب کند.

روی جلدها اثر فلیسین روپز بودند که S.P.Q.R امضا میکرد. برای آن که خوانندگان فراموش نکنند ناشر «دست روی یکی از کمیابترینهایی که در تمام پاریس دنبالش گشته» گذاشته در پایین تیترا این توضیح اضافه میشد: «با یک طرح جلد انقلابی» یا «با یک طرح جلد رسوا» یا «با یک طرح جلد جنسی».

هرزه‌نگاری و سیاست پوله مالاسی ناشر بلندپرواز آثار عشقی، در بروکسل به جمهوریخواهانی برخورد که امپراتوری آنان را از فرانسه رانده بود از جمله استاد اگوست روژار، که به جرم اهانت به امپراتور غیاباً به پنج سال زندان محکوم شد. او گفتگوی لبها را هم تجدید چاپ کرد که «از بزرگترین موفقیت‌های سالهای ۱۸۶۰» بود. با وجود آن که با ویکتور هوگو چندان همدلی نداشت در همین چشم‌انداز تنها چاپ‌های لوکس مجازات‌ها و

ناپلئون کوچک را که در زمان امپراتوری درآمدند منتشر کرد. این فعالیتها با فعالیتهای صنفی همراه بود که باعث شد دستگاه او را به خاطر «مقاصدی» بازداشت کند.

البر لاکروا ناشر بلژیکی، که با حزب لیبرال بلژیک نزدیکی داشت و عضو لژ یاران انساندوست بود، و همراهش و ربوکهوفن آثار هوگو (برجسته‌ترین مخالف امپراتوری)، میشله (جادوگران او در فرانسه توقیف بود)، پرودون سوسیالیست، و غیره را منتشر میکرد. لاکروا که در پاریس شعبه‌ای ایجاد کرده بود به خاطر کتاب *انجیلهای با حواشی* اثر پرودون در ۲۶ ژانویه ۱۸۶۸ به جرم خدشه‌دار کردن اخلاق سیاسی و مذهبی به یک سال زندان محکوم شد.

در ۱۸۶۹ *ترانه‌های مالدور* اثر لوتره‌آمون را به خرج خود مؤلف، منتشر کرد (ترانه‌های یک تاشش) در آگهی انتشار آن در «بولتن انتشار مخفی کتب ممنوع در فرانسه که در خارج چاپ شده‌اند» با طعنه میگوید گناه چاپ نشدن آن در فرانسه به گردن ایزیدور دوکاس [یعنی خود لوتره آمون] است. زیرا مراسم اتاق شش [اداره سانسور] او را ترسانده بود. در واقع، لاکروا کم و بیش تمام تیراژ را در بروکسل پخش میکرد، «زیرا زندگی در آنجا با رنگهای خیلی مرده‌ای نقاشی شده، و او از مدعی‌العموم ترسان است». شرحی هم که خود لوتره آمون در آخرین نامه‌ای که از او هست میدهد این مورد خودسانسوری را تأیید میکند.

ژول گی، کتابفروش و ناشر «چیزهای جالب»، که آنها را هم با تعداد کم برای کتابدوستان چاپ میکرد، آدم فرهیخته‌ای بود که کتابشناسی آثار خطرناک مربوط به عشق، زنان، یا ازدواج او، که در ۱۸۶۱ با نام مستعار چاپ شد، هنوز هم در ویرایش افزونی‌یافته‌ی ۱۸۷۴ قابل توجه و مفید است. در ۱۸۶۳ و ۱۸۶۵ محکوم و به بروکسل پناهنده شد و آنجا به کار خود



ادامه داد و پس از آن به زندگی آواره‌ای کشیده شد که در ژنو، نیس، توان، سن رمو گذشت. در ۱۸۸۰ درگذشت.

### نویسندگان سده‌ی نوزدهم و سانسور

مانند سده‌ی هجدهم، نویسندگان سده‌ی نوزدهم تا نویسنده. بین هوگوی گرنسی که با همه‌ی نواهای چنگ خویش در «ناپلئون کوچک» او را جانی خواند و با عواقیب و خیم مواجه شد<sup>۱</sup>، تا قلمزن گمنامی به نام کلود میشو که به دلیل چاپ کتابی شوخ و شنگ درباره‌ی سرگذشت هائری چهارم به دو ماه زندان محکوم شد چه رابطه‌ای جز سانسور هست. نویسنده‌ی کتاب محاکمه‌های ادبی سده‌ی نوزدهم در همان آغاز کتاب از این پوزش می‌خواهد که از سه ماه زندان خاویر «تولیدکننده‌ی پاورقیهای مردم‌پسند» به دلیل نوشتن رمانی به نام دختران لذت، چون محاکمه‌ی او بین محاکمه‌ی گنکور و فلور قرار داشته، یاد میکند...».

چرا که سده‌ی نوزدهم استدلالی علیه سانسور پرورد و به کاربرد که متکی بر کیفیت ادبی اثر بود که با کیفیت اخلاقی آن همسان دیده می‌شد. در ۱۸۵۷ بودلر به وکیل خود نوشت: «درباره‌ی کتاب باید در تمامیتش قضاوت کرد، و در این صورت اخلاقیات فوق‌العاده‌ای بر آن حاکم است»؛ و در یادداشتی دیگر مینویسد: «اخلاقهای متعددی وجود دارند. اخلاق مثبت و عملی که همه باید از آن پیروی کنند. اما اخلاق هنر هم هست... این به کلی چیز دیگری است...» و می‌افزاید: «انواع متعددی از آزادی هم وجود دارند. آزادی نبوغ وجود دارد؛ و آزادی بسیار مقیدی برای هرزگی».

فلویر، که برای او سانسور جنبه‌ای ویژه از «سفاهت عام»، و گواهی بر این است که هنرمند با نادانان میزید تأکید میکند «آنچه خوب است اخلاقی است، همین است و جز این چیزی نیست». پس هنرمند به چه کسی میتواند خدمت کند؟ «شما را برای مقاله‌ای سیاسی تعقیب میکنند، باشد؟ هرچند فکر نمیکنم هیچ‌کس بتواند فایده‌ی عملی آن را به من نشان دهد. اما در مورد شعر، در مورد ادبیات، نه، همین هم زیاد است!»

اثر سانسور از سقوط ناپلئون اول تا آغاز جمهوری سوم چه بود؟ اراقامی که پیرکسل بر اساس محاسبه‌ی عمومی مدیریت عدالت جزایی در فرانسه ارائه میکند صرفاً مربوط به کتاب نیستند بلکه «مطبوعات غیرادواری» را دربرمیگیرند. در دوره‌ی سلطنت ژوئیه از ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۴، دادگاهها حکم به ۱۰۰ توقیف سیاسی دادند. پس از تصویب قانون سختگیرانه‌ی ۱۸۳۵، بیش از سالی ۴ حکم تا ۱۸۴۷ صادر نشد. در امپراتوری دوم نیز همین وضع مشاهده میشود: ۱۰۴ حکم از ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۵ در مقابل میانگین ۵ حکم در سال ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۶: سرکوب مخالفان جمهوریخواه، و شدت عمل دادگاهها میوه‌های خود را داد. در ازای آن از ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۰ طی «امپراتوری لیبرال» ۳۲۷ مورد بود که به دادگاههای جنبه‌ی احاله شد....

### جمهوری سوم و قانون ۱۸۸۱

شکل‌گیری دشوار جمهوری سوم، که در پارلمان با رودرویی بین راست سلطنت‌گرا، مشروعیت‌خواه\* یا اورلئانی که در رویای بازگشت سلطنت بودند از یک سو و «چپ» جمهوریخواه از سوی دیگر، که خود دچار

\* یعنی سلطنت‌طلبانی که بورژوازی را صاحبان مشروع سلطنت فرانسه میدانستند.

چند دستگی بود مشخص میشود، توضیح دهنده‌ی آن است که چرا توان فرمان ۱۰ سپتامبر ۱۸۷۰ که امور کتاب و چاپ را آزاد کرد (ماده‌ی ۲: هر کس که بخواهد یکی از این امور را حرفه‌ی خود قرار دهد کافی است آن را به وزارت کشور اطلاع دهد) بعداً تعدیل شد و به ویژه قانون ۲۹ دسامبر ۱۸۷۵ تعداد زیادی از جرمهای مطبوعاتی را به قضاوت دادگاههای جنحه واگذار کرد که سختگیرتر و بیش از هیأت‌های منصفه‌ی دادگاههای جنایی تحت کنترل دستگاه دولتی بودند.

دفاع از نظم اخلاقی بدین ترتیب سلطنت‌طلبان و جمهوریبخوahan دست راستی یا مرکزی - دست راستی با وجود شکافهای سیاسی دربارهی ضرورت حفظ «یک نظم اخلاقی» که در تهدید درهم‌ریختگی جامعه و اخلاقیات است (افزایش جمعیت، شهری شدن سریع و تعادل‌زدایی اجتماعی آن، گسترش سواد) توافق داشتند. اما این تغییر سریع اوضاع اجتماعی و خصوصی با تکامل ادبیات عشقی همراه است. دوره‌ی پیشین سرکوب جز تشدید آن کاری نکرد: اخلاق، و لذا جامعه، در خطر «تجزیه» اند (استعاره‌های طبیی زیاد میشوند). پیدایش «اتحادهای» اخلاقی را شاهدیم که منجر به نبرد علیه «عفونت» هرزه‌نگاری میشود. البته قانون ۱۸۸۱ در ماده‌ی نخست خود اصل آزادی مطبوعات را اعلام میکند: «چاپ و کتابفروشی آزادند».

اما آزاد تا کجا، در چه حدودی؟ قانون با وضع حدودی برای این آزادی با جلال و شکوه اعلام‌شده، «تحریک به جرم و جنایت»، انتشار داستانهای منحط، دشنام، تهمت و توهین به رئیس‌جمهوری یا علیه رؤسای دول خارجی، انتشار جریان دادگاههای جنایی یا جنحه، را شایسته‌ی مجازات دانست.

در قلب متن قانون، برای «بیحرمتی به اخلاق حسنه» از راه نوشتن «یک ماه تا دو سال زندان و ۱۶ تا ۲۰۰۰ فرانک جریمه» تعیین شده است. هرگونه اشاره به اخلاق دینی، امور مطلق («اخلاق عمومی»، دولت، خدا) محو شده است. ماده‌ی ۲۸ تصریح میکند «اقدام به فروش، توزیع، یا نمایش طرحها، گراورها، نقاشیها، نشانه‌ها یا تصویرهای رکیک» مشمول همان مجازاتها است. چنانکه موریس گارسون یادآور شده، «بیحرمتی به اخلاق عمومی در صلاحیت دادگاه جنایی دارای هیأت منصفه و فروش تصاویر وقیح در صلاحیت دادگاه جنحه بود».

تمام تاریخ سانسور در سده‌های نوزدهم و بیستم بین این دو مفهوم در رفت و آمد است. تنبیه بیحرمتی به اخلاق حسنه که تعریف دقیق آن بس دشوار است، اما جرمی است که خصلت اصلی آن بنابه فرض، علنی بودن است «به قصد صیانت عفت عمومی، جلوگیری از تحریک عواطف جنسی و افکار ناپسند» انجام میشود. مدعی جوابگویی به حساسیتهای عمومی است و بنابراین اعمال آن نباید جز به دست هیأت منصفه‌ای باشد که نماینده‌ی افکار عمومی است. اما چون رکیک بودن یک مفهوم فنی است در صلاحیت طبیعی یک دادگاه جنحه نیز قرار میگیرد. فقط حدود میانه‌ی سده‌ی بیستم این بدیهی بودن ظاهری را که حقوقدانان بدان نسبت میدهند کسب میکند. هنری میلر، به پیروی از دی. اچ. لارنس در رساله‌ی هرزه‌نگاری و قباحث، در قباحث و قانون عکس‌العمل خود میتواند بنویسد «بحث در سرشت و مفهوم قباحث همانقدر دشوار است که سخن گفتن از خدا».

مجامع ضد هرزه‌نگاری تا دوروبر سال ۱۹۰۰ بروکسل همچنان مرکز اصلی تولید کتابهای ممنوع میماند. اما گفتمان اخلاق‌گستر آنجا نیز مانند

فرانسه به ادبیات «فاسد» حمله میکند، تا آنجا که پلیس و دستگاه قضایی بلژیک هم، عمدتاً علیه دوره گردان خارجی، دست به سختگیری میزنند.

شبکه‌هایی برای توزیع مخفی شکل میگیرد. یک ناشر کتابها و عکسهای هرزه که خود را رمبو مینامد و کاتالوگهایش از آمستردام میرسد، از خدمات پست استفاده میکند. کتابها را اوراق میکند و هر برگ را در پاکت سربسته‌ای میگذارد و مانند نامه ارسنال میکند. روش سنتی‌تر، ارسال کتابها در صندوقهایی است که برچسب «لباس» یا «لوازم خانه» روی آن نصب میشود. سرانجام، کاتالوگهای مخفی همیشه یک وسیله‌ی اساسی در پخش کتابهای ممنوع بوده است.

برخی از ناشران کتابهای ممنوع را میشناسیم. آلفونس استوکارت وکیل، که جزو مالکان کتابفروشی گی شده بود در ۱۸۸۷ به دلیل فروش کتابهای «وقیح» اخراج شد. اما او به راستی ناشر نبود. در مورد برخی دیگر چنین نبود و تولید تجدید چاپهای زیبا یا رمانهای ناتورالیستی بخشی از مبارزه‌ای طولانی علیه عدم تساهل بود.

در فرانسه، کتابهایی که بین ۱۸۷۰ و ۱۹۱۴ محکوم شدند همیشه کتابهایی نبودند که بتوان سرسری خواند. سانسور امپراتوری دوم برخی شعرها را هم ممنوع کرده بود که گلهای بدی (۱۸۵۷) و سپس دوستان ورن (۱۸۶۸) جزو آنها بودند. امپراتوری سوم کار را به شاعرانی که وزن کمتری داشتند بسط داد: آواز گدایان ژان ریشپن یک ماه زندان نصیب سراینده‌ی خود کرد. راثول پونشون کولی صفت به سبب شعرش آقایان پیر به پانزده روز زندان محکوم شد.

و اما در مورد رمان، سرکوب شامل آثار «ناتورالیستی» شد که (همان‌گونه که قضاات در ۱۸۷۶ هنگام محکوم کردن لئون کلادل به یک ماه زندان،

اعلام کردند)، چون از اعمالی تخیلی که در خلاف اخلاق بودن آنها بحثی نیست تابلویی بیش‌رمانه ترسیم میکنند به بی‌بندوباری و اخلاق‌بد میانجامند. در دسامبر ۱۸۸۴ لویی دپره دوست زولا به دلیل رمان پیرامون یک ناقوس به یک ماه زندان و ۱۰۰۰ فرانک جریمه محکوم شد. دادگاه عالی حکم به نابودی اثر داد. دپره که بیمار بود اندکی بعد درگذشت. از دید ناتورالیستها، این یک قتل است.

محکومیت‌های دیگر رمان‌های ناتورالیست: ۱۸۸۴، راشیلد نویسنده‌ی آقای ونوس غیباً به وسیله‌ی دادگاه جزایی بروکسل محکوم میشود؛ ۱۸۸۵ دو دوست اثر رنه مزروا، ۱۰۰۰ فرانک جریمه؛ ۱۸۸۵ گوشت نرم از پل آدام پانزده روز زندان و ۵۰۰ فرانک جریمه؛ ۱۸۸۶، گاگا، اخلاق پاریسی از دو بو دلا فورس دو ماه زندان (که تبدیل به جریمه شد) و ۱۰۰۰ فرانک جریمه؛ بیشتر این محاکمه‌ها پشت درهای بسته انجام شد.

کتاب‌های فنی درباره‌ی جلوگیری از آبستنی نیز به کتاب‌های هرزه‌نگاری مانند شده و زیر ضربه‌ی قانون قرار می‌گرفتند، به‌ویژه هنگامی که یک پدر خانواده‌ی عبوس، که به گونه‌ای پنهان تحریک شده بود نویسنده‌ی آن را به دادگاه میکشانند. در ۱۸۹۵ نویسنده‌ی عشق و امنیت تبرئه میشود، اما ناشر آن به پرداخت ۵۰۰ فرانک خسارت به دو پدر خانواده محکوم میشود. در ۱۵ ژوئن ۱۹۰۸ دکتر الوزو به دلیل انتشار عشق سترون به ۳۰۰ فرانک جریمه و دو ماه زندان تعلیقی محکوم شد.

در جمهوری سوم نیز کتاب ممنوع در پوشش یک نشانی دروغی که هرچه بیشتر مشتری جلب‌کن باشد عرضه میشود. کاتالوگ‌ها و روی جلد کتابها از لذت دوگانه‌ی پوشیدگی و آشکاری استفاده میکردند: بهره‌جویی ا. د.، نویسنده‌ی دهها اثر برهنه از یک نورسیده‌ی زیبا (۱۸۹۰)، زیر نمایشگاه پاله رویال، سمت لولوت کوچک...

باید به نسبت «سیلاب هرزه‌نگاری» به کل کتابها در پایان سده توجه داشته باشیم: از ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۲، سالانه ۲۱ کتاب به دوزخ کتابخانه‌ی ملی سرازیر شدند. در سنجش با تولید کتابهای چاپی همین دوره، این مقدار معادل نسبت ۱ به ۱۴۰۰ است.

خطری که این تهاجم هرزه‌نگاری برای جامعه، خانواده، اخلاق و سلامت داشت، و بیش از آن که واقعی باشد خیالی بود، به وسیله‌ی مجامعی که تعدادشان روبه فزونی بود بزرگتر جلوه داده میشد. اعضای هیأت‌های مراقبت منطقه‌ای بر بساط کتابفروشیها نظارت، و علیه نویسندگان و مبلغان آثار ادبی و قیح شکایت میکردند.

پایه‌های ایستار آنان در برابر کتاب در اثری موفق جلوه‌گر میشود که در آغاز سده درآمد و طی بیست سال یازده‌بار تجدید چاپ شد. نویسنده‌ی آن، راهب لویی بتلیم، ادبیات را به دو دسته‌ی «رمانهای خواندنی» و «رمانهای دور انداختنی» تقسیم میکند. او که بیشتر به فهرست کتب ممنوع کلیسای رم توجه دارد خطابش به خانواده‌ها است تا بیشتر مراقب بی‌شرمی حاکم بر رمان معاصر باشند.

اقدام مجامع انتشار نوشته‌های عشقی را بیش از پیش دشوار ساخت و قانونگذاری سختگیرانه‌ای را باعث شد که نه فقط رمانهای هرزه‌نگارانه بلکه همه‌ی گونه‌های بیان مسایل جنسی را شامل میشد.

قانون ۱۸۹۸ که حمایت زندگی خصوصی خانواده‌ها در برابر تهدید «ادبیات ضاله» را به دادگاههای جنحه، و نه دادگاه با هیأت منصفه که بیان‌کننده‌ی افکار عمومی هستند، واگذار میکند از افکار همین مجامع الهام گرفته است.

www.tabarestan.info

## فصل هفتم

### سدهی بیستم



## کتاب و آزادی نظارت شده

در ۱۹۷۰ ژ. ژ. بروشیه، مدیر مجله‌ی ادبی (مگزین لیتر) شماره‌ی ویژه‌ی از ماهنامه‌ی خود را با این تیتر آغاز کرد: «در فرانسه سانسور وجود ندارد».

اگر منظورمان از این اصطلاح، سانسور پیش از انتشار باشد، که به وسیله‌ی سازمانی دولتی اعمال شود که قانون حق بازبینی و جلوگیری از کتابها پیش از انتشار را بدان واگذار کرده باشد، جمله‌ی بالا برای بعد از سپتامبر ۱۸۷۰ کاملاً درست است. قانون ۱۸۸۱ یک نظام آزادی از حیث اصول در مورد کتاب بنیان گذارد که در تمام سده‌ی بیستم به استثنای دو جنگ جهانی و - گهگاه - طی جنگ الجزایر بر زندگی انتشارات حاکم بود. و در عین حال، در این دوره، بوده‌اند کتابهایی که بعد از انتشار ممنوع شده‌اند، توقیف شده یا از تبلیغ آنها جلوگیری کرده‌اند، ناشرانشان با جریمه‌های متعدد و حتا زندان دچار دردسر شده‌اند.

بدین ترتیب سانسور سده‌ی بیستم «حفاظت نسل جوان»، دفاع از نظم اجتماعی، از ارتش، از امنیت دولت، احترام مقامات، احترام رؤسای دول خارجی نامیده میشود. ماده‌ی ۲۸۵ قانون جزا که تا مدتی از سده‌ی بیستم تغییری نیافت، «تحریک به جرم و جنایت از طریق نوشته‌های چاپی» را سزاوار مجازات میداند (قانون ۱۹۳۹ با تبدیل «نوشته‌های چاپی» به «مطبوعات»، کتاب را کنار گذاشت). ممنوعیت «اهانت به رئیس جمهوری»

ماده‌ی ۲۶ قانون ۱۸۸۱ در ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ و ۱۹۷۲ تایید شد و به دفعات مورد استفاده قرار گرفته است.

اما استدلال شماره‌ی یک سانسوری که خود را سانسور نمیداند استدلال حمایت از اخلاق حسنه است. محکومیت بیحرمتی به اخلاق حسنه از طرق چایی از ۱۷۹۱ پدید آمد اما فقط با نمایش یا فروش تصاویر وقیح سروکار داشت. در آغاز سده‌ی بیستم، قانونگذار که دیگر امکان توسل به قانون ۱۸۱۹ را، آن گونه که در مورد مادام بوواری و گلهای بدی ممکن شد، نداشت توانست به ماده‌ی ۲۸ قانون ۱۸۸۱ متوسل شود که در ۱۸۸۲ تعدیل شد تا بتواند همه‌ی نوشته‌ها اعم از مصور یا غیر آن را به دادگاه جنحه احاله کند. اما بیحرمتی به اخلاق حسنه از طریق کتاب همچنان در حوزه‌ی اختیارات دادگاه جنایی دارای هیأت منصفه باقی میماند.

### اخلاق‌گرایان علیه کتاب

قانون ۲۹ ژوئیه‌ی ۱۸۸۱ که در ۱۸۸۲، ۱۸۹۸ و ۱۹۰۷ قدری سختگیرانه‌تر شد در تمام سده‌ی بیستم پایه‌ای بود که قانونگذاری بر آن متکی ماند. در این میان، زیر فشار انجمنهای خانوادگی و مجامع اخلاقی که افت جمعیت - شناختی فرانسه را به گسترش آثار ضاله پیوند میدادند رشته‌ای از قوانین محدودکننده‌ی آزادی انتشار در دوره‌ی مابین دو جنگ وضع میشود.

مهمترین آنها قانون ۳۱ ژوئیه‌ی ۱۹۲۰ است که تبلیغات ضدبارداری و تحریک به سقط جنین را به هروسيله از جمله کتاب مجازات تعیین میکند. در آستانه‌ی جنگ جهانی دوم، حکومت که به دلیل خطر قریب جنگ طبق قانون ۱۹۳۹ به قدرتهای بسیاری مسلح شده بود نظام سختگیرانه‌تری را به قصد «حمایت از خانواده و زاد و ولد» برقرار کرد.

— فرمان مه ۱۹۳۹ ممنوعیت اداری [فاقد حکم قضایی] کتابهای وارد

از خارجه و به تبع آن توقیف آنها را در مرز پیش از هرگونه بازرسی یا قضاوت را مجاز میکند.

— قانون ژوئیه‌ی ۱۹۳۹ کمیسیون عمومی اطلاعات را ایجاد میکند که سانسور اخبار جنگ، جلوگیری از خدشه‌دار شدن اخلاق عمومی از طریق کتاب را به عهده دارد. جالب است که این جلوگیری زیر عنوان «حفاظت نسل» و در کنار دیگر «مفاسد خطرناک اجتماعی» چون می‌بارگی و اعتیاد قرار داده میشود.

بدین ترتیب نبرد بزرگ سده‌ی نوزدهم به این هدف که ممنوعیتهای کتاب باید نه به وسیله‌ی دادگاه جزایی بلکه به وسیله‌ی هیأت منصفه رسیدگی شوند با یک گردش قلم حکومت رادیکال آقای دالادیه\* نفی شد. جالب توجه آن که این قانون که در شرایط فوریت جنگی وضع شده بود پس از جنگ نیز همچنان به حکومت بر کار کتاب ادامه داد....

### کتاب در جنگهای سده‌ی بیستم

جنگ بزرگ: آناستازی در ۴ اوت ۱۹۱۴ فرانسه، بریتانیای کبیر، بلژیک، روسیه و صربستان وارد جنگ با آلمان و اتریش - مجارستان شدند. در همان روز مجلس نمایندگان به یک رشته اقدامات استثنایی رأی داد و به حکومت اجازه‌ی تعلیق آزادی مطبوعات را داد. فوراً دفتر مطبوعات در وزارت جنگ تشکیل شد که در سپتامبر زیر نظر وزیر آموزش عامه تحت کنترل کابینه‌ی جنگ قرار گرفت. اینک «سانسور» با همین نام وجود نداشت. نام رسمی آن «هدایت عمومی روابط با مطبوعات» است. روزنامه‌نگاران آن را «بوس» مینامند.

\* رییس جمهوری فرانسه در آستانه‌ی جنگ جهانی دوم.

در ۵ اوت ۱۹۱۴ قانونی محدودیتها و ممنوعیتها را دقیقتر کرد. اطلاعات درباره‌ی نبردها جز آنچه از طریق حکومت اعلام شده ممنوع شد. هرگونه اطلاع «که به نوعی به نفع دشمن باشد یا تأثیری مخرب روی روحیه‌ی نظامیان و مردم بگذارد» نیز چنین شد. بخشنامه‌هایی «محرمانه» در ۱۹۱۵ به بررسان دستور داد «همه‌ی آنچه به تهیج بیش از حد افکار عمومی یا تضعیف روحیه‌ی مردم و نظامیان بینجامد حذف شود».

سانسور آثار، بدون شک به این علت که در بازبینیهای پیش از انتشار پیش میامد، به بخش گاهنامه‌ها بستگی داشت. در مورد آنها هم همان معیارهایی که در مورد مطبوعات اعمال میشد برقرار بود: یادداشتهای یک سریاز ساده‌ی گاستون ریو تن به حذف هفت یا هشت صفحه داد. برداشتهایی از آنچه دیده‌ام از آلبر دوزا، سی صفحه! گردآورده‌ای از مقاله‌های رومن رولان را در ۱۹۱۵ سه نفر بررسی کردند تا سرانجام با نام فراتر از درگیریها درآمد. ناشر با حذفهای متعدد توانست اجازه‌ی انتشار را کسب کند. در سرگذشت یک جان اثر اگوست بیلی دو صفحه که نویسنده در آن به فرایند پارلمانی پرداخته بود تراشیده شد. واژه‌ی تراشیدن (échopper) به مفهوم چیدن و برداشتن، به سده‌ی پانزدهم برمیگردد. طی جنگ جهانی مرادف رایج «سانسور» شد. از تراشیدن متن هم سخن گفته میشد.

سانسور ابزار سیاسی نیرومندی شد که مخفی کردن گرایش افکار عمومی به صلح طلبی، تضعیف مخالفان، و خواباندن سرو صدای رُسواییها را امکانپذیر ساخت. از منتهاالیه راست تا منتهاالیه چپ آن را تقبیح و استهزا میکردند. در این دوره است که اسم مستعار آناستازیا برای مسخره کردن سانسور کوتاه‌بینی که به قیچی بزرگی مجهز است رواج مییابد. این نام و نماد از زمان دوری میاید. در زمان لویی هجدهم در عنوان نمایشی

ازل مرستیه عبارت «بانو سانسور...» دیده میشود. تصویر دو تیغهی قیچی نیز در همین دوره رایج میشود. در ۱۹ ژوئیهی ۱۸۷۴ آندره ژیل کاریکاتوریست این دو را درهم میامیزد و باانتشار طرحی بانوی مزبور را نمایش میدهد که ذره بین بزرگی بر دماغ دارد، سرش زیر کلاهی بدریخت پنهان است، جغدی بر شانه و قیچی عظیمی زیر بازو دارد. این طرح که در صفحهی اول نشریهی ل اکلپس منتشر میشود «آناستازی» نام دارد.

اما نام آناستازی از کجا میاید؟ دومین تکملهی دیکسیونر بزرگ پیر لاروس (۱۸۸۸) تفسیر لغوی آن را به دست داده است: «آناستازی»، نامی که به شوخی در محافل ادبی و نمایشی به سانسور داده شد. ظاهراً به دلیل قیچی درازی که بدان مجهز است و کاریکاتورش همیشه مسخره میشود، نام این خیاط زنانه به سانسور داده شده است. نام خیاط زنانه؟ بالزاک که نام قهرمانانش را با وسواس انتخاب میکرد این نام را در فیزیولوژی ازدواج به یک خدمتکار خانه داده بود. همچنین یکی از دختران بابا گوریو که بعداً کنتس دُ رستو شد و از «بی اصل و نسب» بودن رنج میبرد آناستازی نام دارد. در زمان امپراتوری دوم، فکاهی نویسان همچنان این نام را دست میانداختند و آن را به پیردختران بدخلق و مسخره نسبت میدادند. در ۱۸۷۴ ژیل کاری جز آن نکرد که، با استعداد خود، چند مضمون کاریکاتوری معمول را درهم آمیزد.

#### ۴۴-۱۹۳۹: از این سانسور به آن سانسور

الف) نقش جنگ استقراریک سانسورپیش ازانتشارکارحکومت ماقبل آخر جمهوری سوم (دالادیه) است که در آستانهی جنگ دو مصوبه صادر کرد: - قانون ۲۶ ژوئیهی ۱۹۳۹، ایجاد کمیسری عمومی اطلاعات به

سرپرستی ژان ژیرودو

– قانون ۲۷ اوت، برقراری سانسور به معنی واقعی:

«از تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۳۹ همه‌ی انواع مطالب چاپی اعم از نوشته یا تصویر که قصد انتشار داشته باشند... تحت کنترل بازدارنده‌ی سرویس عمومی اطلاعات قرار میگیرند که حق جلوگیری از انتشار آنها را خواهد داشت». سانسور مطبوعات، «آمیزه‌ای از آزادی و سختگیری بازدارنده»، بر اساس نمونه‌ی جنگ اول تنظیم شده است. مقاله‌ای (سانسور شده) از اکسیون فرانسز بر این پیوستگی تأکید دارد: «آناستازی خواب که را میبیند». در ۲۷ فوریه‌ی ۱۹۴۰ حکومت دالادیه تأکید کرد «تنها به دلیل منافع نظامی، دیپلماتیک یا نظم ملی میتوان «سیاه کردن» مطلبی را توجیه کرد». توجه کنید به واژه‌ی «سیاه کردن» (Caviardage) که جانشین «تراشیدن» جنگ اول شده است.

ب) فهرستهای اُتو پس از آتش‌بس و تسلیم فرانسه ژنرال پتن که اکثریت نمایندگان جمع شده در کازینودو ویشی تمام قدرت را به او اعطا کرده بودند رژیم خود را با اقدامهای قدرت‌نمایانه‌ی گوناگونی مستقر کرد. اداره‌ای برای امور کتاب و سانسور ایجاد شد. سانسور دولتی و نژادی (دومین قانون مربوط به یهودیان آنان را از چاپ و نشر هرگونه کتاب ممنوع کرد) یکی از ستونهای قدرت ویشی شد. کتابها باید به اداره‌ی مربوطه تحویل و اجازه‌میگرفتند. سندیکای ناشران در صورت نیاز آن را به سانسور آلمان تسلیم میکرد تا سرانجام بتوان آن را در منطقه‌ی اشغالی توزیع کرد. ممکن بود کتابی در منطقه‌ی اشغالی مجاز و در منطقه‌ی آزاد ممنوع باشد در مورد پرده‌های زیبای لویی فردیناند سلین در ۱۹۴۱ چنین شد.

در شمال، دو اداره‌ی آلمانی مجزا «در آن واحد و گاه بدون هماهنگی»

بر سانسور نشر سرپرستی میکردند:

— اداره‌ی تبلیغات رایش فرانسه، که به فرماندهی نظامی وابسته بود. سرپرست آن گرهارد هلر که بعد از جنگ خود را غیرسختگیر، فرانسه دوست و ضدنازی معرفی کرد در خاطرات خود گفت در دفتر خود گنجهی محفوظی داشته که در آن کتابهای ممنوع را حفظ میکرده است.

— سفارت آلمان، که نقش آن پیوسته زیادتر شد و سرانجام آسانگیریهای اداره‌ی تبلیغات را جبران کرد.

اساس کار سانسور در منطقه‌ی اشغالی فهرستی از آثار ممنوع بود که اداره‌ی تبلیغات منتشر کرده بود. و اساساً شامل نوشته‌های ضدآلمان نازی میشد. این فهرست بعدها با همکاری اجباری ناشران کاملتر شد و فهرست اتونام گرفت و مرجع همه‌ی ممنوعیتها و توقیفها شد. آثار مربوط به آلمان و آثار نویسندگان یهودی (فروید) یا آثاری که از فرهنگ یهود بحث میکردند ممنوع شدند. فهرست در ۱۹۴۲ تکمیل شد و در ۱۹۴۳ پیوستی به آن افزوده شد که آثار ۷۳۹ نویسنده‌ی یهودی فرانسه‌زبان را دربرمیگرفت و فروش آثار آنان مگر در مورد کتابهایی که محتوای علمی داشتند ممنوع شد. در میان این آثار، کتابهای بلز ساندرار و گابریل مارسل نیز دیده میشدند.

این فهرست برای کتابخانه‌ها نیز معتبر بود و این کتابها گاه در کتابخانه‌ها نابود و سوزانده میشدند.

پس از پایان دوره‌ی اشغال تعداد کل کتابهای توقیف شده ۲۱۵۰۰۰۰ جلد برآورد شد.

آلمانه‌ها کوشیدند اعضای حرفه‌ی کتاب را از مزایای دستگاه ممنوعیت‌های اجرا شده قانع کنند و با آنان «قرارداد سانسور کتاب» را به امضا میرسانند که امضاکنندگان آن اجازه دارند به مسئولیت خود به انتشار کتاب ادامه دهند.

ج) مقاومتها به گونه‌های مختلف انجام میشود. ناشران در مورد کتابهای ممنوع حيله‌هایی به کار می‌برند، از زیر بار نابودکردن کتابهای ممنوع درمیروند، در ازای چاپ اثر نویسندگان «نامطلوب» انتشار مطالب تبلیغاتی را قبول میکنند. برخی تجدید چاپهای آثار ممنوع را در میان تولیدات خود مخفیانه می‌گنجانند. مثلاً گالیمار کتاب برباد رفته یا فلامیون کتاب سرگذشت دو قوم را چنین چاپ کردند. کتابدارانی بودند که با وجود خطر اخراج کتابهای ممنوع را در قفسه‌ها نگه می‌داشتند هرچند آنها را از فهرستها حذف کرده بودند.

نویسندگان شمار کنایه‌ها را می‌افزودند، آنان نیز سرسائسور کلاه می‌گذاشتند یا به کلی از انجام «اصلاحات» سر باز میزدند. دُرگله که برای بحث در مورد تجدید چاپ کتاب صلیب چوبی نزد گرهارد هلر رفته بود با حذف کلمه‌ی boche [واژه‌ی محاوره‌ای و تحقیرآمیز به معنی «آلمانی»] مخالفت کرد. کتاب تجدید چاپ نشد.

برخی از نویسندگان هم کار علنی میکردند و هم کار مخفی. اما آثار مجازشان آشکارا نشان میداد همدلیشان در کدام جهت است. این در مورد کسانی مثل فرانسوا موریاک بسیار چشمگیر است که پس از انتشار دشوار پاریسی در ۱۹۴۱ با مبارزه‌ی مطبوعاتی هماهنگ کینه‌توزانه‌ای از سوی برازیلاک و رباته [که با دشمن همنوایی میکردند] مواجه شد.

اگر برخی کتابفروشان خطر واقعی فروش مخفیانه‌ی آثار ممنوع را می‌پذیرفتند بیشترشان فقط روحیه‌ی بدبینی مشتریان خود را منعکس میکردند، «مماشات و دشمنی روزبه‌روز آشکارتری نسبت به هر آنچه آلمانی است...».

مهمترین جلوه‌ی نشر مخفی «انتشارات نیمه‌شب» بود که آن را لکور و ورکور بنیان نهادند. آنان از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴، ۳۳ جلد کتاب منتشر کردند



که با نامهای مستعاری منتشر میشد که نام نویسندگان اصلی چون آراگون، آندره ژید و فرانسوا موریاک، پل الوار و غیره را مخفی میکرد و به قول ورکور که پرفروشترین اثر مخفی سالهای اشغال، خاموشی دریا، را در میان اینها منتشر کرد «حدود ۷۰ تن از بهترین نمایندگان اندیشه‌ی فرانسوی (در نظم و نثر)». این ادبیات قاچاق در اختفایی نسبی انجام میشد. چنان که ادی توما از نویسندگان نامه‌های فرانسوی مینویسد اهل قلم معمولاً چندان محتاط نیستند.



آناستازی، نماد سانسور در فرانسه.

د) تصفیه طی سالهای اشغال مطبوعات مخفی قویاً مراقب ناشران و نویسندگان متهم به همکاری با دشمن بودند. پس از آزادی پاریس در ۲۵ اوت ۱۹۴۴ از آنها خواسته شد حساب پس بدهند. در روز ۴ سپتامبر هیأت ملی نویسندگان نخستین «فهرست سیاه» خود را منتشر کرد. کتابهایی توقیف و برخی نابود شدند و برخی از نویسندگان نیز به دادگاه فراخوانده شدند و به خصوص در نخستین ماه محکومیت‌های سنگینی یافتند (هانری برود محکوم به مرگ، و بخشوده شد، اما ژرژ سوارز، پل شاک و ربر برازیلاک اعدام شدند).

نخستین فهرست آثار ممنوع از فروش در ژانویه‌ی ۱۹۴۵ شامل ۹۳ عنوان بود. در میان آنها بیشتر رساله‌های دعوت به همکاری، جزوه‌های سلین یا رباته، چگونه یهودی را بشناسیم از دُ مونتاندون؛ انگلستان چگونه جنگید پل الار و غیره دیده میشوند. بعد از این چهار فهرست دیگر هم درآمد و رویهمرفته بین ژانویه و فوریه‌ی ۱۹۴۵، ۱۹۸ اثر از فروش ممنوع شدند. با این که برخی کتابفروشیها تا مدت درازی سانسور ضمنی کتابهای همکاری با دشمن را اعمال میکردند، باید توجه داشت آثار ممنوع بیش از ده درصد کتابهای توقیف شده طی اشغال نبودند. از محاکمه‌هایی که پیش از ۱۹۵۵ برگزار شد آخرین محاکمه‌ها طبق قانون عفو اوت ۱۹۵۳ محرمانه بودند.

نشر در زمان جنگ الجزایر از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۲ نزدیک به ۲۵۰ اثر مربوط به جنگ الجزایر منتشر شدند. برای خبر دادن از جنگی که حکومت شرمسارانه آن را «رویدادها» مینامید، نشر مجبور به رقابت علنی با مطبوعات بزرگ بود. مانند این مطبوعات (به ویژه کانار آئشنه، اکسپرس، فرانس ابزرواتور، تموانیاژ کر تین تحت نظر هستند) باید با سانسوری

سیاسی مواجهه شود که به عنوان ضرورت‌های حالت فوق‌العاده و منافع عالی‌ه‌ی دولت عمل میکند.

قانون آوریل ۱۹۵۵ به مقامات اداری اجازه داد همه اقدام‌های لازم برای تضمین کنترل مطبوعات و هرگونه انتشارات و نیز فرستنده‌های رادیویی و نمایش‌های سینمایی و تئاتری را به عمل آورد.

جلوگیریها متکی بر بندهایی از قانون ۱۸۸۱ بود که میگفت: «تحریک ... نظامیان... به قصد روگردان کردن آنان از وظایف نظامی خود و اطاعتی که باید از فرماندهان خود داشته باشند...» و همچنین بر موادی از قانون جزا در مورد ممنوعیت فوریت‌دار هرگونه تهدید امنیت دولت.

تا ۱۹۶۲، ۲۵ کتاب توقیف یا ممنوع شدند که نزدیک به همه‌ی آنها را فرانسوا ماسپرو و نشر نیمشب منتشر کرده بودند. مضمون این آثار محکوم کردن شکنجه (مسأله، قانقاریا)، جنایتهای «آرامسازی» (نوربرگ برای الجزایر)، سرکوب قضایی (مرگ برادران من)، سیاست استعماری (سال پنج انقلاب الجزایر)، یا در دفاع از نافرمانی یا ترک خدمت (امتناع، کمیته‌ی ترک خدمت، بیابان سپیده‌دم) بود.

در ۱۲ فوریه‌ی ۱۹۵۸ مسأله اثر هانری الگ طی یک کمیته مطبوعاتی کمیته‌ی موريس ادن توزیع شد (کمیته نام خود را از یک کمونیست دانشگاهی گرفته بود که او را یک افسر چترباز به قتل رسانده بود). از بهار ۱۹۵۷ مطبوعات شروع به هشیارکردن افکار عمومی فرانسه در مورد روشهایی کرده بودند که بخشی از ارتش در الجزایر به کار میبرد، و آن کاربرد منظم شکنجه به هنگام بازجوییها و اعدامهای سریع بود. ظرف چند هفته ۶۰۰۰۰ نسخه از کتاب به فروش رسید. تصمیم به توقیف کتاب گرفته شد و در مارس دستور آن به عنوان «مشارکت در طرح تضعیف روحیه‌ی ارتش به قصد تباه کردن دفاع ملی» صادر شد. از مارس تا فوریه

۱۹۵۹ کتاب در ۱۶ کشور خارجی منتشر شد و دومین چاپ فرانسوی همراه مقاله‌ی توقیف‌شده‌ای از سارتر در آوریل در لوزان درآمد. عملکرد سانسور چندان منسجم نمی‌نماید. برخی از آثار در فرانسه مجاز اما در الجزایر ممنوع هستند. یکی از این موارد رمان ژاک لانزمان، مسافران سیدی براهیم بود.

این مبارزه، که کمتر مبارزه‌ی آزادی بیان با سانسور است تا مبارزه‌ی ضداستعماری علیه یک جنگ «کشیف»، در اساس به وسیله‌ی دو ناشر، فرانسوا ماسپرو و جروم لندن از نشر نیمشب، پیش میرفت. اما در حالی که اولی، رزمنده‌ی چپ افراطی و جهان‌سومی، ضدیتی قویاً «سیاسی» با سانسور داشت دومی به دلایلی اخلاقی با ممنوعیتها و توقیفها نبرد میکرد. آنان، در میانه‌ی سده‌ی بیستم، دو سنخ نمایاننده‌ی دشمنان و تخطی‌کنندگان از سانسور سیاسی هستند.

### استدلالی پاسخ‌ناپذیر: حفاظت نسل جوان

روز بعد از رهایی از اشغال آلمانها، نظام کتاب به همان حالتی برگشت که در آخرین روزهای جمهوری سوم بود و رکن مهم آن قانون ژوئیه‌ی ۱۹۳۹ بود. قانون ژوئیه‌ی ۱۹۴۹ درباره‌ی انتشارات ادواری و غیر آن که «اساساً» مخاطب آنها «کودکان و نوجوانان» باشند، آن را تشدید کرد.

ماده‌ی ۲ مقرر میکند که انتشارات برای کودکان و نوجوانان نباید شامل هیچ تصویر یا گزارش یا سرگذشت یا پاورقی یا مطلبی باشند که به نوعی مبلغ راهزنی، دروغ، دزدی، تنبلی، هرزگی یا هر عملی که جرم و جنایت دانسته میشود یا از گونه‌ی تخریب روحیه‌ی کودکان و جوانان است یا (بنابه افزوده‌ی نوامبر ۱۹۵۴) مبلغ و پرورش‌دهنده‌ی پیشداوریهای نژادی است.

یک کمیسیون نظارت تشکیل شد. از هر کتاب چاپ شده باید پنج نسخه به این کمیسیون که در وزارت دادگستری مستقر بود تسلیم میشد. بنابه ماده‌ی ۱۴ پیشنهاد، دادن، یا فروختن همه‌ی انتشاراتی که به نوعی به دلیل خصلت هرزه‌نگارانه یا وقیح خود برای جوانان خطری داشته باشند ممنوع و منجر به مجازات زندان یا جریمه میشود. گذشته از این، نمایش این انتشارات در ملأعام در بیرون یا داخل مغازه‌ها و دکه‌ها یا تبلیغ کردن برای اینها با همین شرایط ممنوع شده است. فرمان دسامبر ۱۹۵۸ که چندروز پس از انتخاب ژنرال دوگل به ریاست جمهوری پنجم صادر شد این احکام را از چند حیث تشدید میکند.

– نمایش این گونه آثار «در هر جا که باشد» ممنوع است.

– تبلیغ آنها «به هر شکل» ممنوع است.

همان ماده‌ی ۱۴ توقیف آثار مشکوک به وسیله‌ی پلیس قضایی را «پیش از هرگونه تعقیب قانونی» مجاز میسازد.

ژان ژاک پوور مینویسد این کاملترین اسلحه در نوع خود بود که تا این زمان ساخته شد. اسلحه‌ای که گارسون آثار بد آن را چنین تحلیل میکند: «ممنوعیت نمایش در داخل مغازه، حتا اگر کتاب در یک و بترین بسته باشد و فقط عنوان آن را بتوان خواند،... ممنوعیت ناشران از گنجاندن اثر در فهرستنامه‌ی خود به علت منع «هرگونه تبلیغ»: هرگز دستگاه مقابله با آزادی اندیشه و نوشتن بیشرمانه‌تر از این تحقق نیافته است». البته فروش کتابهای مزبور ممنوع نشد، اما دیگر به هیچ وجه وجود علنی نداشتند... ماده‌ی دیگری به وزیر کشور اختیار سانسور میدهد: «انتشارات مشمول این ممنوعیتها از روزنامه‌ی رسمی اعلام میشود... کمیسیون مسئول نظارت انتشارات کودکان و نوجوانان اختیار تعیین آثاری را که چنین ممنوعیتی در مورد آنها موجه است دارد».

داستانهای مصور دارای علامت سانسور قانون ۱۹۴۹ نقشی تعیین‌کننده در تکامل بخشی از کتابها که در درجه‌ی اول متوجه نسل جوان بودند داشت و آن نشر داستانهای دنباله‌دار مصور است.

این قانون به ورود کتابهای مصور از مبدأ آمریکا ضربه‌ی متوقف - کننده‌ای وارد کرد. پدر مادران و مربیان با انواع گرایشهای سیاسی گوناگون این کتابهای «ساخت» آمریکا را که «بچه‌های معصوم» را اغوا میکردند مثل سیاه در مقابل سفید در مقابل کتابهای مصور پذیرفتنی متکی بر «فرهنگ اروپایی» قرار میدادند. و اغوای آدمهای معصوم نام کتاب موفق از دکتر فردریک ورتام بود که زمان جدید [مجله‌ی سارتر] در شماره‌ی اکتبر ۱۹۵۵ خود بخش مهمی از آن را با نام کتابهای فکاهی جنایی و نسل جوان آمریکا ترجمه کرد.

پویایی کتابهای دنباله‌دار مصور فرانسوی - بلژیکی که نشانه‌ی آن فراوانی و موفقیت مجموعه‌هایی است که ناشران مجموعه‌های تن‌تن و سپیرو تولید کردند در متن بینشی قویاً «کودکانه» از جهان (به مفهوم آن در قانون ۱۹۴۹) جای داشت. «فرهنگ پیشاهنگی» که نزد نویسندگان و ناشران متضمن خودسانسوری نیرومندی بود.

پس دنباله‌دارهای مصور هم باج خود را به سانسور دادند. در ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ مجله‌های تارزان، دونالد، فانتوم، ماندراک تصفیه و حذف شدند. در ۱۹۶۳ تجدید چاپ ۲۰ مجموعه‌ی لاکی لوک تا حد نیمی از صحنه‌ها سانسور شد، هاراگیری ممنوع شد، و غیره.

### دوره‌ی سانسور افراطی؟

سکوت در مورد همکاری با دشمن در جمهوری چهارم، پس از آن که تلاطمهای ناشی از تصفیه آرام گرفت، سانسوری حول سکوت در

مورد نوشته‌های محکوم شده به دلیل همکاری با دشمن سرگرفت. در پایان ۱۹۴۸، اطلاعاتی علیه فرنان سورلوی ناشر آشکار شد که با حکم دادگاه در ۱۵ ماه مه برای از سرگرفتن کار خود به عنوان ناشر، موجب آزدگی افکار عمومی در سطح ملی شد، و در ۲۰ دسامبر موريس باردش به دليل انتشار کتابش نورنبرگ يا ارض موعود که تمام نسخه‌های آن توقیف شدند تحت تعقیب قرار گرفت.<sup>۱۵</sup> سلین که با پناهنده شدن به دانمارک از بازداشت گریخته بود در ۱۹۵۰ بنابه حکم دادگاه به یک سال زندان و ۵۰۰۰۰ فرانک جریمه محکوم شد، اما در آوریل سال بعد دادگاه نظامی او را عفو کرد و در ژوئیه به فرانسه برگشت. در بهار ۱۹۵۲ گالیمار تمام آثار او به استثنای چهار جزوه را تجدید چاپ میکند.

کتابخانه‌های برخی مناطق سانسوری پنهانی روی این ادبیات اعمال میکنند و بعدها میبینیم در برخی مناطق کمونیستها در کتابخانه‌هاشان آثار مقامهای کنار گذاشته شده یا روشنفکران ناراضی را «برچین» میکنند.

جمهوری چهارم علیه هرزه‌نگاری نبرد علیه سانسور جای دیگری پیش رفت. ترجمه‌ی فرانسه‌ی دو کتاب هنری میلر: مدار رأس الجدی در انتشارات دوشن که ناشر پرشور و شر جوانی به نام موريس ژیرودیا آن را اداره میکرد و مدار رأس السرطان در انتشارات دُ نوئل باعث میشود انجمن عمل اخلاقی و اجتماعی که یک مهندس و پدر خانواده، به نام دانیل پارکر آن را بنیاد نهاده بود شکایتی علیه آن تسلیم کند. آثار تجاری سانسور هیچ تغییری نکرده است: «هشت روز پس از طرح قضیه‌ی میلر در دادگاه ۱۵۰۰۰ نسخه از جدی فروخته شد...».

در ۱۶ نوامبر ۱۹۴۶ ژیرودیا و میلر در برابر دادستان برگونون حاضر و طبق قانون ژوئییه‌ی ۱۹۳۹ متهم به بیحرمتی به اخلاق از طریق کتاب شدند. در ۱۶ اوت ۱۹۴۷ یک قانون عفو منجر به منع تعقیب می‌شود. در ژوئن ۱۹۵۰ مدار رأس‌السرطان از نو تحت تعقیب قرار می‌گیرد، از قرار عدم صلاحیت استفاده می‌کند...

در پاییز ۱۹۴۶ کتاب «آمریکایی» دیگری رسوایی به پا کرد: بر گورت تف می‌کنم اثر کسی به نام ورنون سالیوان. ژان دالومین ناشر و بوریس ویان که آن را ترجمه کرده بود رسوایی را دامن می‌زنند. اما در آغاز ۱۹۴۷ دانیل پارکر کتاب را به دادگاه کشاند. وقتی در آوریل ۱۹۴۷ نسخه‌ی حاشیه‌نویسی شده‌ی کتاب نزد زن جوانی کشف شد که عاشقش او را خفه کرد رسوایی تشدید شد. عملیات از نظر تجاری موفق است: «بدون تردید در پایان ۱۹۴۷ بیش از صد هزار نسخه فروش رفته بود». اما مطبوعات برآشفته‌اند: نویسنده اظهار می‌کند «من قاتل نیستم»... بوریس ویان و ناشرش هم از قانون عفو ۱۶ اوت ۱۹۴۷ بهره جستند.

این دو رسوایی پیش‌درآمدی بیش نبودند. در ۱۹۵۰-۱۹۴۹، در نتیجه‌ی قانون ۱۹۴۹ که به وزیر کشور اجازه میداد بدون تأخیر با وساطت تیپ اجتماعی عمل کند، سانسور تشدید می‌شود.

طبق یک حکم وزیر کشور به اتکای قانون ۱۸۸۱ در مورد آثاری که از خارج کشور می‌آید فروش نشریه‌ی سکوس در محدوده‌ی مرزهای فرانسه ممنوع می‌شود. در ۲۴ ژانویه‌ی ۱۹۵۰ طبق دستور کمیسیون تحقیق قاضی بوره، متن حروفچینی شده و قسمتی از چاپ شده‌ی آن توقیف شدند و قرار عدم صلاحیتی که به تعقیب خاتمه داد پیش از ۱۹۵۷ پادرمیان نگذاشت.

در نوامبر ۱۹۴۸ بوریس ویان متهم به خدشه‌دار کردن اخلاق حسنه



شد و در مه ۱۹۵۰ او و ناشرش به دلیل نشر برگورت تف میکنم و پوست همه‌ی مرده‌ها مثل هم است در محاکمه‌ی غیرعلنی هر یک به ۵۰۰۰۰۰ فرانک جریمه محکوم شدند.

در اینجا جز برخی از کتابها و نویسندگانی را که در سالهای پنجاه - شصت محکوم شدند یاد نمیکنیم:

- مکانیک زنها. نویسنده در ۱۹۵۰ به هشت ماه زندان تعلیقی و ۲۰۰۰۰۰ فرانک جریمه محکوم شد و دستور توقیف و نابود کردن کتاب نیز صادر شد.

- گلچین عشقی از انتشارات شمال - جنوب

- یازده هزار «عصا» از گیوم آپولینر در ۱۹۴۸ با نشانی جعلی هلند تا میانه‌ی دهه‌ی شصت بلاانقطاع محکوم بود. در ۱۹۷۰ رژیم دفورژ آن را همراه با تبلیغی تجدید چاپ کرد که میگفت «از دسترس خردسالان دور نگه دارید».

- دانشسرای کلیتون از کانی اوها را که مترجم آن به ۳۰۰۰۰۰ فرانک جریمه، ناشر به سه ماه زندان تعلیقی و ۴۰۰۰۰۰ فرانک جریمه؛ چاپخانه‌دار به ۲۵۰۰۰ فرانک محکوم شدند. کتاب تا پایان سالهای شصت چندین بار محکوم شد.

- تاریخ چشم اثر لرد آس (ژرژ باتای) که با نشانی جعلی بورگس ۱۹۴۱ چاپ شد. در واقع در ۱۹۵۰ در پاریس منتشر شده و تا نیمه‌ی دهه‌ی شصت چندبار محکوم شد.

- لولیتا اثر ولادیمیر نابوکوف (فروش نسخه‌ی به زبان انگلیسی جزو ۲۵ عنوان از نشر المپیا، در فرانسه ممنوع شد. در ۱۹۵۸ ممنوعیت فروش لغو شد. ترجمه‌ی فرانسه، چاپ گالیمار مسأله‌ای نداشته است).

ناشر جوانی به نام ژان ژاک بوور با شروع به انتشار مجموعه‌ی آثار

مارکی دوساد به انجمن «ناشران حاشیه‌ای» می‌پیوندد که باعث نگرانی خیال مقامات بودند. محکومیت دوهزار روز سدوم در مه ۱۹۵۴، در ۱۹۵۶ به علت نقص در رویه‌ی قضایی لغو شد. پیروزی کوچکی بود. پوور در همان سال با وکیل مدافع خود موریس گارسون در برابر دادگاه حاضر شد تا در مورد چهار عنوان از خود دفاع کند: فلسفه در اتاق خواب، ژوستن جدید، ژولیت، و دوهزار روز سدوم. در ژانویه ۱۹۵۷ ناشر محکوم به جریمه‌ای سنگین و نیز ضبط و انهدام نسخه‌های اثر می‌شود. دادگاه تجدیدنظر بدون آن که حکم را لغو کند با تعویق آن موافقت می‌کند که در واقع منع تعقیب به شمار می‌آید.

در پایان سالهای پنجاه ابزار اصلی سانسور همچنان قانون ۱۹۴۹ بود که قانون ۱۹۵۸ آن را تشدید کرد. سانسور پس از انتشار به همان اندازه که مراقب بود به نام حفاظت از خردسالان به کتاب حمله کند به همان اندازه در این زمینه هیچ کاری نمی‌کرد. چنین است که در ۱۹۶۲ بازرسان پلیس به دکه‌ی «لذت زندگی» وارد می‌شوند و در یک ویترین بسته که روی آن نوشته شده بود «دست زنید» پنج اثری را که پوور چاپ کرده بود کشف می‌کنند، که تبلیغ همه‌ی آنها ممنوع بود. ماسپروی کتابفروش ۳۰۰ فرانک جریمه می‌شود!

قانون ۱۹۵۸ اجازه می‌دهد فرهنگ جنسیت‌شناسی دُل دوکا، چهار مرتبه به دلیل عدم تحویل قبلی کتاب و تبلیغ علنی محکوم شود. اشکهای عشقی ژرژ باتای نیز که آن را هم پوور چاپ کرده بود، به علت تبلیغ غیرقانونی محکوم می‌شود، و از این قبیل در آغاز سالهای شصت، و در زمانی که اخلاقیات زیاد مطرح نیستند، سانسور پس از انتشار همچنان روی کتابهای عشقی دارای مصرف جاری اعمال می‌شود، از قبیل تجمل در حرمسرا، بی‌قید و بندها، دیوانگیهای عشق،

مدرسه‌ی لذت، همه بین ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ دست‌کم چهار بار محکوم شدند. در پایان دهه، تعداد کتابهای تحت تعقیب کاهش یافت: ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ آخرین سالهای «بزرگ» سانسور پس از انتشار در فرانسه هستند و بیش از ۶۰ حکم در این دو سال صادر شد. در دهه‌ی هفتاد روزه‌روز بیشتر محتاطانه انجام میشود بدون آن که به کلی ناپدید شده باشد. هنوز کتابهایی ممنوع یا تعقیب قانونی میشوند: *عدن عدن* از پیر گیوتا؛ *قصر آخرین شام*، از برنار نوئل؛ *برای آزادی برزیل* از کارلوس ماریگلا؛ *زندانیهای آفریقا* از ژان پل آلاتا، و غیره. در ۱۹۷۵، *تاریخ O* در کتابفروشیهای بروکسل توقیف میشود چرا که از ۱۹۶۵ در آنجا ممنوع بوده است. در ۱۹۷۷ فرانسوا ماسپرووی ناشر میتواند اعلام کند که از ۱۹۶۹ تاکنون ۲۱ کتاب از کتابهایش ممنوع بوده‌اند.

### سانسور در فرانسه‌ی امروز

از سالهای هفتاد تا پایان سالهای هشتاد، قانونگذاری مطبوعات و ارتباطات که استخوانبندی آن همان قانون ۱۸۸۱ است با ماده‌های قانونی مختلفی تکمیل میشود که به زمینه‌های زیر مربوط میشوند:

— اهانت نژادی؛

— تحریک «به تبعیض نژادی، به نفرت یا خشونت علیه شخص یا گروهی از اشخاص به دلیل اصلیت آنان یا تعلق یا عدم تعلقشان به یک قوم، ملت، نژاد، یا دین معین» که میتواند یک سال زندان و ۳۰۰۰۰۰ فرانک جریمه در پی داشته باشد.

— دفاع از جنایات جنگی؛

— انکار جنایتهای علیه بشریت [منظور عمده اقدامات نازیها علیه

یهودیان است.] م

سانسور عقاید نژادپرستانه ما خصلت سانسوری این قانونگذاری را نفی نمیکنیم که در واقع پاسخی است به «حیرت» روشنفکران، به ویژه تاریخ‌نویسان، «هنگامی که در پایان سالهای هفتاد دیده شد برخی اشخاص که بدون تردید میتوان نام روشنفکر را به آنان اطلاق کرد واقعیت نسل‌کشی یهودیان طی جنگ جهانی دوم، و اتاقهای گاز، را گاه نفی یا مورد تردید قرار میدهند». به دنبال مقاله‌ای که در یک بررسی انکارگرایانه [انکار نسل‌کشی یاد شده] با عنوان «اسطوره‌ی انهدام یهودیان» منتشر شد یک حکم دادگاه به تاریخ اکتبر ۱۹۹۰ این خصلت سانسور را روشن کرده است: «اقدامهایی چون توزیع شماره‌های بررسی مورد بحث، گذشته از اقدام به فروش یا نمایش آنها در محلهای تجمع همگانی، به خودی خود مسبب معضلات غیرمجازی است که ماهیت تهدید نظم عمومی را دارند».

یکی از ناسازه‌های انکارگرایی این بوده که کسانی را مجبور به سلوک سانسورخواهانه میکند که دشمنان «طبیعی» آن هستند: «چپها» و به ویژه روشنفکران. پس از تصویب قانون گیسو چندین تاریخ‌نویس در مورد این جلوگیری ابراز مخالفت کرده‌اند (لیبراسیون، ۲۸ آوریل ۱۹۹۴). سانسور اینک نسبی است: اثر هیتلر، نبردمن، در کتابفروشی در دسترس است، و نیز تعدادی از نوشته‌های انکارگرایانه.

هرزه‌نگاری مبتذل سانسور ادبیات هرزه نیز امروز محتاطانه‌تر شده و به منع عرضه‌ی برخی عنوانها قناعت میکند: کافی است بگوییم دوهزار روز سدوم یا تاریخ چشم که آنها را پورر، که در این زمینه خبره است، از «قبیحترین ممکن» طبقه‌بندی میکند اکنون در مجموعه‌های جیبی چاپ شده‌اند. پورر در جلوه‌های جدید سانسور خود متن هرزه‌نگارانه‌ی

کوچکی را گنجانده که به اندازه‌ی کافی برچین شده هست، بی آن که مسأله‌ای بیافریند.

قانونگذاری سال ۲۰۰۰ قانون جزای جدید که حاصل پنج قانون ۱۹۹۲ است و قانون ۱۹۹۳ آن را تعدیل کرده از مارس ۱۹۹۴ به اجرا گذاشته شده است.

گرایش این قانون در آنچه به مطبوعات و نشر مربوط است گاه به عنوان لیبرال‌ترین قانونی که فرانسه تاکنون به خود دیده ستایش شده است. اما از دیدی دیگر خلاف آن گفته شده و گنجاندن یک ماده که آن را پوور «شاهکار سانسور» وصف میکند محکوم شده است. و آن ماده این است: «تولید، حمل و نقل، توزیع پیامی با خصلت خشونت‌آمیز یا هرزه‌نگارانه یا تهدیدکننده‌ی جدی شرافت انسانی، به هر وسیله و طریق که باشد یا تجارت چنین پیامی در صورتی که احتمال مشاهده، یا دریافت آنها به وسیله‌ی خردسالان وجود داشته باشد سه سال زندان و ۵۰۰۰۰۰ فرانک جریمه خواهد داشت...».

بخشنامه‌ی مه ۱۹۹۳ تأیید میکند که با این ماده، «دامنه‌ی جرم وسیعتر» از ماده‌ی ۲۸۳ قانون قدیم است.

پوور با تأکید روی ابهام‌واژه‌ها («پیام»، «هرزه‌نگاری»، «خشونت») یادآور میشود که «برخلاف آنچه به فکر میرسد، کارایی نظام سانسور نه به دلیل دقیق بودن آنچه اعلام میکند، بلکه به عکس، در اثر ابهام آن افزایش مییابد».

در این زمینه، ابهام‌عبارتی مانند «احتمال مشاهده یا دریافت به وسیله‌ی خردسالان» در عرصه‌ی کاربردی بسیار گسترده چندان عجیب نیست.

در مورد افراط‌گرایان تا مارس ۱۹۹۴، تاریخ اجرای قانون جدید، توقیف نوشته‌ای از منشأ خارجی و خلاف اخلاق حسنه در مرز می‌توانست متکی بر ماده‌ی ۲۹۰ قانون قبلی باشد. این ماده تجدید اعتبار نیافت. به جای آن ماده‌ی ۱۴ قانون ۱۸۸۱ که به وسیله‌ی قانون مه ۱۹۳۹ تعدیل شده، همیشه به اعتبار خود باقی بوده است. و آن به وزیر کشور اختیار می‌دهد ورود هر نوشته‌ای، ادواری یا غیر آن، به فرانسه را که متضمن خطری برای نظم عمومی باشد ممنوع کند. جلوگیری زیاده‌روانه از ورود توضیح‌المسائل یک مرجع اسلامی به نام حلال و حرام در اسلام در مه ۱۹۹۵ واکنش‌های گوناگونی در مطبوعات و در عالم نشر برانگیخت. پانزده روز بعد این اقدام نقض شد. در سپتامبر ۱۹۹۵ در مورد کتاب سفید درباره‌ی سرکوب در الجزایر، که ممنوعیت آن به وسیله‌ی ژان لویی دبره وزیر کشور اعتراض مشترک چهار ناشر - ارلثا، لادکدورت، مینوی و اسپری - را برانگیخت ماجرای مشابه پیش آمد.

آینده‌ی سانسور نشر در اینترنت؟ قانون جدید در آخر در مورد تخلفهایی که به وسیله‌ی یک رسانه‌ی سمعی بصری انجام شود پیش‌بینی‌هایی میکند، «این بسط، از جمله اجازه‌ی جلوگیری از تخلف را در صورتی که به وسیله‌ی یک سرویس انتقال از دور انجام شود می‌دهد. در ۱۹۹۳ قانونگذار هنوز ابعاد قضیه را درست ندیده بود. امروز اینترنت و آزادی بدون کنترل آن است که رودرروی سانسور است. این بود که در فوریه‌ی ۱۹۹۶ پخش کتاب دکتر گابلر در مورد سرطان فرانسوا میتران رئیس جمهور فرانسه روی اینترنت که افشاگریهایی در برداشت که رسوایی‌آمیز تلقی میشد، باعث احضار یکی از مسئولان «سپیرکافه» به دادگاه شد. چون قانونگذاری مناسبی وجود نداشت، او بر این اساس

استدلال کرد که واقعیتهای مزبور هیچ ربطی به توزیع یاد شده برای توقیف مواد اطلاعاتی ندارد.

کسانی که برای آزادی بیان «در نشر» مبارزه میکنند بی تردید فردا خود را در عرصه‌هایی خواهند یافت که جز رابطه‌ای دورادور با کتاب ندارند.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## نتیجه گیری

تحول سانسور کتاب، از آغاز صنعت چاپ تا روزگار ما، خصیلت اقتضایی و بر حسب موقعیت این نهاد را نشان داده است. گوناگونی سانسور بازتاب گونه گونی تاریخ است.

پس پایه‌ی اصولی آن چیست؟ کسانی که برایشان دیگر مطلقاً نه در سیاست و نه در اخلاق وجود ندارد پاسخ می‌دهند: هیچ. دیگران برعکس فکر میکنند سانسور در جهانی جای دارد که مطلقاً بر آن حاکم باشد: خدا، انسان، آینده. پس هر نوشته‌ای را که در بردارنده‌ی تهدیدی علیه این اعتقاد باشد میتوان «گفتار ضاله» دانست.

یادآور شدیم که این برای کتاب افتخار بزرگی است که فکر شود قادر است سرنوشت انسانها را تغییر دهد. آیا کتاب میتواند محرک جنایت، دزدی، خوبی یا بدی شود؟ به چه شیوه؟ خود اندیشه‌ی سانسور مستلزم اعتقاد به این است که مارکی دُ ساد منجر به قباحث میشود و پل کلودل منجر به فرشته خوبی. چه توهمی! در جریان دادگاه مربوط به آثار ساد در ۱۹۵۶، ژان پلان به رئیس دادگاه یادآور شد: «این مهم نیست کدام کتاب خطر منجر شدن به فساد را دنبال می‌آورد». زندگیهای بیشماری در رمانهای معمولی نشان داده شده‌اند. و چه بسیار جنایتها که کسانی مرتکب شده‌اند که انجیل در دست داشته‌اند. پس روشن است که کتابی که ممنوع میشود هرگز آن نیست که باید میشد. در این چشم انداز تنها سانسور مؤثر آن



گونه‌ای خواهد بود که هر نوع گفتاری را ممنوع کند. این آرمانشهری بود که در رمان ری برادبری، *فارنهایت ۴۵۱* دنبال می‌شد!

سانسور به عنوان دخالت اقتدارگرانه در گردش ارتباطات، همیشه بیش و کم برای گفتمانی که می‌خواهد جلوگیری آن شود نابسند است. این همان بلاهت معروفی است که دشمن خود را محکوم می‌کند و عملکرد آن را دیده‌ایم. اما درست نخواهد بود که نگرشی ثنوی به امور داشته باشیم: دنیای سانسور و دنیای کسانی که آن را نفی می‌کنند سیاه و سفید نیستند. در آن بیشتر یک رابطه‌ی قدرت را می‌بینیم. چاپ‌کنندگان، ناشران، کتابفروشان حاشیه‌ای، عاصیان و طغیانگران، در مقابل اقتداری که میکوشد آنان را وادار به سرخم کردن کند میکوشند ضد قدرتی را ابراز کنند که بیشتر از ضرورت‌های اقتصادی الهام می‌گیرد تا از آرمانی آزادخواهانه. اما چون با تخطی از مقررات بیشتر ضربه نصیبشان می‌شود تا پول، پس باید انگیزه‌ی دیگری در آنان جست. با دنبال کردن رشته‌ی اعصار و قرون در آنان، از دوره گرد هوگنوی سده‌ی شانزدهم تا مثلاً موریس ژیرودیا، مذاق و مشربی را کشف می‌کنیم که بدون تردید نیروی محرکه‌ی زندگی آنان است. اینان کسانی هستند که تاریخ سانسور را می‌سازند.

این اندیشه‌ها به پرسشی که برخی کسان مطرح می‌کنند پاسخ نمی‌دهند: آیا جامعه می‌تواند بدون مقرراتی برای اندیشه‌هایی که آن را تغذیه می‌کنند و گاهی نیز برمی‌آشوبند وجود داشته باشد؟ یا شاید ترجیح دهیم چنین بگوییم آیا قدرت را می‌توان بدون توسل به این ابزار دخالت در ارتباط که سانسور نامیده می‌شود اعمال کرد؟

در حالی که همه مدعی ضدیت با سانسور هستند کسانی هم پرسشهای دیگری مطرح می‌کنند: آیا باید به اندیشه‌های نژادپرستانه آزادی بیان کامل داد؟ آیا روزی خواهد رسید که سانسور به درستی سیاسی گفتارها

پپردازد، استفاده از واژه‌های آمریکایی را ممنوع کند، در متن یا تصویر به دنبال کمترین نشانه‌های خشونت بگردد، به بهای مقررات قضایی دفاع از شکار یا توتون را ممنوع کند؟

سانسور، آشکارکننده‌ی عدم کمال جامعه‌های انسانی، گواه وجود این توهم است که کمال - یا هر چیزی شبیه آن - از طریق اقدامهای مقیدکننده دسترسپذیر است. ما افزایش نگرانی اخلاق‌گرایان برای درستی و خلوص و سلامت را در سده‌ی نوزدهم دنبال کردیم. سانسور جایگاه یک توهم خطرناک است، دقیقاً همان توهمی که دیکتاتورهای آمرانشهرها را بنیاد مینهد و آن توهم این است که هماهنگی از منع زاده میشود.

در فرانسه نبرد سده‌ی بیستم بر سر خدشه‌دار کردن اخلاق حسنه بیهوده از کار درآمد. اما هنوز نادرند مخالفانی با سانسور مانند ژان ژاک پورور که نخواهند بین قباحتی که ارزشی هم همراه دارد و آن که ندارد و مسأله‌ی اصلی را پیش می‌آورد تمایز نهند: «مدافعان و مخالفان چون هربار در خط ارزشی ادبی باز می‌افتند فرایند واقعی را تا بی‌نهایت تکرار میکنند... آیا هیچ‌گونه توجیهی برای کمترین ممانعتی در راه آزادی بیان وجود دارد؟»

باید نتیجه‌گیری کرد. برای نخستین بار پس از پنج سده در فرانسه دیگر جز در مورد چند اثر هرزه‌نگارانه که عرضه یا فروش آن به خردسالان ممنوع است و نیز چندتایی اثر «دارای منشأ خارجی» که بنابه حکم وزارت کشور ممنوع شده‌اند سانسور کتاب وجود ندارد. گاه میتوان چنین اندیشید که این ناپدید شدن کمتر ناشی از خواست قدرت سیاسی است تا تأثیر تکامل اخلاق و جامعه.

پس آیا نمیتوان گفت کتاب به این علت از سانسور نجات یافته که اخلاق جامعه این آزادی را ممکن کرده، یا به این علت که تأثیر آن بر

جامعه نسبت به تأثیر تصویر سمعی بصری چنان ضعیف شده که دیگر هیچ‌گونه خطری برای نظم عمومی، برای اخلاق حسنه و برای وجدانها پیش نمیآورد؟

پاسخ هرچه باشد، و آن از چارچوب این کتاب بیرون است، وسایل ممانعت‌کننده‌ای که بازگشت سانسوری از نوع سالهای پنجاه [میلادی] را مثلاً در اثر یک واژگونی سیاسی ممکن سازند هنوز به جای خود باقی هستند: ممنوعیت برخی آثار منتشر شده در خارج، ممنوعیت یا توقیف آثار هرزه یا خشن در کتابخانه‌ها و کتابفروشیها به نام حفاظت از نسل جوان، و غیره.

گزارشی از «گزارشگران بدون مرز» در ۱۹۹۵ منتشر شد که یادآور میشد در ۱۹۹۴، ۱۰۳ روزنامه‌نویس به قتل رسیده و ۱۳۰ تن زندانی شده‌اند که نشان میدهد در جهان «فقط بیست‌تایی از کشورها میتوانند به خود ببالند که به آزادی بیان احترام میگذارند». اینجا کتاب، گاهنامه، و به طریق اولی تلویزیون که قدرتها بیشتر روی آنها نظارت دارند موقعیت واحدی دارند. بنابر «قانونی» که در این کتاب عملکرد آن را دیدیم، ممنوعیتی که چشمگیر و تماشایی نیز باشد جز این که به اثر محکوم شده همان قدر شهرت ببخشد کاری نمیتواند بکند. این نیز هست که در آستانه‌ی سده‌ی بیست و یکم، سانسور هنوز چشم‌اندازی بس نگران‌کننده پیش چشم میآورد. به نظر میرسد کشاندن کسانی که قربانی شده‌اند به آزمایش و به نبرد برای آزادی مطبوعات روش خوبی برای ادامه دادن این تاریخ پنج سده‌ای است که آن را مرور کردیم.

## کتابنامه

- Belin J.-P., *Le commerce des livres prohibés à Paris de 1750 à 1789*, Paris, Belin, 1913.
- Bécourt D., *Livres condamnés, livres interdits. Régime juridique du livre. Outrage aux bonnes mœurs. Arrêtés d'interdiction*, Paris, Cercle de la Librairie, 1972.
- Bély L. (sous la dir. de), *Dictionnaire de l'Ancien Régime*, Paris, PUF, 1996.
- Carrier H., *La presse de la Fronde (1648-1653) : Les mazarinades*, 1 : *La conquête de l'opinion*, 2 : *Les hommes du livre*, Genève, Droz, 1989-1991, 2 vol.
- Censure et le censurable (La), *Communications*, n° 9, 1967.
- Censures, de la Bible aux larmes d'Éros*, Paris, Éd. du Centre Pompidou/BPI, 1987.
- Chartier R., Martin H.-J. (et al.), *Histoire de l'édition française*, 4 vol., Paris, Promodis, 1982-1984. [essentiel, abrégé : HEF].
- Code pénal. Nouveau Code pénal. Ancien Code pénal*. Annotations de jurisprudence et bibliographie par Yves Mayaud, Paris, Dalloz, 1994-1995.
- Darnton R., *Édition et sédition. L'univers de la littérature clandestine au XVIII<sup>e</sup> siècle*, Paris, Gallimard, 1991 [et tous les ouvrages de cet auteur...]
- De Bujanda J. M. (et al.), *Index de l'université de Paris 1544-1556*, Sherbrooke-Genève, Centre d'étude de la Renaissance-Droz, 1985.
- Drujon F., *Catalogue des ouvrages, écrits et dessins de toute nature poursuivis, supprimés ou condamnés depuis le 21 octobre 1814 jusqu'au 31 juillet 1877*, Paris, Rouveyre, 1879.
- Dury M., *La censure*, Paris, Publisud, 1995.
- Fouché P., *L'édition française sous l'Occupation 1940-1944*, Paris, Bibliothèque de littérature française contemporaine de l'Université Paris 7, 1987, 2 vol.
- Gilmont J.-F. (et al.), *La Réforme et le livre : l'Europe de l'imprimé, 1517-1570*, Paris, Cerf, 1990.
- Herrmann-Mascard N., *La censure des livres à Paris à la fin de l'Ancien Régime (1750-1789)*, Paris, PUF, 1968.
- Hesse C., *Publishing and Cultural Politics in Revolutionary Paris, 1789-1810*, University of California Press, 1991 (Thèse : *Res publicata : the printed word in Paris*, 1986).
- Higman F. M., *Censorship and the Sorbonne*, Genève, Droz, 1979.
- Kuhlmann M. (et al.), *Censure et bibliothèques au XX<sup>e</sup> siècle*, Paris, Cercle de la librairie, 1989.
- Leclerc Y., *Crimes écrits. La littérature en procès au XIX<sup>e</sup> siècle*, Paris, Plon, 1991.

- Malesherbes, *Mémoire sur la librairie. Mémoire sur la liberté de la presse*, présentation par R. Chartier, Paris, Imprimerie nationale, 1994.
- Martin, H.-J., *Livre, pouvoirs et société à Paris au XVIII<sup>e</sup> siècle (1598-1701)*, Genève, Droz, 1969.
- Minois G., *Censure et culture sous l'Ancien Régime*, Paris, Fayard, 1995.
- Negroni B. de, *Lectures interdites. Le travail des censeurs au XVIII<sup>e</sup> siècle, 1723-1774*, Paris, Albin Michel, 1996.
- Pauvert J.-J., *Nouveaux (et moins nouveaux) visages de la censure, suivi de L'Affaire Sade*, Paris, Les Belles Lettres, 1994.
- Perceau L., *Bibliographie du roman érotique au XIX<sup>e</sup> siècle*, 2 vol., Paris, Fourdrinier, 1930.
- Pia P., *Les livres de l'Enfer. Bibliographie critique des ouvrages érotiques dans leurs différentes éditions du XVI<sup>e</sup> siècle à nos jours*, Paris, C. Coulet et A. Faure, 1978.
- Robinet J. G., *La Censure*, Paris, Hachette, 1965.
- Sauvy A., *Livres saisis à Paris entre 1678 et 1701*, La Haye, Nijhoff, 1972.
- Stora-Lamarre A., *L'Enfer de la III<sup>e</sup> République. Censeurs et pornographes (1881-1914)*, Paris, Imago, 1989.
- Weil F., *L'interdiction du roman et la librairie 1728-1750*, Paris, Aux Amateurs de Livres, « Mélanges de la Bibliothèque de la Sorbonne », n° 3, 1986.
- Welschinger H., *La censure sous le premier Empire*, Paris, Perrin, 1887.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

---

---

## از همین مترجم

هکلیهای جوان لارنس س. استپلویچ

ابن رشد دومینیک اوروی

آفریقای جنوبی، راه دشوار آزادی گراهام لیچ

سیاست خارجی آمریکا و شاه م. ج. گازیوروسکی

تاریخ تحلیل اقتصادی (۱) جوزف شومپتر

---

---

---

---

## از کتابهای نشر مرکز

- چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان  
نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران دکتر کاتوزیان / علیرضا طیب  
تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر دکتر موسی غنی‌نژاد  
پیشدرآمدی بر نظریه ادبی تری ایگلتون / عباس مخبر  
درآمدی تاریخی به اخلاق استفن وارد / حسن پویان  
منطق گفتگویی میخائیل باختین تزوتان تودورف / داریوش کریمی  
نقد و حقیقت رولان بارت / شیرین‌دخت دقیقیان  
خاطرات ظلمت بابک احمدی  
مدرنیته و اندیشه انتقادی بابک احمدی  
کتاب تردید بابک احمدی  
روشنفکران در قرون وسطا ژاک لوگوف / حسن افشار  
انقلاب صنعتی قرون وسطا ژان گمپل / مهدی سبحانی  
کالون و قیام کاستلیون اشتفان تسوایک / عبدالله توکل  
پنجاه سال جنگ سرد والتر لافه‌بر / دکتر منوچهر شجاعی  
گفتگو با نوام چامسکی داوید بارسامیان / عباس مخبر  
شهریار نیکولو ماکیاوللی / داریوش آشوری  
برخورد عقاید و آرا خلیل‌ملکی ویرایش و مقدمه دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان و  
امیر پیشداد  
استبداد، دموکراسی و نهضت ملی دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان  
کاپیتالیسم، سوسیالیسم، دموکراسی جوزف شومپیتر / حسن منصور  
تبلیغات و سینمای آلمان نازی دیوید ولج / حسن افشار
- 
-



این کتاب گزارشی تاریخی از گذشته‌ی سانسور در فرانسه از قرون وسطا تاکنون ارائه می‌کند و شکل‌های گوناگون و شدت و ضعف این پدیده را در دوره‌های مختلف تاریخی باز می‌نماید. نشان داده می‌شود که تحولات نهاد سانسور بازتاب تحولات تاریخی است و به سانسور باید به عنوان یکی از عوامل در موازنه‌ی قدرتهای سیاسی و اجتماعی جامعه نگریست. اکنون که در ایران نیز این پدیده یکی از مباحث مهم سیاسی روز است اطلاع از گذشته‌ی تاریخی می‌تواند به آگاهی بیشتر درباره‌ی آن یاری رساند.

طیف خواننده: علاقه‌مندان مسایل و تاریخ سیاسی و اجتماعی، و مباحث فرهنگی

www.tabarestan.info

ISBN: 964-305-425-X



9 789643 054250

۷۵۰ تومان

